



خبرنامه کانون وکلای دادگستری استان اصفهان

## عناوین مقالات:

- دلالت، اصالت و حجیت (قسمت چهارم)
- لزام به پاسخ‌گویی هیأت‌های مدیره کانون‌های وکلا و میلی آن
- اجرای ماده ۹۴۶ اصلاحی قانون مدنی و تبصره الحاقی آن در صلور سند مالکیت
- فرآیند خدشه به استقلال نهاد و کالت و پیامدها
- توضیحاتی پیرامون مقاله «در شیوه‌های نگارشی مقالات و رعایت زبان معیار»
- تعریف یا تحریف ژنوساید؟
- نقدی بر یک مصاحبه
- مصونیت و کیل منافع در موضع دفاع از دیدگاه «جامعه‌شناسی حقوقی»
- فرمول‌های محاسباتی مالیات حق الوکاله و کلا
- تبدیل مجازات و چالش‌های آن در نظام حقوقی ایران
- تحولات اصل برائت در پرتو گونه‌های جدید بزه کاری
- شرح مسؤولیت‌های مدیران تصفیه در فرض انحلال غیر از ورشکستگی شرکت تجاری
- مسؤولیت و کیل سرپرست در تخلفات انتظامی کارآموزان و کالت
- نامه‌ها و نظرها
- بیانیه اجلاس فوق‌العاده کانون‌های وکلای دادگستری عضو اتحادیه سراسری کانون‌های وکلای دادگستری ایران (اسکودا)
- از اتحادیه
- طنز

## با آثاری از:

- شاپور اسماعیلیان
- کیمیا تقا
- دکتر محمدعلی جاهد
- علی سالار
- مرتضی شیخ‌الاسلامی
- دکتر غلامرضا طیرانیان
- امید عارف کیا
- سید حسن فاطمی
- محمدرضا محمدی جرقویه‌ای
- امیرمقامی
- دکتر علی منلنی پور
- سید علی موسوی بایگی
- حامد مهانی
- محمد نظری

## فهرست مطالب

- ۲ **دکتر غلامرضا طبرانیان**  
ذات اصالت و ساحت (قسمت چهارم)
- ۱۰ **امید عارف کیا**  
گزاره پانجمین گویس هنرهای مایه کانون های  
رکلا و مناسبت آن
- ۱۵ **امیر مغانی**  
اجرائی ماده ۹۴۶ اصلاحی قانون مناسبت و  
تصرف الحاقی آن در دستور سند مالکیت
- ۲۲ **شاهزاده اسماعیلیان**  
فرآیند شده، استقلال نهاد و گانت و پیامها
- ۳۱ **دکتر محمدعلی خاقد**  
توفیق جانی پیرمون مقاله در شیوه های نگارش مقالات و  
رعایت زبان معیار
- ۳۷ **گیمه تقا**  
تعریف یا تحریف از تو میاید؟
- ۴۲ **دکتر علی مندی پور**  
نقدی بر یک مصاحبه
- ۵۵ **محمد نظری**  
مسئولیت وکیل مدافع در موضع دفاع از دینگاه  
«جامعه شناسی حقوقی»
- ۵۸ **سید حسن قاضی**  
فرمول های محاسباتی مالیات حق التکالیف و کلاه
- ۶۲ **سید علی موسوی باگی**  
تبدیل مجازات و چالش های آن در نظام حقوقی ایران
- ۷۶ **علی سالار**  
تحولات اصل برائت در پرتو گونه های جدید بزه کاری
- ۹۱ **حامد موهانی**  
شرح مسؤوبیت های مدیران تصفیه در فرض انحلال  
غیر از ورشکستگی شرکت تجاری
- ۹۹ **مرتضی شیخ آملانی**  
مسؤوبیت وکیل سرپرست در تخلفات انضامی کارآموزان  
وکالت
- ۱۰۴ **نامه ها و نظرها**
- ۱۰۹ **پایانه اجلاس فوق العاده کانون های وکلای دادگستری عضو اتحادیه  
سراسری کانون های وکلای دادگستری ایران (اسکودا)**
- ۱۱۰ **از اتحادیه**
- ۱۱۱ **طنز**
- ۱۱۲ **معضل املاخ**



صاحب امتیاز: کانون وکالی دادگستری منطقه اصفهان  
مدیر مسؤول: مصطفی انوری زاده  
روش: خبری - آموزشی  
ترتیب انتشار: ماهانه  
امور اداری: سید مهدی جانتون آبادی  
گرافیک و صفحه آرایی: وهاب پمانی - مانده جانتون آبادی  
مجری چاپ: شرکت انتشارات فرداگان زاینده رود  
لیتوگرافی: سروش  
سایر همکاران: شیرین شریف زاده، الهام پور غلامحسین،  
محبوبه فیاض، روح اله محمدی،  
و محمد نیک آبادی  
نشانی: اصفهان، خیابان ۲۲ بهمن، مجتمع اداری امیرکبیر  
کد پستی: ۸۱۵۸۱۷۱۴۱۳۹  
تلفن: ۲۶۸۳۱۹۰ فکس: ۲۶۸۳۱۹۶

آراء نویسندگان، دیدگاه «مدرسه حقوقی» نیست.

زیر نظر:  
دکتر بهروز تقی خانی  
b.taghikhani@yahoo.com

نقل مطالب «مدرسه حقوقی» بلا مانع است. حتی بدون  
ذکر نام. فقط لطفاً کنید و اسم نویسندگان را از قلم  
بندازید. ممنون

# دلالت، اصالت و حجیت

«قسمت چهارم»

دکتر غلامرضا طبرانیان

آیا تنها با ارائه دلایلی حاکی از دریافت های مالی یا امتیازات غیرمالی باید جانبداری اشخاص را از یکدیگر ثابت کرد؟ که البته تحصیل این نوع دلایل اگر محال نباشد، فوق العاده سخت است، بولی در امر دادرسی در صورت ارتکاب تخلفاتی آشکار از قوانینی که حافظ و ضامن بی طرفی است و نمی توان دستور یا تصمیمی را حمل بر عقیده قانونی نمود، قوی تر می توان به خروج از بی طرفی و حمایت از یکی، به زیان دیگری پی برد و اما ادامه قسمت سوم مقاله راجع به اتهام همکار ما مبنی بر خرید عالمانه مال غیر:

احضاریه ارسالی به نام همکار ما به نشانی تعیین شده توسط (کو)شاکای پرونده، به دادگاه بدوی اعاده می شود طبق گزارش مأمور ابلاغ، گیرنده احضاریه هیچ گونه وابستگی و ارتباطی با همکار ما نداشته است. قطع نظر از این که احضار اشخاص قبل از جمع آوری دلایل، خود تخلف از قانون آیین دادرسی کیفری است و به هیچ وجه قابل توجیه نمی باشد با اعلاه احضاریه، قاضی دادگاه بدوی وظیفه داشت نشانی همکار ما را از کانون و کلای دادگستری استعلام و بقیه اقدامات خود را در مسیر قانون و با توجه به نشانی اعلام شده از طرف کانون انجام دهد، علم به این بخش از مقررات دادرسی کیفری نیازی به کارشناسی ارشد و یا دکترای علوم قضایی ندارد بلکه قاضی با کمترین تحصیلات به تکلیف خود در این گونه امور القیایی دادرسی واقف است و اگر واقف نباشد، صلاحیت قضاوت ندارد.

تخلف در این نوع بدیهیات، دادرسی را که در نهایت به نفع شاکای و به زیان همکار ما پایان یافته به چه معنایی می توان حمل نمود؟

\*\*\*\*\*

شاکای برای اثبات خرید عالمانه مال غیر توسط همکار ما، به وجود میابیم نامه فی ما بین (مه) به عنوان فروشنده و همکار ما به عنوان خریدار یک واحد سوله صنعتی در پرونده ای حقوقی با ذکر کلاسه استناد ولی تنها تصویر آن از دادگاه حقوقی مطالبه می شود. قطعاً قاضی کیفری با این درخواست پی می برد که در مورد مال موضوع ادعای (کو) شاکای، پرونده ای حقوقی تشکیل شده و در جریان رسیدگی است و یا به رأی خاتمه یافته است. نگاه یکسان به حقوق اصحاب دعوی، خصوصاً در امر کیفری که اعتبار و شرف یک وکیل دادگستری را نشانه

گرفته، این وظیفه مسلم و بدیهی را بر عهده قضی کیفری می گذارد که بلافاصله پرونده حقوقی را با تمام محتویات آن از مرجع رسیدگی مطالبه و خلاصه ای از مندرجات پرونده را منعکس و تصاویر لازم از مستندات مؤثر پرونده را، اعم از این که به نفع یا زیان اصحاب دعوی باشد، تهیه و بیوست پرونده کیفری نماید. آیا خودداری از این تکلیف قانونی را می توان به عقیده قضایی حمل نمود؟

علت چیست که درخواست شاکی را مطابق النعل بالنعل عملی ساخته، ولی از ملاحظه پرونده و انعکاس تمامی محتویات آن خودداری شده است. آیا در پرونده حقوقی مستثنائی وجود داشته که از عمل به این وظیفه امتناع شده است. آری وجود داشته است. این مستندات عبارت اند از:

- ۱- وکالت نامه رسمی (کو) از مالک ثبتی ملک مورد معامله.
  - ۲- تفویض وکالت از جانب (کو) به (مه) یا اختیار فروش و هر نوع انتقال مال مزبور.
  - ۳- سؤال دادگاه از دفاتر اسناد رسمی تنظیم کننده وکالت نامه و پاسخ دفترخانه ها مبنی بر بقاء اعتبار وکالت نامه ها.
  - ۴- لایحه آقای (ش) به دادگاه مبنی بر تأیید وکالت خود به (کو).
  - ۵- استعلام دادگاه از اداره ثبت محل راجع به جریان و وضعیت ثبتی سوله مورد معامله.
  - ۶- پاسخ واصله از اداره ثبت مبنی بر تأیید مالکیت آقای (ش) و بقاء آن و بازداشت نبودن ملک.
- تخلفی این چنین آشکار را از بدیهیات دادرسی که در نهایت به نفع شاکی و به زیان همکار ما منجر شده، به چه معنایی باید حمل نمود؟

\*\*\*

دادگاه حقوقی بر اساس مستندات فوق، آقای (ش) را به انتقال رسمی سوله مورد معامله به نفع همکار ما با صدور رأی ملزم نموده است. این رأی به محکوم علیه ابلاغ شده و قطعیت یافته است و به درخواست همکار ما در جریان عملیات اجرایی است. این رأی و دلیل قطعیت آن نیز بیوست پرونده حقوقی است. چگونه می توان به این حکم بی اعتنا بود؟

هر قضی پس از اخذ نمره قبولی در آزمون ها و امتحانات و فراغت از تحصیلات دانشگاهی به خوبی می داند که به صراحت قانون: «هیچ مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی نمی تواند حکم دادگاه را تغییر دهد یا از اجرای آن جلوگیری نماید. مگر دادگاهی که حکم صادر نموده یا مرجع بالاتر، آن هم در مواردی که قانون معین نموده باشد». البته دادگاه های حقوقی تا حکمی صادر نموده اند باید از احکام کیفری و مقتضای آن که قبلاً صادر شده، تبعیت کنند ولی هرگاه دادگاه حقوقی قبلاً رأی صادر نموده، دادگاه کیفری حق ندارد با صدور حکم خود، حکم مزبور و آثار آن را نقض نماید.

دادگاه کیفری، حکم قطعی و به نفع همکار ما را که در پرونده حقوقی صادر شده و سوله مورد معامله را متعلق به آقای (ش) اعلام نموده که توسط وکیل مع الواسطه خود یعنی (مه) به همکار ما فروخته است، از پرونده حقوقی استخراج و بیوست پرونده کیفری ننموده تا بتواند از این تبعیت آزاد باشد، در غیر این صورت ناگزیر با صدور قرار اناطه باید شاکی را مکلف می ساخت در مهلت مقرر به عنوان شخص ثالث به رأی قطعی صادره به نفع همکار ما اعتراض نماید، اعتراضی که راهنمایان و حامیان (کو) توفیقی در آن نمی دیدند و به همین لحاظ او را به طرح دعوی کیفری برانگیختند.

تخلف آشکار در این امر بدیهی از دادرسی که در نهایت به زیان همکار ما منتهی شد را به معنایی ویژه باید حمل نمود!

\*\*\*

در تحقیقات انجام شده، وکیل شاکی (کو) ادعا می کند که مبیاعه نامه بین موکل او و (مه) که به موجب آن (کو) به وکالت از مالک سوله موضوع دعوی را به (مه) فروخته بود، چند ماه بعد، پس از تاریخ مبیاعه نامه، در ظهر همان



مبايعه نامه توسط طرفين يعنى (كو) و (مه) اقاله و در نتيجه مالكيته سوله به (كو) اعاده گردیده و همكار ما با علم به اين اقاله، زماني سوله را از (مه) خريداري کرده که به علت اقاله معامله سوله متعلق به غير يعنى متعلق به (كو) بوده است که البته اين ادعاى و کيل (كو) می باشد و صحت تاريخ آن احراز نگردیده است!

و کيل همكار ما با وجود وقت لازم در مطالعه پرونده بدوى به منظور آمادگى برای تجديد نظر خواهى، اثرى حتى به صورت تصوير از مبايعه نامه مورد ادعا و ظهر آن نمى بيند. به عبارت ديگر ادعاى و کيل (كو) در اين مورد با فقد هرگونه دليل حاكى از اقاله بيع پذيرفته شده و متعاقب آن رأى محكوميت كيفرى همكار ما بر اساس ادعاى فاقد دليل صادر گردیده است! اگرچه (كو) با توجه به ادعاى و کيل خود به عقد بيعى که سوله را از مالكيته او خارج و به (مه) فروشنده سوله به همكار ما منتقل نموده اقرار کرده است، در حالى که راجع به حجيت اقاله و تأثير آن در اعاده مالكيته سوله به شخص (كو) بحث حقوقى باقى است. يعنى بايد ديد اگر به واقع مبايعه مزبور اقاله شده باشد آیا اين اقاله سبب رفع اثر از بيع فى ما بين (كو) و (مه) و اعاده مالكيته سوله به (كو) می شود؟ آیا پذيرفتن ادعاى اقاله بدون دليل و مستند كتبه را می توان حمل بر نظر قضايى کرده و آن را تخلف آشكار از قوانين تلقى نمود؟

شكايته كيفرى عليه همكار ما که و کيل دادگستري است با تمامى حسن شهرت و با سوابق طولانى قضاوت و وکالت مطرح شده است.

در امور كيفرى آگاهى مقام قضايى به نکات مثبت و منفي مربوط به شخصيت اجتماعى و شغلى اصحاب دعوى قاضى را در تحصيل يقين به صلق و کذب شكايته و حجيت دلايل يارى و بسيارى از حقايق را مکشوف مى سازد. شاکى شخصيتى است که سوابق طرح شکايات فراوانى توسط او نشان مى دهد که نامبرده به قصد ارباب ؛ عليه اغلب وکلای دادگستري که برای دفاع از حقوق موکلين خود در مقابل او مى ايستند شكايته كيفرى از نوع کلاهبرداری مطرح مى نمايد و اکثر پرونده هاى مطروحه او به قاضى معينى در حوزه قضايى لرجاع و احکام نیز به قصد بهره بردارى به نفع او صادر مى شود.

برخلاف تمامى موازين دلرسى، همكار ما به عنوان متهم به نشانى محلى احضار مى شود که هيچ گاه سابقه اشتغال و اقامت در نشانى مزبور ندارد. و احضار به نيز به كسى ابلاغ مى گردد که مطلقاً رابطه خادم و مخدومى و يا خویشاوندى با همكار ما نداشته است و راجع به اقامتگاه همكار ما از کانون وکلای دادگستري نیز سؤال نمى شود!

با اين مقدمات غير متعارف و غير قانونى است که دادگاه با خوددارى از انعکاس مندرجات پرونده و رأى حقوقى که به نفع همكار ما صادر شده و در جريان عمليات اجرائى است تا طبق رأى مزبور سند انتقال رسمى سوله مورد معامله به نام همكار ما تنظيم شود، تمام دلايل موجود و به نفع همكار ما نادیده گرفته و دستور جلب از به اتهام خريد عالمائه مال غير از طريق اعطای نيابت قضايى صادر مى گردد ولى نيابت اجرا نمى شود که علت آن سؤال برانگيز است.

جلساتى ديگر برای رسيدگى به دعوى و اتهام (مه) مبنى بر فروش مال غير تشکيل و آخر الامر برخلاف اصول دادرسى و قوانين ماهوى رأى محكوميت همكار ما به حبس و جزای نقدى به اتهام خريد عالمائه مال غير صادر مى گردد. در ارتباطى تلفنى يکى از وکلای دادگستري آشنا به شخصيت متفاوت اصحاب اين دعوى كيفرى به همكار ما مى گويد وقتى اطلاع يافتم با اقدام شخصى مانند (كو) که همگان با اوصاف منفي در حوزه قضايى او را مى شناسند، حکم محكوميت شما به اتهامى ناروا و غير قابل باور صادر شده، لحظاتی طولانى در شگفتى عميق فرو رفته و نمى دانستم با چه زبانی اين خبير ناگوار را به اطلاع شما برسانم. لازم است اضافه کنم:

همه از ارتباطات نامعقول و توانایی‌ها و سلطه‌های غیرقانونی و نامشروع این شاکی مطلع اند. مراقب خود باشید و او را کوچک نشمارید. او اگر بتواند آخرین صدمه را به شخصیت شما و جامعه و کلای دادگستری وارد خواهد کرد.

\*\*\*

پرونده بدوی به پیوست لایحه تجدید نظر خواهی و کیل همکار ما به دادگستری استان ارسال و به یکی از شعب دادگاه تجدید نظر استان ارجاع گردید. و کیل همکار ما به دادگاه مزبور مراجعه می‌کند. مستشار شعبه قبل از توضیح و کیل همکار ما ظاهراً پرونده و لایحه تجدید نظر خواهی را مطالعه نموده و طبعاً رأی دادگاه حقوقی صادره به نفع همکار ما توجه او را جلب کرده است و به دفتر دادگاه دستور می‌دهد راجع به قطعیت یا عدم قطعیت رأی حقوقی مزبور از دادگاه صادر کننده استعلام شود.

صدور این دستور، امیدبخش است، زیرا حاکی از آن است که:

اولاً - مستشار مزبور، حلقه لایحه تجدید نظر خواهی را مطالعه و رأی حقوقی را که پیوست لایحه بوده ملاحظه نموده است.

ثانیاً - رأی حقوقی را مؤثر در مجرمیت یا برائت همکار ما تشخیص داده است و الاسؤال، امر عبثی بود. ثالثاً - با صدور رأی حقوقی مبنی بر مالکیت آقای (ش) نمی‌توان سوله مورد معامله را متعلق به (کو) دانست و در نتیجه اتهام همکار ما به انتقال مال غیر (مال کو) موضوعاً منتفی است.

از آنجا که و کیل (کو) در مرحله بدوی مدعی شده بود میبایع نامه ای که به موجب آن، سوله توسط (کو) به (مه) فروخته شده بود چند ماه بعد بین آن‌ها اقاله گردیده است، دستور دوم مستشار دادگاه احضار و کیل مزبور بوده با تذکره این که اصل میبایع نامه و اقاله نامه را نیز به دادگاه تجدید نظر ارائه نمایند و به این منظور وقت دادرسی نیز تعیین می‌گردد.

\*\*\*

جلسه دادرسی مقرر تشکیل می‌شود. در این جلسه مستشاری که دستور فوق را صادر نموده و سبب اعتماد به اجرای حقیقت و عدالت شده بود، سرگرم مطالعه پرونده‌های دیگر دادگاه است و به صورت فعال در محاکمه شرکت ندارد. اتفاقی که موجب شگفتی همکار ما گردید ولی سعی کرد دچار تردید و تشویش نشود. و کیل (کو) که بدون حضور شخص موکل خود در محاکمه شرکت کرده است، ضمن تکرار مطالب گذشته خود در مرحله بدوی، بار دیگر به اقاله میبایع نامه استناد می‌نماید ولی کماکان از ارائه میبایع نامه و اقاله نامه، همانند مرحله بدوی خودداری می‌کند. ظاهراً اقاله ای در کار نیست. مستشاری که به صورت فعال محاکمه را انجام می‌داد و قانوناً موظف بود با امتناع غیرموجه و کیل (کو) از ارائه میبایع نامه، ختم دادرسی را اعلام و حکم برائت (مه) و و همکار ما را صادر نماید، خطاب به و کیل (کو) مقرر داشت که اقاله نامه را در جلسه آتی همراه بیاورد. این تصمیم غیرقانونی مستشار، مورد اعتراض همکار ما واقع شد که با وجود ابلاغ در مورد ارائه اقاله نامه اعطای مهلت جدید یعنی ایجاد فرصت که اگر اقاله نامه ای وجود ندارد، از این فرصت سوءاستفاده نموده و اقاله نامه ای بسازند فاقد اصالت. صورت جلسه مختصری دائر به اعطای مهلت به و کیل شاکی توسط مستشار مزبور، بدون انعکاس اعتراض همکار ما تنظیم گردید.

در این گونه موارد که صدور رأی نهایی و سرنوشت ساز به هر حال با قاضی است که محاکمه را بر عهده دارد، و کلای دادگستری احتیاط کرده و صلاح خود و موکل نمی‌دانند که اعتراض خود را پیگیری و یا با قاضی مقابله نمایند. ناگزیر صورت جلسه دادگاه به وسیله همکار ما نیز امضاء و جلسه رسیدگی تجدید وقت آن حضوراً به اصحاب دعوی ابلاغ گردید و فرصتی موسع برای شاکی فراهم آمد تا از آن حداکثر استفاده را بنماید و در جلسه آتی

با اقاله نامه ای همراه، در دادگاه حضور یابد. وکیل (کو) پس از پایان جلسه و در خارج از مقر دادگاه ضمن اظهار تأسف از قبول این دعوی، انصراف خود را از پیگیری آن در جلسه آینده به همکار ما اعلام نمود.

\*\*\*\*\*

ترتیب رسیدگی به دعوی کیفری در این جلسه و دستور غیرقانونی و ناموجه مستشار مسؤول محاکمه به اعطای مهلت جدید به وکیل شاکی در مورد ارائه اقاله نامه، همکار ما را در حالی که سخت نگران آینده است، اور را به یاد گفته آن وکیل دادگستری و همکار خود می اندازد که هشدار داده بود مراقب خود باشد و شاکی یعنی (کو) را کوچک شمارد.

به هر حال با همه این شرایط، جلسه بعدی دادرسی تشکیل گردید. این بار وکیل (کو) در جلسه حضور نداشت گویا به قول خود مبنی بر عدم پیگیری دعوی عمل کرده بود، ولی آن چه بر نگرانی همکار ما به شدت افزود، عدم حضور مستشاری بود که بار اول پرونده را مطالعه کرده و دستورات نخستین را در مورد احراز قطعیت رأی حقوقی دائر به نفع همکار ما صادر نموده بود. معلوم شد ایشان در مرخصی هستند!

وقت دادرسی قریب یک ساعت به منظور تکمیل اعضای دادگاه به تأخیر افتاد. مستشار جدید در لباس روحانیت در محاکمه شرکت نمود. دادرسی با استماع اظهارات وکیل همکار ما و وکیل (مه) به عنوان تجدید نظر خواهان آغاز شد. تجدید نظر خوانده یعنی (کو) که وکیل نامبرده طبق قول خود او را همراهی نکرده و تنها در دادگاه حضور داشت با ارائه یک نسخه اصل میبایعه نامه که در ظهر آن متعالمین (کو) و (مه) آن را اقاله نموده بودند توضیحاتی ارائه نمود. قاضی روحانی با حفظ متانت، سوؤنات قضاوت و آداب رسیدگی را مراعات و با اصحاب دعوی مجادله نمی کرد، به گونه ای که اصحاب دعوی نتوانند از رفتار و گفتار او از نظر قضایی قاضی قبل از صدور رأی مطلع شوند و قاضی باید این چنین باشد. بحث با اصحاب دعوی و رویارویی با کلام آن ها و تایید و یا تکذیب و بی ارزش کردن اظهارات یکی به نفع دیگری، با لیبخندهای معنی نادر دور از صلابت و آداب قضا است که غیرموجه، یکی از طرفین، خود را پیروز احساس کند و جری شود و دیگری مضطرب گردد و ناامید از اجرای عدالت! عنایت به اظهارات و اسناد ابرازی (کو) و بی اعتنائی به مدافعات و توضیحات تجدید نظر خواهان، تشویشی عمیق و درونی برای همکار ما ایجاد نمود.

مباحثی که در این جلسه مطرح شد به شرح زیر بود:

- ۱- تأکید همکار ما به رسیدگی حقوقی و پاسخ اداره ثبت محل به مالکیت آقای (ش) نسبت به سوله مورد معامله.
- ۲- بقاء اعتبار رأی حقوقی صادره به نفع همکار ما به محکومیت آقای (ش) مالک سوله و انتقال رسمی آن تا زمانی که توسط مرجع قضایی دیگری آن هم در مواردی که قانون تعیین نموده، نقض نشده است.
- ۳- اشاره همکار ما در مورد اعطای مهلت به (کو) برای ارائه اقاله نامه ای که اصالت آن محل تردید است.
- ۴- عدم اختیار فسخ و اقاله میبایعه واگذاری سوله توسط (کو) در وکالت از مالک آن آقای (ش).

\*\*\*\*\*

دعوی حقوقی، دعوایی است که از طرف همکار ما به عنوان خواهان به طرفیت آقای (ش) به عنوان خواننده و به خواسته الزام خواننده به تنظیم سند رسمی انتقال سوله مورد معامله اقامه شده است. در این دعوی همکار ما باید دلایلی ارائه و ثابت نماید که:

**اولا** - سوله موضوع خواسته ملک شخص خواننده یعنی آقای (ش) می باشد. فتوکی غیرمصلق سند مالکیت سوله در اختیار همکار ما است. با ارائه آن استعلام وضعیت ثبتی سوله از اداره ثبت را نیز تقاضا می نماید.

**ثانیا** - (کو) وکیل تام الاختیار (ش) در مورد فروش سوله بوده است. تصویر مصدق وکالت نامه رسمی در این مورد پیوست دادخواست می شود.

**ثالثاً - (کو)** با استفاده از وکالت خود از جانب مالک رسمی سوله یعنی آقای (ش)، کلیه اختیار خود را به (مه) تفویض نموده است. تصویر مصدق سند رسمی تفویض اختیار بین (کو) و (مه) نیز جزء مستندات دعوی تقدیم می شود. **رابعاً - (مه)** یا تنظیم مبیعه نامه عادی سوله را از طرف مالک رسمی آن با وکالت مع الواسطه فروخته است. تصویر مصدق این مبیعه نامه نیز پیوست دادخواست به دادگاه حقوقی تقدیم گردیده است.

پس از وصول پاسخ اداره ثبت در تأیید مالکیت آقای (ش) نسبت به سوله و بازداشت نبودن آن و وصول پاسخ دفاتر اسناد رسمی تنظیم کننده وکالت نامه ها و بقاء اعتبار آن ها و وصول لایحه خواننده مبنی بر تفویض وکالت فروش سوله به (کو) دادگاه حقوقی رأی بر الزام آقای (ش) به تنظیم سند رسمی انتقال سوله به نام همکار ما صادر و با انقضای مدت تجدید نظر خواهی، رأی مزبور قطعی می یابد.

آرای مراجع قضایی از جمله آرای دادگاه های حقوقی پس از صدور و قطعی شدن از حیث کامل برخوردار است و حیث آراء به این معنی است که مقامات رسمی و سازمان ها و ادارات دولتی و سایر دادگاه ها و اشخاصی که به عنوان اصحاب دعوی در جریان دادرسی مداخله داشته مکلف اند ملول رأی و آثار و تبعات آن را بپذیرند.

اگرچه (کو) و وکیل او در مرحله بدوی و تجدید نظر، هیچ یک رأی مزبور را مورد اعتراض قرار نداده اند و رأی در برابر (کو) نیز حجت و لازم الاتباع می باشد، در نهایت اگر دادگاه به هر دلیل علاقه مند به رعایت حال (کو) بود می توانست به جای عدم رعایت اعتبار رأی و بی اعتنایی به آن با صدور قرار ابطاله (کو) را ملزم و هدایت به طرح دعوی اعتراض ثالث نسبت به رأی صادره به نفع همکار ما نماید. نه تنها اقرار اجباری مأخوذه خلاف مفاد رأی از آقای (مه) بلکه اقرار تمام اتباع کشور نمی تواند حجت آرای قطعی را ساقط نماید.

\*\*\*\*\*

در مرحله بدوی پس از وصول تصویر مبیعه نامه خریداری سوله توسط همکار ما از طریق دادگاه حقوقی و اقرار (کو) مبنی بر این که سوله را به (مه) با استفاده از وکالت خود فروخته و به (مه) نیز تفویض اختیار نموده که از جانب مالک (ش) آن را به هر کس که مایل است بفروشد، برای مقابله با حقیقت مسلم همکار ما (کو) هدایت می شود که ادعای اقاله مبیعه نامه بین خود و (مه) را قبل از تاریخ مبیعه نامه همکار ما مطرح کند، ولی در این زمان مانند گذشته (مه) در اختیار و تحت اجبار (کو) نیست تا به آکره در ظهر مبیعه نامه از او امضا در تأیید اقاله اخذ گردد. لذا به ادعای اقاله بدون ارائه دلیل اکتفا می شود. ادعایی که فاقد اصالت و حجت است و با وجود تکلیف به (کو) طبق نخستین دستور دادگاه تجدید نظر در مورد ارائه اصل مبیعه نامه و اقاله آن، معلوم است که (کو) موفق به درج اقاله در ظهر مبیعه نامه نشده تا قادر به ارائه آن به دادگاه تجدید نظر باشد.

همکار ما که مطمئن است مبیعه بین (کو) و (مه) اقاله نشده، در برابر موافقت دادگاه تجدید نظر به اعطای مهلت به منظور ارائه اقاله نامه در جلسه دوم دادرسی سخت اعتراض می کند، ولی اعتراض او در صورت جلسه دادگاه منعکس نمی شود و جلسه اول دادرسی تجدید می گردد و این فرصتی است که (کو) به سهولت از آن استفاده و در جلسه دوم دادرسی اصل اقاله نامه که در ظهر مبیعه نامه منعکس است ولی اصالت ندارد توسط شخص (کو) به مستشار دادگاه ارائه و در صورت جلسه دادگاه به ملاحظه و استناد آن به (کو) تصریح می شود. همکار ما در این جلسه، نسخه مبیعه نامه بین (کو) و (مه) که به عنوان منارک معامله سوله از (مه) اخذ نموده و اقاله ای در ظهر آن منعکس نیست را به مستشار ارائه می نماید. مستشار دادگاه آن را نیز ملاحظه و به همکار ما مسترد می نماید و به شرحی که در صفحات قبل گفته شد با مطالعه صورت جلسه مزبور اثری از ملاحظه نسخه اصلی مبیعه نامه برای همکار ما مشهود نیست. در نتیجه همکار ما مراتب را ضمن لایحه ای به دادگاه تجدید نظر اعلام می کند. در این شرایط که همکار ما منتظر تشکیل جلسه دیگری است که این بار اصل مبیعه نامه بدون اقاله موجود نزد خود را به دادگاه ارائه کند، ناگهان مطلع می شود که رأی دادگاه بدوی مبنی بر محکومیت او به حس و جزای

نقدی تأیید گردیده است.

این رأی در موقعیتی صادر شده است که پس از ارائه اصل مبیاعه نامه و ظهر آن مبنی بر اقاله، اصالت آن ز طرف وکیل (مه) که در جلسه دادرسی حضور داشت جداً مورد تکذیب قرار گرفت و دادگاه نیز با بی اعتنایی به این تکذیب و رسیدگی به آن از طریق کارشناسی رأی خود را صادر نمود!

هرچند با عنایت به توضیحاتی که ارائه می شود حتی اگر امضای ذیل اقاله به واقع متعلق به (مه) می بود، اقاله مبیاعه هم چنان نمی توانست از حجیت قانونی برخوردار باشد. این چنین رأی محکومیت کیفری همکار ما با تخطی و تخلف از بسیاری از موازین قانونی و شرعی و عقلی صادر و قطعی می شود.

\*\*\*

قطع نظر از تکذیب امضای (مه) ذیل عبارت اقاله مندرج در ظهر مبیاعه نامه بین (کو) و (مه)، حتی اگر اقاله مزبور توسط (مه) امضا شده بود، به دو اعتبار این اقاله فاقد اثر و حجیت قانونی و شرعی است:

**اول** - تمامی حقوق دنان آموخته و قضات نیز می دانند: «... در اسناد عادی، تاریخ فقط درباره اشخاصی که شرکت در تنظیم آن ها داشته ... معتبر است» آنان نیز که سواد حقوقی ندارند به حکم عقل ساده و متعارف خود تعجب می کنند اگر دو نفر با تئانی یکدیگر تاریخی را بر اسناد عادی بگذارند و مرجع قضایی به زبان شخص سومی که در تنظیم آن دخالت نداشته تاریخ مزبور را حجت بداند و بر اساس آن شخص سوم را به مجازات محکوم نماید. بر بی اعتباری اقاله و تاریخ آن قرائنی به شرح زیر قابل ارائه است:

**یک** - با وجود ادعای اقاله، خودداری از تقدیم اقاله نامه از جانب (کو) و وکیل او در مرحله بدوی، خصوصاً از جلسه اول دادگاه تجدید نظر که به آن طبق دستور دادگاه تکلیف شده بود اقاله نامه را در جلسه اخیر ارائه نمایند و هر وکیل دادگستری، خود می داند، همراه با ادعای اقاله باید اصل اقاله نامه را به همراه بیاورد و به دادگاه جهت ملاحظه و اثبات ادعای خود تقدیم کند.

**دو** - بیش از ده سال فاصله زمانی است بین تاریخ مندرج و مربوط به اقاله و تاریخ تنظیم سند تفویض وکالت از جانب (مه) به (کو) در مورد فروش سوله، در حالی که در پرونده منعکس است که (کو) پس از فروش سوله با سند عادی و سایر املاک با سند عادی بلافاصله و هم زمان با تفویض وکالت خود با سند رسمی، اختیارات خویش را به خریدار تفویض نموده است. (کو) و وکیل او هیچ توجیه معقولی در مورد این فاصله طولانی مطرح نساخته اند.

**دوم** - نکته مهم و کلیدی که همکار ما در لوابیح تجدید نظر خواهی و نیز در جلسه دوم دادگاه تجدید نظر در مورد عدم اقاله مبیاعه نامه بین (کو) و (مه) مطرح و بر آن تأکید نمود، این نکته حقوقی است که: اختیارات ناشی از عقد وکالت، پس از عمل به آن از جمله پس از فروش ملک مورد وکالت موضوعاً خاتمه یافته است و وکیل تنها در صورتی حق دارد، معامله ای را که طبق وکالت منعقد نموده، فسخ یا اقاله کند که این اختیار (یعنی اختیار فسخ یا اقاله معامله) از جانب موکل در وکالت نامه به او واگذار شده باشد والا پس از معامله و خاتمه عمل به وکالت، وکیل نسبت به مالی که منتقل نموده مانند دیگران بیگانه محسوب است و در نتیجه حتی اگر (کو) و (مه) هر دو ذیل اقاله نامه مندرج در ظهر مبیاعه نامه بین خود را امضا کرده باشند، از نظر قانون مدنی و موازین شرعی بر اقاله مزبور اثری مترتب نیست و فروش سوله به همکار ما هم چنان از اعتبار و حجیت کامل برخوردار است و به عبارت دیگر همکار ما علاوه بر مستفاد از رأی حقوقی سابق الذکر، طبق مبیاعه نامه های عادی و اسناد رسمی وکالت، مالک سوله خریداری خود می باشد و مالی را که خریداری کرده مال غیر نبوده تا این بحث مطرح باشد که مال مزبور را عالمانه خریداری نموده و یا بدون آگاهی، همکار ما چگونه می تواند به رأی دادگاه تجدید نظر تسلیم باشد، رأی که

مظهر نقض بسیاری از اصول دادرسی و احکام مدنی و شرعی است؟ تنها غفلت همکار ما، کوچک شمردن شاکی بود که از توانایی های نامشروع و غیرقانونی بهره مند است.

\*\*\*

به یاد آوریم جلسه دوم ( جلسه پایانی ) دادگاه تجدید نظر را که محاکمه همکار ما با مداخله و مشارکت مستشار ثابت شعبه مرجوع آیه و مستشاری روحانی از شعبه دیگر انجام شد. به این ترتیب بدیهی است باید رأی صادره مبنی بر محکومیت همکار ما به امضای دو مستشار مزبور باشد، ولی ملاحظه شد که رأی محکومیت همکار ما فاقد امضای مستشار روحانی است و مستشار دیگری که تا آخرین لحظه در محاکمه مداخله نداشته رأی را به عنوان مستشار دوم امضا کرده است.

همکار ما به منظور کشف علت به دفتر دادگاه تجدیدنظر مراجعه و می شنود که پرونده کلاً اعم از پرونده بدوی و اوراق پرونده تجدید نظر در تأیید رأی بدوی به دادگستری اولیه اعاده شده است و تنها یک نسخه از رأی دادگاه تجدید نظر در بدل پرونده این مرحله باقی مانده است. این امر به ظن همکار ما افزود و شخصاً به مستشار روحانی که باید امضای او ذیل رأی باشد، مراجعه و مستشار مزبور با اظهار شگفتی از فقدان امضای خود ذیل رأی، عیناً چنین اظهار داشت:

« من اصل رأی را امضاء کرده ام و رأی به نفع شما بود »

و وقتی مستشار روحانی، آثار تعجب را در چهره همکار ما مشاهده می کند، از توضیح بیشتری که صلاح نمی داند خودداری می کند و در نتیجه موضوع هم چنان در پرده ابهام باقی می ماند. همکار ما برای جستجوی علت فقدان امضای مستشار روحانی ذیل رأی به دادگاه بدوی مراجعه و شگفت زده ملاحظه می کند اوراقی از پرونده دادگاه تجدید نظر شامل آخرین صورت جلسه محاکمه و پیش نویس رأی دادگاه تجدید نظر که باید به امضای قاضی روحانی رسیده باشد، برخلاف آن چه از دفتر دادگاه شنیده بود، به دادگاه بدوی ارسال نشده است. در حالی که اگر مقرر باشد اوراق پرونده تجدید نظر به دادگاه بدوی ارسال گردد، باید کلیه اوراق آن، نه فقط بخشی از آن، به دادگاه مزبور ارسال شود.

این گونه و کیلی با سابقه درخشان در امر قضاوت و وکالت که سلامت و تقوای او از طرف وزارت دادگستری تأیید شده و زبان زد تمامی همکاران است، باید با صدور رأی قطعی، آماده تحمل حبس و پرداخت جزای نقدی سنگینی شود و گناه ناکرده، جام شوکران را بیاشامد.

بار دیگر این مقاله را به دقت بخوانید تا معلوم شود عدم رعایت اصول دادرسی درباره ( دلالت، اصالت و حجیت ) دلایل به چه عواقب ناگواری منتهی می گردد. چه خطیر است اجرای عدالت و رعایت بی طرفی درباره اصحاب دعوی در امر قضاوت. هر کس که فقط درس حقوق بداند شایسته قضاوت نیست. قضاوت کار انبیا است نه کار اشقیاء.

اکنون همکار ما رأیی در دست دارد منضم احراز مالکیت خود از طرف دادگاه حقوقی و با قطعیت آن و الزام مالک رسمی سوله مورد معامله به تنظیم سند رسمی انتقال به نام او که در مسیر عملیات اجرایی است. خوانندگان یعنی حقوق دانان محترم، همکار ما را هدایت فرمایند که عملیات اجرایی رأی صادره به نفع خود را که در تضاد با رأی کیفری است بی گیری کند و یا از تعقیب حق خویش از بیم امکانات غیر شرعی و غیرقانونی (کو) صرف نظر نماید. تنها اسناد و مدارک و شهادت ها نیستند که بر معنی و مفاهیم و امور مختلفه دلالت می کنند، چه بسیار رفتار و حرکات اصحاب دعوی و قضات محاکم نیز، به رعایت بی طرفی و یا عدم رعایت بی طرفی به اجرای عدالت و یا ستم درباره یکی از طرفین دعوی دلالت دارند. پناه بر خدا



# الزام به پاسخ‌گویی هیأت‌های مدیرهٔ کانون‌های وکلای و مبانی آن

امید عارف کیا

## مقدمه:

مردم سالاری ارزش بنیادین دنیای امروز است که تأثیر به‌سزایی در نظام‌های سیاسی و اداری داشته است؛ هر چند در مفهوم تفصیلی دموکراسی ممکن است اختلاف نظرهایی وجود داشته باشد ولی در مفهوم حداقلی آن بر مفهوم «تضمین اصل برابری افراد در فرآیند‌های تصمیم‌گیری» اتفاق نظر وجود دارد. با این تعریف در حوزه عمومی و قلمرو سیاسی و اداری ماهیت پاسخ‌گویی با جریان مردمی شدن پیوند خورده است لذا ارزش پاسخ‌گویی که طبیعتی رویه‌ای دارد ابزاری در خدمت مردم سالاری است.<sup>۱</sup>

همان‌گونه که ملاحظه فرمودید پاسخ‌گویی مورد نظر که با حاکمیت مردم و دموکراسی پیوند تنگاتنگی دارد خاص نهادهای عمومی بوده و با ماهیت پاسخ‌گویی بخش خصوصی تفاوت‌هایی دارد. در موضوع مورد بحث مانیز سعی خواهد شد تا ابتدا جای‌گاه کانون‌های وکلای دادگستری در سازمان‌های و اعمال قدرت عمومی توسط آن‌ها به شکل مختصر بررسی شود و پس از اثبات کارکرد عمومی آن‌ها ضمن تبیین مفهوم پاسخ‌گویی؛ انواع پاسخ‌گویی که هیأت‌های مدیرهٔ کانون‌های وکلای مکلف به رعایت آن هستند بیان شده و در پایان لزوم این نوع از پاسخ‌گویی تبیین گردد.

## الف) جای‌گاه کانون وکلای دادگستری در سازمان اداری و کارکرد عمومی آن:

در سازمان عمومی یا سازمان اداری یک کشور اصولاً در یک دسته‌بندی کلی اقسام سازمان‌های زیر راسمی توان مشاهده کرد: وزارتخانه‌ها؛ انجمن شهر؛ شهرداری‌ها؛ موسسات عمومی و نظام‌های حرفه‌ای. کانون وکلای دادگستری را در این دسته‌بندی می‌توان یک نظام حرفه‌ای یا همان نهاد صنفی دانست.<sup>۲</sup> حقوق دانان در تعریف و تبیین نظام صنفی گفته‌اند: «نظام حرفه‌ای یا صنفی جزء سازمان‌های عمومی یعنی اشخاص حقوقی عمومی محسوب می‌شوند و قانون‌گذار برای تنظیم امور حرفه و صنف برای آن‌ها قدرت عمومی می‌شناسد»<sup>۳</sup> به عبارت دیگر یک نظام حرفه‌ای دو نقش دارد نقشی در برابر دولت و نقشی در برابر اعضا.

وکیل دادگستری - اصفهان

۱- زارعی محمد حسین، فرآیند مردمی شدن پاسخ‌گویی و مدیریت دولتی، مجله مجتمع آموزش عالی قبه‌سال سوم، شماره نهم، بهار و تابستان ۸۰.  
۲- عارف کیا، امید، جای‌گاه کانون وکلای دادگستری در سازمان اداری، خبرنامه کانون وکلای دادگستری استان اصفهان، شماره ۱۲، تیر ۸۶، ص ۱۲.  
۳- طرابلسی مؤتمنی، منوچهر، حقوق اداری، انتشارات سمت، چاپ نهم ۱۳۸۳، ص ۱۳۸.

نظام حرفه ای در برابر دولت نماینده اعضا محسوب می شود و به عبارتی نقش یک نهاد واسطه را بازی می کند. در این نقش، نهاد حرفه ای به اعمال قدرت عمومی نمی پردازد ولی همان گونه که بیان نمودیم نظام حرفه ای علاوه بر دولت در برابر اعضا نیز دارای نقشی است و از این باب و به لحاظ همین نقش از اختیاراتی نیز برخوردار بوده و از همین بلب قانون گذار به وی قدرت عمومی اعطاء کرده است اختیاراتی هم چون صدور پروانه اشتغال به حرفه؛ وضع آیین نامه ها و نظام نامه های مربوط به حرفه؛ اتخاذ تصمیمات انتظامی علیه اعضا و ... از زمره همین اعمال قدرت عمومی است<sup>۴</sup>

بر اساس همین نقش و به دلیل داشتن این اختیارات است که یک نظام حرفه ای مکلف به رعایت حقوق اداری و اصول آن از جمله اصل الزام به پاسخ گویی است، حال که مبنای لزوم پاسخ گویی یک نهاد صنفی از جمله کانون وکلای دادگستری مشخص گردید در سطور بعد به بررسی مفهوم پاسخ گویی و اقسام پاسخ گویی مورد نظر برای کانون های وکلا می پردازیم.

### ب) مفهوم پاسخ گویی:

همان گونه که ملاحظه فرمودید پاسخ گویی در نهادهای عمومی وسیله ای است برای حفظ حقوق و آزادی های اساسی افراد از تعرض قدرت عمومی و هم چنین ابزاری است جهت مشارکت افراد در فرآیند تصمیم گیری به عبارت دیگر « پاسخ گویی ابزاری است برای پاسخ و توضیح دادن اعمال و تصمیم های یک فرد یا مقام به مقام یا نهاد دیگری که همراه با آثار حقوقی و سیاسی واداری لازم باشد»<sup>۵</sup>

پاسخ گویی تأمین کننده اصول و اهداف مختلف در رویکردهای متفاوت است برای مدیران؛ پاسخ گویی ابزاری برای نظارت بر انجام هر نوع اشتباه داری و تصحیح سوء مدیریت است؛ تحقق کارایی و اثر بخشی و شفافیت در بخش دولتی خواهد بود؛ برای حقوق دانان؛ پاسخ گویی ابزار و وسیله ای است برای کنترل مأموران دولتی (و مقامات عمومی) در چهار چوب مقررات و قوانین و رویه های اداری، به عبارت دیگر برای حقوق دانان پاسخ گویی در خدمت اصول حاکمیت قانون و سیستم حقوق و تکالیف مردم است.<sup>۶</sup>

### ج) اقسام پاسخ گویی مدیران کانون وکلا

امروزه با پیش رفت های حقوق اداری مدیران بخش های عمومی به نهادها، سازمان ها و افراد گوناگونی پاسخگو هستند نهادهایی هم چون نهادهای سیاسی؛ حسابرسی؛ قضایی؛ سازمان های بازرسی و ... برخی از این نهادها که مقامات عمومی مکلف به پاسخ گویی به آن ها هستند در خصوص نهادی صنفی هم چون کانون وکلا جای گاهی ندارند و به عبارت دیگر کانون های وکلا به لحاظ استقلال شان مکلف به رعایت برخی از اقسام پاسخ گویی نمی باشند به عبارت دیگر با توجه به استقلال کانون های وکلا این نهاد مکلف به پاسخ گویی سیاسی و یا رعایت پاسخ گویی اداری در پاسخ گویی به سایر مقامات اداری و اجرایی سازمان های دیگر نیست به هر حال حقوق دانان

۴- عارف کیا، امید، همان، ص ۱۳

۵- زارعی، محمد حسین، همان، ص ۱۲۹

۶- زارعی، محمد حسین، همان، ص ۱۳۹

انواع پاسخ‌گویی را در چهار دسته کلی به این شرح تقسیم نموده‌اند:

- ۱- پاسخ‌گویی اداری
- ۲- پاسخ‌گویی سیاسی
- ۳- پاسخ‌گویی عمومی و شهروندی
- ۴- پاسخ‌گویی حقوقی

به نظر بنده و با استدلال پیش گفته دو دسته نخست پاسخ‌گویی در خصوص مدیران و هیأت‌های مدیره کانون‌های و کلا کاربردی ندارد فلذا به بررسی پاسخ‌گویی عمومی و شهروندی و هم چنین پاسخ‌گویی حقوقی که مدیران کانون‌های و کلا مکلف به رعایت آن‌ها هستند؛ می‌پردازیم.

### ۱- پاسخ‌گویی عمومی و شهروندی:

در این پاسخ‌گویی مدیران بخش عمومی (و از جمله کانون‌های و کلا) باید در خصوص اقدامات؛ سیاست‌ها و تصمیم‌های خود که با حقوق و منافع افراد به عنوان صاحبان حق<sup>۶</sup> مرتبط است توضیحات لازم را به آن‌ها بدهند؛ دلایل تصمیمات خویش را تبیین نمایند؛ دلایل صاحبان حق را بشنوند و قواعد و رویه‌های اداری تأسیس شده توسط خود را در رفتارها و تصمیم‌های شان رعایت کنند و در صورتی که منفعت عمومی مؤثری تغییر تصمیم پیشین آنان را موجب شود، باید خسارت‌های وارده به افراد را جبران کرده<sup>۷</sup> و راه‌های جبران آن را در تغییر تصمیم خویش تبیین نمایند.

### ۲- پاسخ‌گویی حقوقی:

در پاسخ‌گویی حقوقی، مقامات عمومی به دادگاه‌ها و دادرسان پاسخ‌گو هستند. مدیران و مقامات عمومی مکلف به رعایت شرایط مندرج در قوانین و مقررات بوده و در صورت نقض آن‌ها و شکایات صاحبان حق و متضررین مکلف به پاسخ‌گویی و دفاع از خویش در مقابل قضات دادگاه‌ها می‌باشند در پاسخ‌گویی حقوقی، مدیران عمومی مکلف به رعایت برخی از اصول از جمله اصل قانونی بودن<sup>۸</sup> اصل عدالت طبیعی<sup>۹</sup> اصل عدالت رویه‌ای<sup>۱۰</sup> و اصل الزام به بیان دلایل می‌باشند البته نظارت قضایی که نتیجه طبیعی پاسخ‌گویی حقوقی است در خصوص کانون‌های و کلا به لحاظ لزوم استقلال آن‌ها صرفاً می‌تواند یک رسیدگی شکلی باشد، به عبارت دیگر در پاسخ‌گویی حقوقی نتیجه کنترل قضایی صرفاً تطبیق تصمیمات یا رفتار مدیران کانون‌های و کلا با قانون می‌باشد و در صورت عدم تطبیق این تصمیمات با قوانین و مقررات، مقامات قضایی ضمن نقض آن در ماهیت هیچ‌گونه تصمیمی نگرفته و تصمیم ماهوی منطبق بر قانون را به عهده مدیران می‌نهند.

۷-Stakeholders

۸- در خصوص تصمیمات داخل در صلاحیت و تغییر آن‌ها ر.ک: ۸

Peter cane , An Introduction to Administrative Law , London , Oxford , ۱۹۹۶ , p.p ۲۲۷-۲۲۶

۹-legality

۱۰-Natural Justice

۱۱-Procedural Justice

۱- جریان آزاد اطلاعات :

برای حفظ حقوق شهروندی و انعکاس دیدگاه‌ها و نظرهای مردم به طور برابر در نتایج تصمیم‌ها و سیاست‌های اجرایی و برای تضمین مشارکت اندیشمندان و مؤثر آن‌ها؛ اطلاعات مرتبط و ضروری قبل از تصمیم‌ها باید در میان افراد و گروه‌های مردمی مربوط منتشر شود. انتشار اطلاعات هر چه وسیع‌تر و بیش‌تر در میان ارباب حقوق و منافع؛ موجب شناسایی طیف بزرگی از راه‌حل‌های اجرایی و اداری برای شهروندان شده تا در نتیجه، حقوق مساوی هر شهروندی، از انتخاب راه‌حل‌های جانشین و ممکن در ارزیابی راه‌حل‌های مختلف در فرایند تصمیم‌گیری و سرانجام در اجرای تصمیم‌های نهایی تأمین گردد.<sup>۱۳</sup> بر همین اساس است که کانون‌های وکلا مکلف‌اند حق دسترسی آزاد به کلیه اطلاعات و اسناد را برای اعضای خویش و صاحبان حقوق و منافع فراهم آورند و نباید به بهانه‌های واهی هم‌چون محرمانه بودن یا حساس بودن این برهه زمانی و دلایل این چنینی از ارائه آن‌ها خودداری نمایند به هر حال بر اساس اصول مدرن حقوق اداری، اصل بر جریان آزاد اطلاعات بوده و محدود کردن این اصل نیازمند نص صریح قانون است

۲-۱- لزام به بیان دلایل

اصل الزام به بیان دلایل، مدیران عمومی را مکلف می‌کند که مبنای و دلایلی که موجب اتخاذ تصمیمی گردیده است را برای صاحبان حقوق و منافع تبیین نمایند. بیان دلایل تصمیم‌ها از آن رو لازم است که اصولی را که بر اساس آن تصمیمی اتخاذ می‌شود و یا اقدامی صورت می‌گیرد آشکار کند و امکان این بررسی را فراهم می‌کند که آیا اصول مذکور در سایه معیار و اصول بنیادی تر قانونی و منطقی و اخلاقی قابل توجیه است یا خیر.<sup>۱۴</sup> اصل الزام به بیان دلایل نتیجه اصل حاکمیت قانون و اصل رفتار منصفانه و به نحوی تضمین‌کننده این دو اصل می‌باشد.<sup>۱۵</sup>

در اصل حاکمیت قانون، همه قوای کشور (و مقامات عمومی) موظف‌اند که از قوانین عمومی، صریح و با ثبات پیروی نمایند و مسؤولان و مدیران عمومی مکلف‌اند با رعایت ویژگی‌هایی هم‌چون عمومی بودن، صراحت داشتن، با ثبات بودن قانون و عطف به ماسبق نشدن از تصمیم‌گیری‌هایی که جنبه شخصی، مهم و خودسرانه دارند خودداری نمایند.<sup>۱۶</sup>

الزام مدیران عمومی به بیان دلایل تصمیمات این امکان را فراهم می‌آورد تا میزان رعایت اصل حاکمیت قانون و ویژگی‌های پیش‌گفته را در تصمیمات آنان بررسی کنیم، اصل رفتار منصفانه هم، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد یکی از اصولی است که مبنای الزام به بیان دلایل است، این اصل بیان می‌دارد که مدیران عمومی باید تصمیمات و رفتار یک‌سان و غیر تبعیض‌آمیزی داشته باشند و نباید برای عده‌ای امتیازات ویژه و موقعیت‌های خاص به ضرر

۱۳- James L. Lyland, *Democrtic Theory: The Philosophical Foundations*, p.p ۵۸-۵۷

۱۴- زارعی، محمد حسین، تجلیلی از پیوند حقوق اداری و مدیریت دولتی بر پایه حاکمیت قانون، مجله مدیریت دولتی شماره ۲۸، ص ۲۸

۱۵- Peter Cane, *op.cit*, p.p ۱۸۸-۱۸۹

۱۶- زارعی، محمد حسین، پیشین، ص ۲۸

افراد دیگر ایجاد کنند از طرفی مطابق این اصل با هر فردی باید مطابق شأن و شرافت انسانی اش رفتار شود. اصل حاکمیت قانون و رفتار منصفانه مانع بهره گیری از افراد در جریان تصمیم گیری های دولتی در جهت ارتقاء مطلوبیت و کیفیت نهایی و یا حتی ارتقاء منافع اکثریت است.<sup>۱۶</sup>

### ۳) حق بر شنیده شدن دلایل<sup>۱۷</sup>:

این اصل که یکی از نتایج اصل عدالت طبیعی و انصاف رویه ای است بیان می دارد که به هر صاحب حق و ذی نفعی باید فرصت معقولی داده شود تا دلایل خویش را بیان نماید.<sup>۱۸</sup>

امروزه فرآیند قضایی سازی تصمیمات موجب گردیده است که مقامات عمومی نه تنها مکلف باشند که مبانی تصمیمات و دلایل خویش را بیان نمایند بلکه مکلف به شنیدن دلایل صاحبان حقوق و منافع نیز باشند بر همین اساس در صورت اعتراض متضررین، مقامات قضایی در صورت صحیح بودن دلایل متضررین به نسبت شدت نقض قوانین و مقررات ممکن است حکم بر بی اعتباری و ابطال تصمیم مقامات عمومی، پرداخت خسارت به خسارت دیدگان و یا حتی حبس صادر نمایند.

به عبارت دیگر چنان چه یک تصمیم خاص اداری تأثیر قابل توجهی بر حقوق و منافع فرد یا گروهی داشته باشد؛ تصمیم گیری بدون اجازه دفاع به آن ها برای ابراز نظرات خود امری غیر معقول و خلاف عدالت طبیعی و انصاف رویه ای است، به علاوه با توجه به افزایش قدرت و نقش تدریجی دولت ها و دخالت های روز افزون آن در ابعاد مختلف زندگی شهروندان رعایت این اصل موجب جلوگیری از سوء استفاده و کاربرد خودسرانه قدرت اجرایی خواهد شد.<sup>۱۹</sup>

### ۵) نتیجه گیری:

بر اساس آن چه که گفته شد می توان نتیجه گرفت که هیأت های مدیره کانون های وکلای دادگستری با توجه به کارکرد عمومی آن ها مکلف به رعایت اصل پاسخ گویی مقامات عمومی در حقوق اداری هستند و در همین راستا نیز باید اصولی همچون شفافیت، آزادی اطلاعات، الزام به بیان دلایل تصمیمات، الزام به شنیدن دلایل صاحبان حقوق و منافع، عدالت طبیعی، انصاف رویه ای، رفتار منصفانه و حاکمیت قانون را رعایت نمایند.

۱۶- زرعی، محمد حسین، تحلیلی از پیوند حقوق اداری و مدیریت دولتی، بر پایه حاکمیت قانون، ص ۳۸

۱۷- Right to be heard

۱۸- قاری سید قاسمی، سید محمد، حقوق بشر در جهان معاصر، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲، ص ۶۷

۱۹- زرعی، محمد حسین، فرآیند مردمی شدن، پاسخ گویی و مدیریت دولتی، سب ۱۳۶، ۱۳۵

## اجرای ماده ۹۴۶ اصلاحی قانون مدنی و تبصره الحاقی آن در صدور سند مالکیت

امیر مقانی ■

پس از واقعه «فوت»، اموال متوفی به عنوان ترکه (میراث) میان ورثه تقسیم می‌شود. این تقسیم در وهله نخست، منجر به مالکیت مشاعی ورثه بر اموال متوفی می‌شود. این شراکت و اشاعه، قهری و بدون اراده شرکا حاصل می‌شود. در خصوص مالکیت اموال غیر منقول دارای سند رسمی، طبق مقررات ثبتی، هر یک از ورثه می‌توانند منفرداً تقاضا نمایند نسبت به سهم مشاعی ایشان، سند مالکیت جداگانه صادر گردد (ماده ۱۱۷ و تبصره ۳ ماده ۱۲۵ آیین نامه اجرایی قانون ثبت). این سهم مشاعی با توجه به قسمت اخیر ماده ۲۲ قانون ثبت و ماده ۱۰۵

آیین نامه قانون ثبت به موجب گواهی حصر وراثت صادره از مرجع قضایی در اختیار مرجع اداری ثبت قرار می‌گیرد و عینای صدور سند خواهد بود؛ اما از آن جا که مراجعه هر یک از ورثه جهت دریافت سند مشاعی اجباری نیست و ممکن است اولاً با گذشت مدتی پس از فوت و ثانیاً به صورت انفرادی و در زمان‌های متفاوت انجام شود، هر گونه تغییر احتمالی در مقررات ارث ممکن است، چالشی در برابر مرجع اداری ایجاد نماید؛ چنان که حذف ماده ۹۴۷، اصلاح ماده ۹۴۶ قانون مدنی و سپس الحاق تبصره ای به آن که عطف به‌ماسبق شدن مقرره جدید را تجویز می‌نماید موجب ابهاماتی در صدور سند مالکیت وارث شده است.

### الف) ملاحظات شکلی و اجرایی

#### ۱. ضرورت اصلاح ماده ۹۴۶

ماده ۳ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی دولت‌ها را متعهد می‌سازد که مردان و زنان از حقوق برابر مطابق این معاهده بهره‌مند شوند. به طور کلی اصل عدم تبعیض در رفتار انسانی به عنوان یکی از اصول جوهری حقوق بین الملل مدرن محسوب می‌شود. علاوه بر این، کنوانسیون لغو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان - که هنوز به تصویب دولت جمهوری اسلامی ایران نرسیده است - که ریشه در اصل بنیادین «عدم تبعیض» دارد و فهم آن جز در سایه ماده ۱۱ اعلامیه ۱۹۶۷ رفع تبعیض علیه زن میسر نیست؛ علی‌رغم صراحت در موضوع ارث (فهمی، ۱۳۸۵: ص ۱۰۶) بر رفتار برابر میان زن و مرد در امور مالی و خانوادگی تصریح دارد (از جمله مواد ۲ و ۱۲ و ۱۶). بند

■ کتدیباي دکري حقوق بين الملل دانشگاه تهران، مدرس دانشگاه و کارشناس اداره ثبت اسناد و املاک اصفهان



یک ماده ۶ اعلامیه رفع تبعیض نیز بر برابری زن و مرد در «به دست آوردن، اداره، تمتع و تصرف و ارث نسبت به اموال» تصریح دارد. (مهر، ۱۳۸۴: ص ۳۳۵) فارغ از این بعد حقوقی بین‌المللی، نگرش‌های تازه و اجتهاد مجدد در مستندات فقهی ارث زوجه نشان داده است. محتوی ماده ۹۴۷ سابق قانون مدنی که ارث بردن زوجه از عین اموال غیر منقول را مردود می‌شمارد و تفکیک میان اموال منقول و غیرمنقول در این خصوص توجیهی ندارد و حتی میان علمای متقدم نیز اجماعی وجود ندارد. (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ص ۲۱۳) این عدم اجماع، مفاد ماده ۹۴۶ سابق را مورد تردید قرار می‌داد. (قهیمی، منبع پیشین: ص ۱۰۵) وانگهی برخی فقهای متأخر بر ضرورت پرداخت بهای زمین و اکتفا به قدر متیقن در حرمان زوجه از ارث همسر تصریح نموده‌اند. (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۶: ص ۵۲) پس از اشارات رهبری، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز در سخنرانی خود بیان نمود که «۱۴ قرن است حق زنان در ارث شوهرانشان پایمال می‌شود» (<http://farsnews.com/newstext.php?nn=۸۷۱۰۰۲۰۸۱۳>) این اشارات و تلاش‌های جامعه مدنی به اصلاح ماده ۹۴۶ و حذف ماده ۹۴۷ قانون مدنی منجر شد.

متن سابق ماده ۹۴۶: «زوج از تمام اموال زوجه ارث می‌برد لیکن زوجه از اموال ذیل:

۱- از اموال منقول از هر قبیل که باشد.

۲- از ابنیه و اشجار.»

متن سابق ماده ۹۴۷: «زوجه از قیمت ابنیه و اشجار ارث می‌برد و نه از عین آن‌ها و طریقه تقویم آن است که ابنیه و اشجار با فرض استحقاق بقاء در زمین بدون اجرت تقویم می‌گردد.»  
متن کنونی ماده ۹۴۶: «زوج از تمام اموال زوجه ارث می‌برد و زوجه در صورت فرزند دار بودن زوج، یک هشتم از عین اموال منقول و یک هشتم از قیمت اموال غیر منقول اعم از عرصه و اعیان ارث می‌برد.  
در صورتی که زوج هیچ فرزندی نداشته باشد سهم زوجه یک چهارم از کلیه اموال به ترتیب فوق می‌باشد.»  
متن اخیر در تاریخ ۱۳۸۷/۱۱/۶ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و با سکوت شورای نگهبان در مهلت مندرج در اصل ۹۴ قانون اساسی، اعتبار قانونی یافت.

## ۲. زمینه اجرای ماده ۹۴۶

ماده ۹۴۶ قانون مدنی با هدف تغییر وضعیت سهم الارث نسبت به اموال غیرمنقول اصلاح شده و در مورد سهم الارث زوجه و در چارچوب این سهم مفروض اجرا می‌شود که در نتیجه اجرای آن، تفکیک میان عرصه و اعیان در تقسیم و تسلیم سهم زوجه از میان می‌رود و بهای تمام و مجموع عرصه و اعیان، بنای تعیین سهم وی قرار می‌گیرد. این وضعیت به ویژه در شرایط کنونی که آپارتمان‌ها، بخش اصلی اموال غیر منقولی را که اسناد مالکیت دریافت می‌کنند تشکیل می‌دهند اهمیت بیشتری دارد. چرا که در آپارتمان‌ها، اعیانی‌های متعدد، بر روی عرصه ای محدود بنا و سپس تفکیک می‌شود.

مقررره جدید امکان اعمال حقوق مالکانه را نسبت به تمام مال مزبور (اعم از عرصه و اعیان) فراهم می‌کند. (ن ک: بخش نامه ۳/۷۱۰-۵۴/۲/۶ در خصوص ثمنیه اعیانی در قانون سابق)  
نتیجه دیگر این مقررره انتفاء موضوعی وقوع افراز- بدون تأدیه قیمت سهم زوجه- در صورت تخریب بنا یا فاقد

اینه بودن ملک است؛ مگر آن که شرایط اجرای ماده ۱۰۵ آیین نامه قانون ثبت فراهم شود. به موجب این ماده، ورثه دیگر می توانند سهم زوجه (بهای ثمنیه) را تودیع و اسناد مالکیت را بدون قید استثنای بهای ثمنیه دریافت نمایند. یعنی در قانون سابق چنان چه دیگر ورثه (معمولاً فرزندان متوفی) با پرداخت بهائی اعیانی به مادر، به بهانه ساخت قدیمی بنا به تخریب آن جهت ساخت بنای جدید (و احتمالاً آپارتمان) اقدام می نمودند، دیگر موجبی برای تملک و سلطه زوجه بر آن مال باقی نبود؛ اما در حال حاضر تخریب بنا نیازمند پرداخت سهم زوجه از عرصه و یا سهم نمودن وی در بنای جدید نیز هست و این در وضعیتی که بخش عمده قیمت ساختمان را بهای عرصه (زمین) تشکیل می دهد، سهمی قابل توجه است. هم چنین دیگر ورثه امکان ارائه دادخواست افراز را نسبت به زمین نخواهند داشت، چرا که در بخش مفروزی احتمالی نیز از حیث بهای عرصه و اعیان، مالک دیگری (زوجه متوفی) نیز وجود خواهد داشت؛ البته یک خلأ اداری، ممکن است این نتیجه گیری را به چالش بکشد.

### ۳. خلأ اداری ثبتی درباره مالکیت بهای مال غیر منقول

چالشی اداری که در مورد مالکیت زوجه بر بهای ثمنیه اعیانی در سابق و «بهای ثمنیه عرصه و اعیان» در حال حاضر وجود دارد این است که سند مالکیتی برای زوجه صادر نمی شود؛ لذا ممکن است این ایراد مطرح شود که اولاً زوجه مالکیتی بر عین ندارد و لذا سهم وی از قیمت مانع افراز شرکای مالک عین نمی شود. ثانیاً برای زوجه سند مالکیتی صادر نشده و وی از حیث بهره مندی از مزایای سند رسمی و عدم ثبت نام وی در دفتر املاک (موضوع ماده ۲۲ قانون ثبت) شریک مالک عین محسوب نمی گردد. در مقابل باید گفت که اولاً مطابق ماده ۵۷۱ قانون مدنی، شراکت با «اجتماع حقوق مالکین متعدد در شیء واحد به نحو اشاعه» حاصل می شود. عبارت «اجتماع حقوق» حکایت از آن دارد که تمایز میان حق بر قیمت و حق بر عین مانع تحقق شراکت نیست؛ بلکه آن چه اهمیت دارد بهره مندی از حقوق مالکانه است و هرگونه تصرف شرکا باید در حدود اذن باشد. ثانیاً عدم صدور سند و عدم ثبت در دفتر املاک مستند به عمل اداره بوده و نباید مسؤولیت ناشی از عدم ثبت بر مالک تحمیل شود. (ن ک: ماده ۱۱ قانون مسؤولیت مدنی) ضمن این که عدم ثبت از منظر حقوق به معنای نفی مالکیت نیست. بار این خلأ اداری نباید به مالک تحمیل شود و آثار منفی بر مزایای ناشی از صدور سند رسمی ایجاد نماید؛ بلکه حتی رفع این خلأ ضروری و مفید است و مقضی رسالت سازمان ثبت در خصوص تثبیت مالکیت نیز هست. علاوه بر این گرچه بند ۳۲۸ بخش نامه های ثبتی، «ثمن اعیانی» را مشمول «حکم سایر اموال غیر منقول» می داند و نه بهای آن را، اما ماده ۱۲۳ آیین نامه قانون ثبت، صدور گواهی نامه «بهای ثمن اعیانی» را تجویز کرده است.

### ۴. اجرای قانون اخیر درباره احکام صادره قبل از تصویب

مطابق ماده ۴ قانون مدنی که جنبه و ماهیت «اساسی» دارد «اثر قانون نسبت به آتیه است و قانون نسبت به ماقبل خود اثر ندارد مگر این که در خود قانون، مقررات خاصی نسبت به این موضوع اتخاذ شده باشد». ضرورت و قلمرو اجرای مقررات لرت، ماهیت مالی آن به عنوان یکی از ابعاد حق بر مالکیت سبب می شود اجرای مقررات جدید لرت نسبت به گواهی های حصر وراثت که قبل از تصویب و لازم الاجرا شدن قانون جدید صادر شده اند نیز موجه باشد. بر همین اساس مجلس شورای اسلامی با الحاق تبصره ذیل، استثنایی بر ماده ۴ قانون مدنی وارد آورد. این تبصره در تاریخ ۱۳۸۹/۵/۲۶ به تصویب مجلس رسید.

تبصره ماده ۹۴۶ قانون مدنی: «مقاد این ماده در خصوص وراثت متوفایی که قبل از تصویب آن فوت کرده ولی

هنوز ترکه او تقسیم نشده است نیز لازم الاجراست.»

در نتیجه این تبصره، امکان اعمال مقررده جدید بر گواهی های انحصار وراثت که پیش از تصویب این اصلاحیه صادر شده اند فراهم شد. با این حال شرط اصلی برای عطف بماسبق شدن ماده ۹۴۶ (اگر بتوان آن را گونه ای از عطف بماسبق شدن دانست) عبارت است از عدم تقسیم ترکه تا پیش از تصویب این قانون. این شرط که در تبصره الحاقی درج گردیده ابهامات و پرسش هایی را فراروی قرار داده است. برای نمونه اولاً آیا این شرط صرفاً در صورت عدم تقسیم هیچ یک از بخش های ترکه محقق می شود یا در مورد بخش هایی که تقسیم شده بلائثر و نسبت به بخش های تقسیم نشده قابل اجراست؟ به عبارت دیگر چنان چه بخشی از ترکه (بعضی اموال مقول یا غیرمقول) تقسیم شده باشد، نسبت به بخش تقسیم نشده این مقررده عطف بماسبق می شود یا خیر؟

ثانیاً آیا صدور سند مالکیت اموال غیرمقول به صورت مشاعی و متعدد و منفرداً برای هر یک از ورثه به منزله تقسیم محسوب می شود یا تقسیم ترکه در مورد اموال غیرمقول دارای سند رسمی فقط با افزای یا تفکیک (تقسیم مادی) آنها محقق خواهد شد؟

ثالثاً چنان چه یکی از ورثه سند مالکیت خود را قبل از اجرای قانون اخیر و با قید عبارت «به استثنای شمنیه اعیانی» دریافت کرده باشد و وارث دیگر پس از اجرای قانون، قصد دریافت سند مشاعی خود را داشته باشد، سند اخیر باید به موجب قانون سابق صادر گردد یا طبق قانون لاحق؟

در ادامه تلاش می شود با توجه به رویه اخیر ادارات ثبت اسناد و املاک، پاسخی برای پرسش های فوق ارائه شود. این پرسش ها از آن جهت اهمیت دارند که در تمامی این موارد نه تنها حقوق زوجه بلکه حقوق سایر ورثه (اعم از پسر و دختر متوفی و...) نیز مطرح و قابل دفاع هستند.

### ۵. رویه شکلی: تصحیح گواهی حصر وراثت

در پرونده ثبتی ۲۶۲۷/تزد یکی از ادارات ثبت اصفهان، ورثه به موجب گواهی حصر وراثتی که پیش از لازم الاجرا شدن قانون جدید صادر شده بود، صدور اسناد مالکیت موروثی را تقاضا نمودند. با توجه به تعارض میان «حکم قانونی» (ماده ۹۴۶ قانون مننی و تبصره الحاقی) با «حکم قضایی» (گواهی حصر وراثت) که میزان انتقال قهری مالکیت را صحیحاً به موجب قانون زمان صدور، تعیین کرده است؛ موضوع سهم الارث زوجه مورد توجه قرار گرفت. اداره ثبت به عنوان بخشی از روند اداری، خود را موظف به تبعیت از حکم قضایی می دانست و از طرفی حکم مزبور از نظر قانون جدید، در این زمان غیر قابل اجرا بود. با تصمیم رئیس واحد ثبتی، موضوع جهت پی گیری در مرجع قضایی به زوجه متوفی تفهیم شد و وی طی درخواستی، وضعیت را در مرجع صادرکننده گواهی حصر وراثت مطرح نمود که مرجع مزبور اقدام به «اصلاح» گواهی صادره کرد. با توجه به خلاف قانونی در قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص اصلاح دادنامه ای که مطابق قانون زمان صدور صادر شده اما اجرای آن مغایر قانون زمان اجراست، (اثر تعارض قوانین در زمان بر احکام قضایی)، تصمیم قاضی شورای حل اختلاف و اقدام به «اصلاح» دادنامه (گواهی) امری بدیع اما موافق جوهره آیین دادرسی مدنی است. زیرا حکم قبلی باطل نبوده و از اعتبار امر مختومه نیز برخوردار است و موضوع خارج از ساختار، هدف و غایت ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی (اعاده دادرسی) است؛ لذا تصحیح گواهی با قید توضیح درباره صحت گواهی پیشین و آثار آن، تصمیمی ذاتاً مناسب اما خارج از حدود ماده ۳۰۹ قانون

آیین دادرسی مدنی و فاقد هیچ مستند قانونی دیگری است. طبیعت و ماهیت موضوع نیز رابطه ای با بند یک ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی ندارد. قاضی مزبور در انتهای گواهی اصلاحی اظهار می دارد «در سایر موارد، گواهی حصر وراثت مزبور (بیشین) موید است. استفاده از گواهی قبلی بنون پیوست این اصلاحیه ممنوع است.» این اثنا و قید ممنوعیت اولاً نشانه الهام دادرسی از ماده ۳۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی است و ثانیاً مانند مورد ذکر شده در ماده ۳۰۹ مزبور، فاقد ضمانت اجرای مصرح است جز آن که منع در این زمینه موجب ابطال و غیرمؤثر بودن اقدامات و تصمیمات قضایی یا اداری شود که به موجب دادنامه اولیه و بدون در نظر گرفتن مفاد دادنامه تصحیحی (اصلاحی) اتخاذ شده باشد.

## ب) چالش های ماهوی در تفسیر

### ۱. شرط عدم تقسیم

قاضی شورای حل اختلاف در پرونده ثبتی X/۲۶۲۷ ذیل اصلاحیه گواهی حصر وراثت برداشت خود را چنین بیان نمود که «چنان چه تاکنون (هیچ) مالی از متوفی تقسیم نشده باشد»، اقسام به اصلاح گواهی مزبور موجه است؛ گویی در صورتی که برخی اموال قبل از تصویب قانون جدید تقسیم شده باشد، قانون اخیر نسبت به اموال باقیمانده عطف بامسابق نمی شود. با وجود این، به نظر می رسد تفکیک پذیری اموال متوفی که در فرم ۱۹ مالیاتی نیز ظهور می یابد و از مواد ۸۷۱ و ۸۶۸ و ۸۶۹ قانون مدنی نیز قابل استنباط است، با برداشت مزبور مغایرت دارد. به عبارت دیگر به نظر نمی رسد مجموعه ما ترک چنان از ویژگی به هم پیوستگی برخوردار باشد تا حکم ترکه ای که قبلاً تقسیم شده است لابد با ترکه ای که بعداً تقسیم می شود یکسان باشد. در واقع زمان تقسیم هر یک از اموال مستقل باید معیار تعیین قانون حاکم بر تقسیم باشد و ضرورتی ندارد قانون حاکم بر تقسیم اولین مال به تقسیم اموال دیگر تسری یابد. وانگهی ضروریات حاکم بر اهمیت اصلاح قانون و تصمیم به عطف بامسابق شدن آن (به عنوان خلاف قاعده) با رویکرد عدم ضرورت یکسانی قانون حاکم بر ارث (در تعارض زمانی) سازگارتر است. متقابلاً ممکن است شورای حل اختلاف به استثنای بودن عطف بامسابق شدن این مقرر و در نتیجه تفسیر مضیق آن با اعمال اصل اطلاق متوسل شده باشد. با این حال به نظر می رسد اصل اطلاق در این مورد موضوعیت ندارد چرا که هر یک از انواع و بخش های ترکه مستقلاً مال و ترکه محسوب می شوند. مثلاً پلاک ثبتی ۲، پلاک ثبتی ۷ و خودروی سواری هر یک جداگانه از ویژگی «ترکه» برخوردار هستند و مشمول تعریف ترکه می شوند پس اصل اطلاق نه در مورد مجموعه اموال مستقل بلکه در مورد هر یک از ترکه قابل اعمال است. وانگهی گرچه فوت و ارث از جمله وقایع حقوقی و غیر ارادی هستند؛ عطف بامسابق شدن گسترده تر مقرر اخیر به عنوان یک استثنای قانونی، به ویژگی های خاص حقوق مدنی و اجرای قانون حاکم در زمان «واقعه حقوقی» (کانونزبان، ۱۳۸۴: ص ۱۶۹) خدشه ای وارد نمی سازد.

بنابراین در مجموع به نظر می رسد حتی در صورتی که بخشی از مجموعه ترکه قبلاً تقسیم شده باشد، نسبت به اموال باقیمانده که هنوز تقسیم نشده اند می توان قانون جدید را اعمال کرد. به خصوص که قانون مزبور در زمینه اموال غیر منقول حاوی نکات تازه است و تقسیم اموال منقول در گذشته نباید مانع تقسیم اموال غیر منقول بر اساس قانون جدید بشود. به همین ترتیب تقسیم قبلی اموال غیر منقول دیگر نباید تأثیری بر اجرای قانون جدید بگذارد.

## ۲. صدور سند مالکیت به مثابه تقسیم

از ظاهر مواد راجع به تقسیم شرکت در قانون مدنی چنین بر می آید که تقسیم، امری واقعی، مادی و فیزیکی است که منجر به تبدیل یک مال به «حصه»های متفاوت و مستقل می شود و نه امری انتزاعی. مواد ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۳ و ۶۰۴ قانون مدنی چنین برداشتی را تقویت می کند. این مفهوم از تقسیم، در نظام حقوقی ثبت نیز با مفاهیمی نظیر تفکیک و افراز مشابهت دارد و در این موارد است که ممکن است «تقسیم نامه» مشتمل بر توافق شرکای سابق تنظیم شود. (شهری، ۱۳۸۸: ص ۱۱۳) علاوه بر این به نظر می رسد صدور اسناد مالکیت متعدد مشاعی صرفاً تأییدی است رسمی بر انتقال قهری مال از یک نفر متوفی به چند نفر ورثه و حالت اشاعه و اشتراک میان آن ها باقی است. ماده ۸۰۸ قانون مدنی نیز گرچه برای سهم هر شریک از مال غیر منقول مشاع از لفظ «حصه» استفاده کرده است اما مؤید آنست که در حالت اشاعه، هم چنان اسکان انتقال سهم هر شریک به اشخاص دیگر (اعم از شرکا و غیر) بدون رضایت شریک دیگر امکان پذیر است و شریک دوم فرصت دارد بدون رضایت مستقیم فروشنده، سهم وی را اخذ به شفعه و تملک نمایند. بنابراین صدور سند مالکیت مشاعی برای هر یک از ورثه (به نسبت سهم الارث) تغییری در ماهیت مشاعی ملک ایجاد نمی کند و سهم هر یک را به صورت تام الاختیار به تصرف ایشان نمی سپارد و از آن جا که صدور سند مالکیت به استقلال مالکیت هر یک از شرکای قهری مزبور نمی انجامد، نمی توان گفت با این اقدام اداری، مال مزبور تقسیم شده است. البته بدیهی است در مورد اموال غیر منقول غیر قابل تقسیم (در تعبیر ماده ۸۰۸ قانون مدنی) نه تنها حق شفعه، بلکه افراز نیز میسر نیست و تقسیم جز با فروش عین (اعم از عرصه و بنا) و تسلیم سهم هر یک از شرکا (ورثه) از ثمن محقق نمی شود. این حالت در مورد اکثر آپارتمان ها و خانه های مسکونی که با رأی عدم امکان افراز مواجه می شوند، صادق است. در عمل نیز آن چه تقسیم تر که غیر منقول را ممکن می سازد توجه به «متراز» و «تعداد ورثه» و نسبت میان این دو عنصر است.

با این حال باید توجه داشت که صدور سند گرچه فی نفسه تقسیم در مفهوم حقوق مدنی محسوب نمی شود اما خود مبنایی اساسی برای تقسیم در آینده است. به عبارت دیگر سهم نقدی هر یک از ورثه پس از فروش بر اساس سند مالکیت هر یک مشخص خواهد شد. بنابراین وقت در اجرای ماده ۹۴۶ قانون مدنی به هنگام صدور سند، در زمان فروش و با تقسیم ملک اهمیت می یابد و مانع تضييع حق می شود.

## ۳. صدور سند در دو زمان متفاوت

در پرونده ثبتی ۷/۲۹۷ یکی از ورثه، چند ماه پس از صدور گواهی حصر وراثت (سال ۱۳۸۱) درخواست صدور سند مالکیت نموده و سند خود را در همان زمان و به موجب همان گواهی دریافت کرد. در سال جاری یکی دیگر از ورثه در این خصوص اقدام نمود. در سند وارث اول عبارت «به استثنای بهای ثمنه اعیانی» قید گردیده و اینک این سؤال مطرح است که آیا وارث دوم نیز مطابق قانون سابق، با همین قید، سند خود را دریافت می کند و یا با توجه به استمرار حیات زوجه متوفی، عبارت «به استثنای بهای ثمنه (عرصه و اعیان)» مالکیت و سهم الارث وی را محدود خواهد کرد؟ به عبارت دیگر آیا با اجرای قانون جدید می توان سهم و استثناهای متفاوتی برای ورثه قید کرد؟ علی الظاهر با توجه به این که صدور سند تقسیم محسوب نمی شود و به فرض آن که تقسیم باشد نیز ابهام وجود دارد که ترکه، تقسیم شده است یا نه، محملی برای تفسیر و اجرای ماده ۹۴۶ و عطف به ماسبق شدن آن موجود است. با وجود این، اصل عدالت و رفتار برابر با ورثه در قبال یک ملک (به عنوان جزئی مستقل از ترکه) اقتضا دارد کسانی که

زودتر اقدام به درخواست سند مالکیت نموده اند از مزیت بیشتری نسبت به ورثه ای که دیرتر و پس از اجرای قانون اخیر درخواست خود را ارائه کرده اند، بهره مند نشوند و حقوق مکتسبه ورثه اخیر محفوظ بماند. تبعیض میان ورثه براساس زمان ارائه درخواست صدور سند مالکیت نیز نازوا و معایر بند ۹ اصل سوم (رفع تبعیض نازوا) و بند ۱۴ این اصل (ایجاد امنیت قضایی عدلانه) و نیز اصل بیستم قانون اساسی (حمایت یکسان در برابر قانون) است. چنین تبعیضی به وضوح با هدف ایجاد امنیت حقوقی و قضایی، شفافیت و بیش بینی پذیری در ساختار هر نظام حقوقی میانه خواهد داشت. علاوه بر این، استقلال هر بخش از ترکه - که پیش تر مورد اشاره قرار گرفت - اقتضا دارد که با هر جزء ترکه به طور مساوی و با قانون یکسان برخورد شود.

### نتیجه گیری

ماده ۹۴۶ اصلاحی قانون مدنی و تبصره الحاقی آن، پرسش ها و چالش های جدیدی را به خصوص در مورد صدور سند مالکیت اموال غیر منقول (که زمینه اصلی اصلاح آن بوده است) پدید آورده که در آینده ممکن است رویه اداری و قضایی را به واکنش های بیشتر وادار نماید. شرط «عدم تقسیم قبلی» نیز که جهت عطف بهاسبق شدن این قانون درج شده است بر ابهامات و چالش ها افزوده است.

در مجموع به نظر می رسد صدور اسناد مالکیت متعدد به نحو مشاع برای تک تک ورثه، تقسیم ترکه محسوب نمی شود و صرفاً تأیید مالکیت مشاعی و شراکت قهری آن هاست. با این حال عدم تقسیم قبلی نیز به معنای عدم تقسیم تمامی ترکه نیست و هر جزء ترکه را می توان مستقلاً مورد ارزیابی قرار داد. هم چنین می توان گفت رویه قضایی می تواند با توسعه مصادیق «اصلاح دادنامه» به گواهی حصر وراثتی که قبلاً صادر اما در مورد تمام یا بخش هایی از ترکه اجرا نشده است، موجبات اجرای ماده ۹۴۶ جدید و تبصره الحاقی را فراهم نماید. هر چند راه حل ساده تر آن است که مراجع اداری ثبت در رفع تعارض میان حکم قانونی لازم الاجراء مزبور و حکم قضایی غیر قابل اجرا، خود به اجرای قانون حاکم بپردازند. ممکن است پی گیری چنین رویه ای که برخلاف عادت و رویه ادارات ثبت است نیازمند صدور بخش نامه ای از سوی رئیس قوه قضاییه یا رئیس سازمان ثبت اسناد و املاک کشور باشد.

### منابع:

- شهری، غلامرضا (۱۳۸۸)، حقوق ثبت اسناد و املاک، تهران: جهاد دانشگاهی.
- فهیمی، فاطمه (۱۳۸۵)، حقوق مالی زن، قم: انتشارات دانشگاه قم.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۲)، شفعه، وصیت، ارث، تهران: میزان.
- (۱۳۸۴)، وقایع حقوقی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- موسوی بجنوردی، سیدمحمد (۱۳۸۶)، حقوق خانواده، تهران: مجد.
- سهراب، نسرتین (۱۳۸۴)، زن و حقوق کیفری، قم: سلسبیلی.



# فرآیند חדشه به استقلال نهاد وکالت و پیامدها

شاپور اسماعیلیان

## مقدمه:

حاکمیت، سوای لزوم مشروعیت آن، عبارت است از «قدرت عالی‌ه‌ای که بر کشور و مردم آن اقتدار و برتری، بلامنازع دارد» (۱). در نظام جمهوری اسلامی ایران، «قدرت و حاکمیت در الله خلاصه میشود» (۲) اما از آنجایی که، اصل ۵۶ قانون اساسی، تأکید دارد: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم لو انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد. ملت این حق خدا داد را از طرقتی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند» بنابراین، در قانون اساسی، اعمال حاکمیت مردم و دموکراسی مستقیم و غیرمستقیم نیز موکداً تضمین شده است.

از سوی دیگر، با پذیرش اصل تفکیک قوا در اصل ۵۷، به منظور جلوگیری از سوء استفاده از قدرت عمومی، وظایف هر یک است قوای سه گانه (مجریه، مقننه و قضائیه) تعیین و بلکه احصاء شده است.

مطابق اصل ۶۱ قانون اساسی «اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاه‌های دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد» در فصل یزدهم از قانون اساسی (اصول ۱۵۶ تا ۱۷۴)، وظایف اصلی قوه قضائیه، نحوه تعیین مقامات و مسئولان عهده دار این وظایف و کلیات شیوه اعمال قوه قضائیه مقرر شده است. اصل ۱۵۶ این قانون صراحت دارد: قوه قضائیه، قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت است» از طرفی فصل سوم قانون اساسی، مقدم بر فصل مربوط به حاکمیت و قوای ناشی از آن (فصل پنجم)، به حقوق ملت، اختصاص داده شده است.

«تساوی قرارداد در برابر قوانین»، «مصونیت جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض»، «ممنوعیت تفتیش عقاید»، «آزادی بیان در مطبوعات و حدود آن»، «منع دستگیری خودسرانه»، «حق دادخواهی افراد»، «حق انتخاب وکیل»، «قانونی بودن حکم به مجازات و آیین دادرسی»، «حاکمیت اصل برائت»، «منع شکنجه و اجبار به اقرار»، «رعایت حیثیت متهم یا زندانی»، از جمله مواردی است که به عنوان حقوق ملت، مورد تصریح قرار گرفته است.

■ وکیل پایه یک دادگستری

و نکته حائز اهمیت این که اصل سوم قانون اساسی در بند ۱۴ «ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون» را وظیفه دولت (در مفهوم حاکمیت) مقرر می‌درد. بدیهی است که قانون توجه همگان برای تأمین و تحقق این مهم، بیشتر به قوه قضائیه جلب می‌شود.

زیرا همانطوری که بیان سدا در نظر قانون اساسی، این قوه «پشتیبان حقوق فردی است و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت»، بدون تردید وجه اصلی ایجاد امنیت قضایی عادلانه، حق برخورداری شهروندان از محاکمه عادلانه (اعم از حق دادخواهی و حق دفاع) می‌باشد که جنای از قانون اساسی، مقررات بین المللی و حقوق بشری نیز به رعایت این حق مسلم، تأکید می‌ورزد.

در ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر مجمع عمومی سازمان ملل متحد - مصوب ۱۹۴۸ - آمده است: «هر کس با مساوات کامل حق دارد، به دعوت به وسیله دادگاه مستقل و بی طرفی، منصفانه و علناً رسیدگی بشود و چنین دادگاهی درباره حقوق و الزامات او یا هر اتهام جزایی که به او توجه کرده باشد، اتخاذ تصمیم نماید». همینطور ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ که قوه مقننه وقت ایران در سال ۱۳۵۴، آن را به تصویب رساند، می‌گوید: «همه در مقابل دادگاه‌ها و محاکم دادرسی برابر هستند. هر کس حق دارد به اینکه به دادخواهی او منصفانه و علنی در یک دادگاه صالح، مستقل و بی طرف تشکیل شده طبق قانون رسیدگی شود و آن دادگاه درباره حقانیت اتهامات جزایی یا اختلافات راجع به حقوق و الزامات امور مدنی اتخاذ تصمیم نماید». بند ۲ همان ماده برای متهم به ارتکاب جرم، حق داشتن «تضمین‌هایی» از جمله «دفاع از خود به وسیله وکیل منتخب» را تصریح می‌کند. از این رو، مبرهن است که

#### ۱- حق دفاع شهروندی، حقی است طبیعی و قانونی و غیرقابل انکار

۲- با توجه به پیچیدگی دفاع و تخصصی بودن حقوق و آیین دادرسی، نمی‌توان پذیرفت که الزاماً هر شهروندی بی اطلاع از حقوق و بی بهره از ابزار دفاعی (وکیل)، بتواند در برابر هر گونه اتهام جزایی یا اختلاف حقوقی از خود دفاع نماید.

۳- حق انتخاب وکیل، حقی است خدشه‌ناپذیر که در حقوق داخلی، اصل ۳۵ قانون اساسی آن را تضمین و مقررات فراملی در حق برخورداری از محاکمه عادلانه به قید «استقلال» و «بی طرفی» دادگاه تأکید می‌کند. از همین رو، استقلال قاضی، ملازمه با استقلال وکیل نیز دارد.

۴- در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران، مدعی العموم (مرجع تعقیب) و قاضی (مرجع صدور رای) بخشی مهم از حاکمیت و وابسته به آن می‌باشند. در حالی که در هیچ یک از اصول قانون اساسی در وظایف احصاء شده برای قوه قضائیه، وابستگی وکیل به حاکمیت و بالخصوص قوه قضائیه، تجویز نشده است. این در حالی است که استقلال قانون و کلاً بموجب قانون مصوب ۱۳۳۳ تثبیت گردیده و نویسندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «نه می‌توانستند و نه می‌خواستند این استقلال را نادیده بگیرند. به همین جهت هیچ مسؤولیتی برای قوه قضائیه در اصول این قانون اساسی در زمینه دخالت در حرفه آزاد و مستقل و کالت در نظر گرفته نشده است. (۳)

۵- مقتضای عادلانه بودن محاکمه، بی طرفی است. (۴) بنابراین چگونه می‌توان پذیرفت سواً مدعی العموم و

قاضی، وکیل نیز وابسته به حاکمیت باشد؟ آیا چنین وکیلی بی‌واهمه از سرنوشت حرفه‌ای خود، می‌تواند آزادانه و بی‌محافظه کاری از حقوق موکل خود دفاع نماید؟

با وجود این مسلمات، در سنوات اخیر خدشه به استقلال نهاد وکالت و رعایت نکردن شأن و منزلت وکیل، فرایند مستمر و تاسف‌باری است که می‌تواند پیامدهای زیانبار برای ملت و حاکمیت و به ویژه قوه قضائیه در پی داشته باشد. اینک، با اکتفاء به این مقدمه، این فرایند مغایر با شرایط دادرسی‌های عادلانه که ناشی از رویکرد های تقنینی، قضایی و دیگر بخش‌هاست، به اختصار بیان می‌شود و سپس با ذکر پیامدهای زیان‌بار ادامه این روند، در نتیجه‌گیری از این نوشتار به برخی از راه‌حل‌های مقابله با این رویکردهای غیرقانونی و مغایر با استقلال کانون وکلا، اشاره می‌نماید:

### مبحث اول- رویکرد تقنینی

استقلال کانون وکلا، با وجود قانون وکالت سال ۱۳۱۵، مطابق لایحه استقلال کانون وکلا، دادگستری مصوب ۱۳۳۳ به تصویب رسید هر چند پس از انقلاب اسلامی فعالیت کانون با چالش‌هایی روبرو شد که نتیجه آن محرومیت وکلا از برگزاری انتخابات و تعیین هیات‌مدیره بود، اما به دنبال انتقادات و تلاش‌های صورت گرفته از سوی وکلا کانون کیفیت اخذ پروانه دادگستری در سال ۱۳۷۶ بدون دخالت وکلا در تدوین آن، به تصویب رسید.

این مصوبه با اعمال محدودیت‌ها برای وکلا، در واقع، نخستین قانونی است که رویکردی مغایر با استقلال کانون‌ها دارد و با اجرای این قانون و به استناد برخی از مقررات آن، گذشته از اکثریت نمایندگان قوه قضائیه در تعیین تعداد کارآموزان وکالت، زمینه دخالت این قوه در بررسی یا رد و تعیین صلاحیت وکلا نامزد هیات‌مدیره کانون‌ها فراهم شد. و با توجه به رخدادها و سیاست‌های روز، دادگاه عالی انتظامی قضات، «رویکردهای شگفت‌انگیزی» را در مقام اظهار نظر به صلاحیت وکلا در پیش گرفت.

به عنوان نمونه، این دادگاه با رد صلاحیت ۴۵ درصدی از وکلای نامزد انتخابات هیات‌مدیره کانون مرکز (در اسفند ۱۳۸۸) شائبه تصمیم‌گیری غیرقضایی را نسبت به یک مجموعه صنفی موجب گردید. زیرا اغلب رد صلاحیت شدگان، چهره‌های شناخته شده حقوقی دارای اعتبار بین‌المللی و داخلی بودند که وکالت‌پرورده‌های مهم سیاسی و مطبوعاتی را بر عهده داشتند و جالب این که رئیس هیات‌مدیره کانون، و یا کسانی که چندین دوره سابقه عضویت در هیات‌مدیره را داشتند، خود جزء رد صلاحیت شدگان بودند، بدون این که دلایل رد به آنان اعلام شود. (۵) مسؤولیت اتخاذ چنین تصمیمی، اگر چه متوجه دادگاه عالی انتظامی قضات بود، اما امکان اعمال سلیقه‌ای بررسی صلاحیت‌ها و پاسخ‌گو نبودن این مرجع انتظامی قضایی را تبصره ۱ از ماده ۴ قانون فوق‌الذکر فراهم می‌کرد.

زیرا ظاهر این تبصره صلاحیت بررسی و اعلام نظر درباره نامزدها را بدون ذکر دلایل رد و امکان اعتراض به تصمیم دادگاه عالی انتظامی قضات، موکول می‌نماید که این ایراد ناشی از رویکرد تقنینی و عملکرد سلیقه‌ای قوه قضائیه در راستای تحدید استقلال کانون وکلاست. موارد مداخله قوه قضائیه در امور صنفی یا تصمیمات کانون‌ها که ناشی از مقررات قانون مرقوم است، به یکی و دو تا محدود نمی‌شود. از همین رو، برای رعایت اختصار از بیان این موارد اجتناب می‌شود.

ماده ۱۸۷ برنامه سوم توسعه مصوب ۱۳۷۹ که «پیام اصلی آن در هم شکستن استقلال کانون و کلاء بود» (۶) مولود قوه مقننه است، برای دخالت دولت و قوه قضائیه در اموری که مربوط به کانون های و کلاست. درباره مقررات این ماده و تشکیلات عهده دار اجرای آن و از همه مهم تر اجرای سلیقه ای و فراقانونی همین ماده، شاید صدها مقاله و یادداشت نوشته شده ویا سخن رانی و مصاحبه به عمل آمده و با ژتاب انتقاد و کلا از ایجاد تشکیلات موازی دولت برای تربیت وکیل به برخی مراجع فراملی نیز گسترش یافته است اما اعتراض ها به صدور مجوز مشاوری حقوقی و وکالت به استناد این ماده، با وجود سپری شدن مدت اجرای قانون برنامه پنج ساله سوم به جایی نرسیده است. حاصل این روند غیرقانونی، دادن مجوز وکالت برای چندین هزار وکیل اغلب بدون رعایت استانداردهای علمی و عملی بوده به نحوی که موجب گسترش خیل عظیم از وکلای بیکار شده است که اغلب آنان برای گذران زندگی و تامین اجاره دفتر، ناچارند هر نوع دعوی یا کار حقوقی را قبول نمایند. همین طور با اجرای فراقانونی دستورالعمل اجرائی این تشکیلات برای هر قاضی متقاضی قبل از بزنشستگی، مجوز وکالت برای آخرین محل خدمت خود یا هر محل دیگر صدر گردیده است به طوری که وی بلافاصله در همان مرجع قضایی که خود دپروز عضو قضایی آن بوده به امر وکالت مشغول شده است! به هر حال مشکلات و مصائب این ماده مشهور یکی و دوتا نیست تا این نوشتار مجال پرداختن به آن ها را داشته باشد آنچه مسلم است خود قوه قضائیه و حتی مقننه نیز به این نتیجه رسیده اند که برای سروسامان بخشیدن به وضعیت این همه وکلادولتی و تعیین تکلیف کانون های و کلا باید لایحه قانون جامع وکالت و مشاوره از سوی قوه قضائیه تهیه و تدوین و از طریق دولت تقدیم مجلس شود.

بدون تردید، همانطوری که در مقدمه این نوشتار بیان شد به لحاظ ضرورت استقلال نهاد وکالت و رعایت شرایط محاکمه عادلانه، تربیت وکیل دولتی، خدشه بنیادین به استقلال کانون وکلا و مغایر با حق برخورداری از دادرسی عادلانه می باشد. در خاتمه این مبحث لازم به اشاره است، برخی از اقدامات تقنینی مغایر با استقلال کانون وکلا و در تقابل با (حق دفاع مردم) با واکنش و انتقادات وکلا و یا اعلام نظر شورای نگهبان عقیم مانده است که در این زمینه می توان به طرح دو فوریتی ادغام کانون وکلا در دی ماه سال ۱۳۸۵ اشاره کرد که از دستور مجلس خارج شد (۷) یا از تصویب ماده ۱۸۷ مکرر برنامه پنجم توسعه یاد کرد که به موجب آن به مؤسسسات حقوقی اجازه کارآموزی یک ساله به فارغ التحصیلان حقوق داده می شد تا آنان برای طرح و پیگیری دعاوی دولتی، مورد استفاده قرار گیرند و یا از خدمات آنان در سازمان ثبت اسناد و املاک، سازمان امورعالیاتی، سازمان تامین اجتماعی و سازمان بازنشستگی (به عنوان مامورین غیردولتی) استفاده شود!

در یک کلام با این مصوبه کارشناسی نشده، مجوز مداخله اشخاص فاقد تجربه و غیرمسئول در حقوق بیت المال و مردم داده شده بود. (۸) که با نظر شورای نگهبان، این مصوبه مغایر قانون اساسی شناخته شد و با حذف آن طی مصوبه دیگر، قوه قضائیه موظف شده است ظرف سال اول برنامه پنجم توسعه، لایحه قانون جامع وکالت و مشاوره را تهیه و جهت تصویب مجلس تقدیم نماید که در واقع سرنوشت نهایی وکلا دولتی و کانون ها در گرو چگونگی تدوین و تصویب این لایحه قانونی می باشد.

### مبحث دوم - رویکرد قضایی

هر چند در مبحث پیشین، به مواردی از اقدامات دستگاه قضایی در زمینه خدشه به استقلال کانون وکلا و یا تحدید آن، اشاره شد، اما این رویکرد تنها به موارد یاد شده محدود نمی شود.

تدوین (محرمانه!) لایحه وکالت دادگستری در سال ۱۳۸۷ که مطابق مقررات آن وابستگی این نهاد به قوه قضائیه، محور اصلی بوده است، به نحوی که همانند قانون رسیدگی به صلاحیت قضات مصوب ۱۳۷۶/۲/۱۷، امکان تردید در صلاحیت وکیل و صدور رای به عدم صلاحیت وی در این لایحه قانونی پیش بینی شده است.

تدوین چنین لایحه ای با وجود توصیف حرفه وکالت به عنوان «حرفه ای مستقل»، در واقع گامی برای نقض استقلال نهاد وکالت تلقی می شود. از این روی، تدوین این لایحه قانونی، واکنش های شدید وکلا و کانون را موجب شد (۹) اقدام رئیس سابق قوه قضائیه در تصویب حیرت انگیز به اصلاح آیین نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلا دادگستری مصوب ۱۳۳۴ در بحبوحه رخ دادهای بعد از انتخابات (۸۷/۳/۲۷)؛ از جنجالی ترین رویکردهای قوه قضائیه در تلاش برای اضمحلال استقلال کانون وکلاست. اگر چه چنین آیین نامه خلاف قانون اساسی و قوانین عادی، در واقع محصول تلاش بدخواهان و کسانی است که از وکیل دادگستری عقده در دل و مرض و غرضی پنهان داشتند و از آشکار کردن آن بیمناک و شرمند بودند. (۱۰) و با «شلوغی شهر» تصمیم به آشکار کردن نیت شوم خود گرفتند و بنظر می رسد با هر ترفند رئیس سابق قوه قضائیه را که مجتهدی «روشن بین» می باشند، مجاب به گذاشتن امضاء ذیل این به اصطلاح آیین نامه اجرایی نمودند و اگر چه بجا بود ایشان بعد از علنی شدن آن چه، جز یک نقطه سیاه در کارنامه شان، آن هم در واپسین ایام ده سال تصدی ریاست قوه قضائیه، تلقی نمی شد به لغو آن اهتمام می نمودند اما چنین نکردند و منطقی جامعه وکالت و کانون های ۱۹ گانه به اتفاق نظر به «مغایرت جدی آیین نامه اصلاحی با مفاد لایحه قانونی استقلال کانون وکلا دادگستری و قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت ... و ورود قوه قضائیه به حیطة قانون گذاری به اسم اصلاح آیین نامه و نظر به مخالفت تعدادی از مواد کلیدی آن با اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و تعارض آشکار آیین نامه موصوف با تمامیت استقلال و موجودیت کانون های وکلا دادگستری ...» آیین نامه را از اساس غیر قابل اجرا اعلام داشتند. (۱۱) اینک، اجرای این آیین نامه از اساس «باطل» تا آذرماه ۱۳۹۰ از سوی رئیس قوه قضائیه به حالت تعلیق درآمده است و آنچه مسلم است، با وجود تصویب چنین آیین نامه ای که هرگز قابلیت اجرا نداشته و ندارد، بعید بنظر می رسد رئیس قوه قضائیه با اصرار به اجرای آن حاضر شوند تبعات زیان بار و غیر قابل جبران آن را بپذیرا باشند.

قارخ از این موارد، برخی اظهار نظرهای کلی و بیان مواضع رئیس قوه قضائیه درباره آنچه «برخی ذهنیت های منفی درباره وکلا» نامیده می شود یا «برخی فراد سودجو و تعدادی از واسطه گرها، چهره وکالت را مخدوش کرده است» و یا بیانات سابق ایشان مبنی بر این که: «در بسیاری از کشورها، پروانه وکالت توسط بخش های قضایی یا دولتی صادر می شود». (۱۲) همینطور بازداشت برخی از وکلا بخاطر آنچه از سوی وکلا «دفاع از موکل» و از طرف قوه قضائیه «جرائم امنیتی» خوانده می شود، روندی است که اسباب دغدغه جامعه وکلا را فراهم کرده است.

### مبحث سوم - رویکرد دیگر بخش ها

این مبحث، شامل برخی از عملکردهای دیگر بخش ها، مانند سازمان های دولتی، مسؤولان آنها یا نهادهایی است که در فرآیند تضعیف استقلال وکیل و به ویژه موقعیت و منزلت وی و با ترویج این فرهنگ که «تلاش وکیل برای تضییع حق یا دفاع از باطل است»، در اذهان عمومی، نقش دارند. ادامه این روند، که ناشی از تغافل و عدم آگاهی از رسالت وکیل و یا تعدد در نشان دادن سیمای او، به عنوان عنصری سودجو می باشد که جز به آندیشیدن به منافع خود در قبول دعاوی یا دفاع از آن، سودایی در سر ندارد و یا این رویکردهای ناصوابه در نهادینه کردن این باور

عمومی که «انتخاب وکیل» بهترین و آخرین گزینه بمنظور غلبه به طرف و باز کردن «گره‌های ناگشودنی» در امر باطل می‌باشد، تاثیر گذار است. از این رو، نمایش برخی از فیلم‌ها یا مجموعه هادر سیمای ملی که در جریان نمایش، فرد قانون شکن یا تجاوزگر به حقوق دیگری، با داشتن تمکن مالی، با تفاخر به طرف خود، هشدار می‌دهد که برای اثبات حقانیت یا بیگناهی خود [مانند تصاحب اموال دیگری یا رهایی قاتل از قصاص نفس]، بهترین و کلا (!) را برمی‌گزیند، که این خود تلاشی است در قبولاندن این باور که اکثریت و کلاکارشان، حق جلوه دادن ناحق است! به یقین، در هر صنف و حرفه و یا نهاد و سازمانی، در کنار افراد صالح، ناصالحان وجود دارند و حرفه و کالت نیز از این قاعده مستثنی نیست. اما نمایش ویژگی‌های خیانت کارانه ناصالحانی که به نوعی اقتدار دارند برای رسانه ملی «هزینه بر» می‌باشد در حالی که چنین نمایش‌های «غرق آمیز» و «هدف دار» که در جریان آن، وکیل به عنوان عنصری با ویژگی‌های «فاسد»، «خاذ» یا «جاعل» و ... به مردم نشان داده میشود، از آنجایی که این فرد وابسته به یک نهاد مدنی است، برای رسانه ملی «هزینه ای» در بر ندارد. (۱۳) و جای بسی تأسف است که گاهی عملکرد ناصواب مشاوران حقوقی تشکیلات ماده ۱۸۷ نیز به حساب و کلای کانون گذاشته می‌شود.

گاهی شائبه ایجاد برخی باورهای به عموم، در قالب یک هشدار کلی خطیب محترم نماز جمعه از طریق تریبون صورت می‌گیرد که هر چند مخاطب آن و کلا می‌باشد، اما موجب برداشت سوء کسانی می‌شود که درباره ماهیت و اهداف «حق دفاع» و یا الزام‌های قانونی راجع به دخالت اجباری وکیل در برخی جرایم مهم با مجازات‌های سنگین، آگاهی لازم ندارند.

توصیه خطیب نماز جمعه این است که «و کلا توجه داشته باشند که دفاع از باطل حرام است و لذا آنجا که پرونده را مطالعه می‌کنند و متوجه می‌شوند مراجعه کننده به آن‌ها، ذی حق نیست، نباید دفاع کنند» مشابه این توصیه‌ها راه وزیر محترم دادگستری می‌کند که رسالت وی باید گسترش «عدل» و «داد» باشد و این در حالی است که از منظر دست‌اندرکاران مسایل حقوقی، چنین مقامی باید به مقررات قانونی، اشراف داشته باشد و اما خبر این است:

«مرتضی بختیاری در مورخ ۸۹/۱۰/۲۵ ضمن گفت و گو با خبرنگاری مهر تاکید کرد اگر وکیلی به این نتیجه رسید که موکلش، صاحب حق نیست، موجب اطاله دادرسی نشود و از کانون و کلا نیز درخواست کرد در مورد وکلایی که به گفته وی مفسده ایجاد می‌کنند و رونده پرونده را از مسیر اصلی خود خارج می‌کنند، مرزبندی کرده و با آن‌ها برخورد کند. با این حال، وی توضیح بیشتری در مورد معنی مفسده ای که وی برای برخی وکلا و موکلان به کاربرد، نداد.» (۱۵)

تبلیغات «تحریک آمیز»، «هدف دار» و «غرق آمیز» علیه وکلا وابسته به یک نهاد مدنی، اعم از مستقیم یا غیرمستقیم، تنها به موارد یاد شده، محدود نمی‌شود «قبول و کالت‌های چند میلیاردی»، «توسل به کار چاق کنی» و «حرام خواری»، عبارت‌ها، و نسبت‌هایی است که از هراز گاهی از سوی بعضی در مورد برخی وکلا، مطرح می‌شود که از تاثیرات سوء این تعبیر، آن هم در دورانی که «در هم شکستن استقلال کانون و کلا»، هدف اصلی گروهی از بدخواهان و مغرضان است، نباید غافل بود. اگر چه عملکرد عده ای قلیل از «و کلا ناصالح» نیز به این گونه رویکردها دامن زده و بهانه به دست مغرضان می‌دهد که درباره راهکار مقابله با این روند در این نوشتار مطالبی بیان خواهد شد.



## مبحث چهارم - پیامدها

به فرض این که بدخواهان و یا طالبان نقض استقلال کانون و کلا یا وابستگی آن به قوه قضائیه، به مطلوب و هدف خود برسند و پس از حدود شصت سال، آن هم در عصری که رعایت حقوق شهروندی یکی از معیارهای مردم سالاری و مقبولیت حکومت هاست، استقلال کانون و کلا را در هم بشکنند، تحقق چنین فرضی چه پیامدهای انکارناپذیری خواهد داشت به نتایجی از این رویکرد «وابسگرایانه» اشاره می شود:

۱- بانقض استقلال کانون و کلا و وابستگی وکیل به حکومت یا دولت (به عنوان ابزار دفاعی مردم)، حق دفاع شهروندی سلب می شود زیرا مردم ایران، شایسته و لایق داشتن وکلایی مستقل و آزاده هستند و از نظر سیاسی و اجتماعی مردمی رشید و بالغ اند. چنین رویکردی، دال بر عقب ماندگی و حجر و کلا و به تبع آن ها کل جامعه شناخته میشود و این سخن اولین رئیس و بنیانگذار کانون بین المللی و کلا (IBA) مربوط به ۶۰ سال پیش است (۱۶)

۲- وکیل دیگر نمی تواند ادعای آزادی و شجاعت در امر دفاع را داشته باشد زیرا با نقض، استقلال کانون و کلا، و «مرگ تدریجی مهم ترین نهاد مدنی جامعه که عهده دار امر دفاع در موضع قانونی است، تنها ثمره این نقیصه، فاجعه ای بنام مثله کردن عدالت قضایی است» (۱۷) افزون بر این، «عدم حضور وکلای مستقل در عرصه جامعه، می تواند بر میزان بحران های جاری اجتماع بیفزاید و از بهره وری سرمایه های اجتماعی به شدت به کاهد» (۱۸)

۳- تصویب و اجرای چنین مقرراتی که معایر با مقوله «ایجاد امنیت قضایی عادلانه» و در واقع نقض آشکار یکی از ارکان حق برخورداری از محاکمه عادلانه است، از منظر قضاوت عمومی و حافظه تاریخی، تصویب کنندگان (مجلسیان) و تایید کنندگان مصوبه (اعضای شورای نگهبان) را (به لحاظ ایجاد زمینه تعرض به حقوق مردم)، ناقضان اصول قانون اساسی شناخته و مسؤولیت عواقب ناشی از تضعیف حقوق شهروندی را متوجه آنان می نماید

۴- وابستگی مدعی العموم، قاضی و وکیل به حاکمیت، حداقل ثمره اش ایجاد زمینه قانونی برای سوء استفاده از قدرت عمومی و تضعیف حقوق مردم خواهد بود و چنین وضعیتی از منظر داخلی و بین المللی، سبب تضعیف مشروعیت دولت (حاکمیت) می شود. و ده ها پیامد دیگر که برای اجتناب از اماله کلام، به آن ها اشاره ای نمی شود. اگر گزینه دیگر در فرآیند تقنینی و قضایی، حفظ استقلال نیم بند کانون و کلا اما با اولویت مداخله یا نظارت شدید قوه قضائیه در امورات کانون از قبیل بررسی صلاحیت و کلا نامزد انتخابات و بطور کلی همانند روالی باشد که پس از تصویب قانون کیفیت اخذ پروانه و کالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶ صورت گرفته است، همین آفت های فعلی و رویکردهای سلیقه ای استمرار می یابد و استقلال کانون و کلا و وکیل، همواره در معرض تحدید، تضعیف یا خدشه قرار می گیرد. زیرا با تصویب هر مقرراتی که ثمره آن ادامه وضعیت تاسف بار فعلی است، هر چند، اسماً و به ظاهر این استقلال حفظ شود، اما استقلال واقعی تا حد یک شعار، تنزل خواهد کرد و به لحاظ عدم تحقق یکی از شرایط دادرسی عادلانه، جالش های رودرروی وکیل و وکالت دوام پیدا خواهد کرد و معلوم نیست با وجود این فرآیند ناقض حقوق دفاعی مردم، چگونه آنان به امنیت حقوقی خود امیدوار خواهند بود؟

اگر چه با شیوه نگارش این نوشتار - گنجاندن نتایج بحث در مقدمه و متن - دیگر، آوردن نتیجه در خاتمه، ضرورتی نداشته است اما از آنجایی که هر چه از پیامدها و نتایج سوء و جبران ناپذیر خدشه به استقلال کانون و کلا گفته شود، باز مطلب بطور کامل اداء نشده است زیرا در عصر حاکمیت مردم سالاری و فروپاشی برخی دولت های دیکتاتور، یکی از مهم ترین شاخصه های ارزیابی اعمال حاکمیت های مردمی، توجه به حقوق مردم در زمینه های مختلف و پاسخگو بودن حاکمیت می باشد. بنابراین تامین عدالت قضایی یک شرط اساسی، برای تامین عدالت اجتماعی می باشد و بدون تردید مهم ترین رکن عدالت قضایی در یک جامعه، تثبیت و تضمین حق برخورداری از محاکمه عادلانه است. حقی که یکی از شرایط لازمه آن، تدارک و تضمین حق بهره مندی از ابزار دفاعی (وکیل مستقل و غیروابسته به ارکان حاکمیت) می باشد، از این رو، معلوم نیست چگونه می توان مردم را از این حق محروم نمود و یا به حق بهره مندی از محاکمه عادلانه خدشه وارد کرد؟!

و اما راهکارهای اساسی مقابله با این فرآیند دردناک و زیان بار چیست؟  
موارد ذیل از جمله اولویت هاست:

۱- **حساسیت جامعه و کالت:** جامعه و کلا باید با حساسیت جدی و بدون از انفعال باز استقلال نهاد و کالت و وکیل با جنگ و دندان دفاع کند زیرا نقض استقلال کانون متضمن نقض حق دفاع ملت شریف ایران است. در این رهگذر یک پارچگی و اتحاد و کلا و ترجیح دادن مصالح حرفه ای بر منافع فردی، بسی تاثیر گذار است.

۲- **کاستن از آسیب ها و طرد و کلا ناصالح:** در آسیب شناسی حرفه و کالت و عملکرد و کلا، بدون شک نارسایی ها و آفت هایی نیز وجود دارد که باید این آسیب ها مهار و یا از میزان آن کاسته شود به عنوان مثال عملکرد محدود و کلائی خائن به حق و عدالت، ضعف بنیه علمی برخی از وکلا، عدم رعایت اخلاق حرفه ای و ... از آسیب های جدی برای تضعیف جامعه و کالت می باشد که لازم است با حساسیت به عملکرد برخی از وکلای ناصالح، آنان از جامعه و کالت طرد و حداقل تشهیر شوند آموزش های علمی مستمر و اعتلاء اخلاق حرفه ای در مرحله کارآموزی یا بعد از آن، باید جزء برنامه های کانون ها قرار گیرد.

۳- **انتخاب مدیران شجاع و مدافع حقوق حرفه ای:** انفعال برخی از اعضای هیات مدیره کانون ها و بسنده کردن فعالیت شان برای امور روزمره و کلا و عدم هم آهنگی آنان با هیات مدیره دیگر کانون ها و (اسکودا) در راستای پیگیری حقوق حرفه ای و کلا و حفظ استقلال کانون و اتخاذ رویه های محافظه کارانه با بیم از رد صلاحیت نامزدی دوباره آنان در هیات مدیره و به عبارتی مماشات، از دیگر آسیب های جامعه و کالت است که زمینه را برای هجمه های مکرر به وکیل و و کالت آماده می کند. بنابراین در راستای انتخاب وکلای صالح، مجرب، شجاع و کاردان برای تصدی هیات مدیره باید حساسیت و دقت لازم و کافی به عمل آید.

۴- **تعامل با قوه قضائیه:** اگر و کلا بخشی از خانواده قوه قضائیه هستند، تعامل بیشتر با قوه قضائیه ضرورت دارد زیرا این قوه به عنوان «علم دار» اصلی حافظ و یا ناقض استقلال کانون محسوب می شود که می تواند نقش اساسی در هر یک از این دو رو بگرد ایفا نماید. از همین رو باید با پیش گرفتن سیاست عادلانه، اتحاد و یکپارچگی با قوای دیگر به خصوص قوه قضائیه را حفظ کرد تا از طوفان های پرتلاطم عبور کرده و استقلال کانون های و کلا را حفظ نمود (۱۹).

**۵- انتشار رسانه سراسری:** اطلاع رسانی درباره ضرورت حفظ استقلال کانون و کلابه عنوان یک نهاد مدنی و قدرتمند برای حفظ حقوق مردم و حق دفاع آنان و هشدار به پیامدهای خدشه به این استقلال که بخشی از آن در این نوشتار بیان شد و همینطور بیان مشکلات حرفه ای و برقراری ارتباط جمعی و کلامستزم انتشار روزنامه یا هفته نامه مستمر از سوی این نهاد مدنی بزرگ است. از این رو اخذ مجوزهای قانونی برای چنین نشریه ای باید در اولویت کاری (اسکودا) قرار گیرد هر چند در شرایط فعلی دشواری این کار را نمی توان انکار کرد. بدیهی است یکی از اهداف انتشار رسانه سراسری باید نهادینه کردن فرهنگ و کالت و ارتباط متقابل با مردم باشد تا بتوان از فرآیند طوفانی حمله به استقلال و کلابه و خدشه به حق دفاع مردم و پیامدهای آن، صاحبان این حق را آگاه کرد که بی شک همین آگاهی، در روند مقابله با موارد نقض استقلال، تاثیر به سزایی خواهد داشت.

### پی نوشت ها:

- ۱- دکتر سیدمحمدحاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، نشر دادگستر، چاپ پنجم، ص ۱
  - ۲- همان منبع، ص ۳
  - ۳- دکتر سید محمود کاشانی، مقاله استقلال کانون و کلابه و دادگستری، صد مقاله از صد وکیل، جلد اول، چاپ کانون و کلابه دادگستری مرکز، بهار ۱۳۸۹، ص ۵۵۰
  - ۴- شایور اسماعیلیان، مقاله بی طرفی لازمه عدالت قضایی، نشریه مدرسه حقوق، شماره ۵۱
  - ۵- مقاله رد صلاحیت و کلابه و نکته ها، خبرنامه کانون و کلابه دادگستری اصفهان (مدرسه حقوق) شماره ۴۵
  - ۶- دکتر سید محمود کاشانی، همان منبع و ص.
  - ۷- شایور اسماعیلیان، مقاله ادغام کانون و کلابه یک تخلف بزرگ، روزنامه اعتماد ملی، ۱۶/۱/۸۵
  - ۸- خبرها و حاشیه، مدرسه حقوق، شماره ۵۴
  - ۹- رویکرد کلی لایحه و کالت استقلال یا وابستگی، روزنامه اعتماد ملی، ۱۹/۱/۸۷
  - ۱۰- دکتر غلامرضا طیرانین، مقاله قانون استقلال در مسلخ آئین نامه، خبرنامه کانون اصفهان، شماره ۳۷
  - ۱۱- برای اطلاع از متن کامل این بیانیه ر.ک به سایت اسکودا ([www.iranbar.org](http://www.iranbar.org)) (یا ویژه نامه وفاق منتشره از طرف کانون و کلابه دادگستری فارس، تابستان ۱۳۸۸).
  - ۱۲- شایور اسماعیلیان، مقاله حاشیه‌های تمذیب تعلیق آئین نامه اصلاحی خبرنامه کانون... اصفهان، شماره ۲۲.
  - ۱۳- مقاله سیمای وکیل در رسانه ملی، مدرسه حقوق، شماره ۵۲.
  - ۱۴- مقاله اصلاحات قضایی و ضرورت نقد ز درون، خبرنامه کانون... اصفهان، شماره ۵۰
  - ۱۵- نوشتار خبرها و حاشیه ها، مدرسه حقوق، شماره ۵۶.
  - ۱۶- بهمن کشاورز، مقاله استقلال کانون و کلابه در خطر، ویژه نامه وفاق کانون و کلابه دادگستری فارس، تابستان ۱۳۸۸.
  - ۱۷- دکتر مهدی شیروهی، مقاله نقض استقلال کانون و کلابه به منابه منله کردن عدالت قضایی، فصل نامه حقوق و اقتصاد، شماره ۶
- پان ۸۸
- ۱۸- همان منبع.
- ۱۹- از بیانات دکتر سیدمحمد کاشانی در پنجاه و نهمین سالروز استقلال کانون، روزنامه شرق ۸۷/۱۲/۸، ص ۳.

## توضیحاتی پیرامون مقاله «در شیوه های نگارشی مقالات و رعایت زبان معیار»

دکتر محمدعلی جاهد

آن چه ما را به نابودی خواهد کشاند از این قرار است: سیاست بدون اصول، لذت بدون وجدان، تجارت بدون اخلاق و علم بدون شخصیت. «مهاتما گاندی»

### اشاره:

در شماره ۵۹ نشریه وزین مدرسه حقوق (خبرنامه کانون وکلای دادگستری اصفهان)، مطلبی تحت عنوان هزار و یک (یک دوازدهم، هزار انتقاد) به قلم اینجانب<sup>۱</sup> چاپ شده بود که متعاقباً در شماره ۶۴ خبرنامه، یکی از وکلای محترم کانون اردبیل - آقای رضا زرعی - با ارائه مقاله ای تحت عنوان «در شیوه های نگارشی مقالات و رعایت زبان معیار» به نقد و بررسی - ظاهراً بی طرفانه - مطلب مذکور پرداخته و در پایان، این گونه نتیجه گیری کرده اند که نگارنده از نظر شکلی، به دلیل تعجیل و عدم دقت در استخدام کلمه ها، در حد انتظار ظاهر نشده و در ماهیت تیز به دلیل عدم اشاره به ریشه های صدور آرای ناموجه و غیرمتقن موفق نبوده است.<sup>۲</sup>

هر چند ایشان هدف اصلی مطلب خویش را، ذکر اصول و قواعد زبان معیار و نه مدلل کردن دعوی برتری و یا خلای ناکرده عیب جویی بیان کرده اند<sup>۳</sup> و از قضا در گزینش برخی از اشکالات مطلب پنده و بیان موارد نگارشی آن، بی طرفانه نکاتی را متذکر شده اند که در همین جا تنقیح ادبی ایشان را ارج می نهیم، اما عبارات دیگری در مطلب ایشان وجود دارد که این ادعای علمی را مخدوش و شائبه عدم صداقت نویسنده را، در ذهن مخاطب تداعی می کند. برای نمونه:

۱- وکیل پایه یک دادگستری و عضو هیات علمی دانشگاه

۱- صفحات ۸۲ الی ۸۴

۲- ایشان صرفاً در خصوص یک جمله با بنده هم‌رای شده‌اند که عملیات انجام شده مرتکب، در حد شروع به جرم آدم‌ربایی است که همین توافق جزئی را باید به فال بیک گرفت. اگر نهاد این رویکرد می توان گفت که از غایبات نقد آن است که خوب از بد حسن از عیب و نقص از کمال در یک اندیشه با فعل متمایز شود. برای رسیدن به چنین هدفی، ابتدا باید محاسن یک فکر یا گنش از معایب آن تفکیک و در نقد نیز به هر دو بعد آن اشاره نموده، ساریت دیگر، شاید این لگوم در نقد قابل پیشنهاد باشد که نقد ابتدا محاسن روشی و محتوایی متن یا فرد یا سرا بر نماند؛ سپس نواقص روشی و محتوایی موضوع مورد نقد را مطرح کند نه این که تماماً کوشش خویش را صرف بیان نواقص کرده و عملاً یا سهواً از کنار محاسن آن، بی تفاوت گذر کند.

۳- سطر هفتم، صفحه ۲۰، خبرنامه شماره ۶۴

- عبارت ص ۲۴: ... گویا خود را مرجع تشخیص مطلق، موارد ادعایی می دانند و تمایلی به ارائه مدارک و دلایل ندارند یا با حسن تعبیر می توان گفت ظاهراً انتظار دارند هر چه می گویند وحی منزل تلقی و پذیرفته شود و هم چون بعضی حاکمان، توقع تبعیت محض را دارند.<sup>۴</sup>
- ص ۲۴: ... مردم عادی از این نوع اظهار نظرهای آمرانه، طرفی نمی بینند.
- ص ۲۱: اگر از همین کارآموزان در مقام انتشار کتاب یا مقاله ای برآیند...
- ص ۲۸: ... تا کسی احساس نکند که گوینده سخن، ممکن است به وکالت از رویا خانم حرف می زند!
- و ...

از طرف دیگر، مقاله ایشان که در صدد ارائه الگوهای تحریر مقالات علمی - حقوقی است، متأسفانه خود از اشکالات متعدد و قاحشی رنج می برد که نیازمند تذکر و باریک بینی می باشد.<sup>۵</sup>

لذا بر آن شدیم که علی رغم میل باطنی و امکان تقدیم این مطالب خدمت آقای زرعی (البته اگر وقت داشتیم و حوصله می کردیم!) نکاتی را در خصوص نقد چاپ شده خویش در خبرنامه شماره ۵۹ (هزار و یک ...) و مقاله آقای زرعی در شماره ۶۴ خبرنامه (در شیوه های نگارشی مقالات ...) و بیان برخی از وقایع پیرامون این دو مطلب، به اطلاع خوانندگان حرفه ای خبرنامه برسانیم.

### ۱- تعجیل آقای زرعی در معرفی خویش به عنوان رئیس جدید کانون اردبیل

اگر از جریانات مشکوک قبل و بعد از انتخابات هیأت مدیره دوره اخیر کانون اردبیل و کیفرخواست صادره برای یکی از اعضای فعلی هیأت مدیره قبل از برگزاری انتخابات و عدم گزارش آن به مراجع قانونی از طرف کانون مذکور در زمان احراز صلاحیت دولتیان، علی رغم میل باطنی چشم پوشی کنیم<sup>۶</sup>، تعجیل و کیل محترم در معرفی خویش به عنوان رئیس کانون اردبیل، خود حکایت جلیبی است. در صفحه ۱۹ خبرنامه شماره ۶۴، ایشان به جای این که باورقی شماره یک را که اختصاص به تعریف زبان معیار دارد، بر روی عنوان مقاله خویش - که از چهار گیومه ناهمگون و عنوان نادرست رنج می برد - قرار دهند، در آخرین سطر همان صفحه که ارتباطی به عبارت «زبان معیار» ندارد قرار داده اند. ماحصل طبیعی عملکرد ایشان، این بوده است که ابتدا پاورقی مربوط به سمت جدید و کیل گرامی قید شده و سپس تعریف زبان معیار، در ذیل آن آمده است! قضاوت را به خوانندگان حرفه ای خبرنامه واگذار می کنیم که از این نحوه پاورقی دادن، چه برداشتی می کنند!

اما با اظهار تأسف شدیداً - آقای زرعی به این هم قانع نشده و قبل از آن که شماره ۶۴ خبرنامه در بین همکاران اردبیل توزیع شود، به همراه منشی دفتر وکالت خویش، به محل کانون مراجعه و با لاک غلط گیر، عدد مربوط به پاورقی شماره یک را در آخرین سطر صفحه ۱۹ پوشانده اند! جهت اثبات این موضوع، کافی است که یکی از خبرنامه های توزیع شده در اردبیل را با یکی از شهرهای دیگر مقایسه کنیم تا به وجود این لاک گرفتگی پی ببریم.

۴- لیدرشد بزرگی - سلام دستان - توصیه کرد، است که همیشه باید مراقب سه چیز باشیم: «وقتی تنها هستیم مراقب فکر خود، وقتی با خانواده هستیم مراقب اخلاق خود و زمانی که در جامعه هستیم مراقب زبان خود»

۵- جالب ترین که آقای زرعی از زمان انتشار شماره ۶۴، روزانه سه وکلا و کارآموزان کانون اردبیل که با ایشان ارتباط دارند توصیه می کند که دو مطلب مذکور را خوانند و سعی نمایند در صورتی که قصد نوشتن مقاله دارند، آن طور که ایشان در شماره ۶۴ خبرنامه نوشته و تجویز کرده اند، رفتار کنند!

۶- شرح و تفسیر این وقایع و احیاناً انجام اقدام قانونی در این باره، خود مجال و حوصله دیگری می طلبد. لذا به قول شاعر:

گمان مبر که به پایان رسیده کار مغان      هزار بله ناخبرده در رک تاک است

البته علاوه بر این مورد، موارد متعدد دیگری نیز در مقاله ایشان وجود دارد که به دلیل اشتباه و غلط بودن، با لاک سفید اصلاح شده است. برای همین از ذکر اشکالات فاحش نگارشی مطلب ایشان - که از قضا متعدد و کثیر می باشد - به دلیل استتار عمدی عموم آن ها، اجتناب می کنیم ضمن این که هدف مطلب حاضر بیان این اشکالات نیست. چون عموم نویسندگان غیر حرفه ای (نا آشنا با زبان و ادبیات فارسی) در ایران و مخصوصاً کارآموزانی مانند بنده و آقای زرعی که زبان اصلی و مادری شان ترکی است، در زمان نگارش ممکن است، ناخواسته دچار اشتباهات نگارشی و زبانی بشوند! حتی نوشته حاضر نیز ممکن است به این درد مزمن دچار باشد که پیشاپیش به آن اذعان می کنیم تا سوء تفاهمی پیش نیاید.

صرف نظر از مذمومیت عرفی و اخلاقی این موضوعات، باید گفت که عدالت و اخلاق حرفه ای ایجاب می کند که اگر در صدد نقد مطالب دیگران هستیم، نقد خویش را در فضا و موقعیت برابر انجام دهیم، نه این که بعد از چاپ خبرنگارانه و قبل از آن که نسخ آن توزیع شود، منشی خویش را به کانون آورده و اغلاط نگارشی و احتمالی مقاله خویش را اصلاح کنیم<sup>۷</sup>. از رئیس جوان کانون اردبیل، چنین عملکردی بعید است. ما مجموع این مسائل را می گذاریم به حساب کم تجربه بودن ایشان در عرصه مدیریت و نگارش مقالات علمی<sup>۸</sup>، و نه خدای ناکرده تسویه حساب مسائل احتمالی قبلی یا اثبات برتری و یا زور آزمایی!

## ۲- ایراد به عنوان مقاله

نویسنده محترم در صفحه ۲۱ مقاله خویش، ضمن تشبیه اینجانب به کارآموز و کالت<sup>۹</sup>، به عنوان مطلب هزار و یک (یک دادنامه، هزار انتقاد) ایراد گرفته و نوشته اند: «... اگر از همین کارآموزان در مقام انتشار کتاب یا مقاله ای برآیند ... نباید با عنوان گذاری سبانه آمیز، ادعای هزاری داشته باشند ... به نظر نگارنده عنوان مطرح شده هزار انتقاد در مقاله صحیح نمی باشد ... این تعبیری است که معمولاً در بین مردم کوچه و بازار و در عالم شعر و شاعری به کار می رود ...» سپس توصیه می نمایند که: «بزرگترین هنر محقق، صبر و احتیاط و تعمق بیشتر است...»

تعجب دارم از ایشان که علی رغم توصیه به صبر و تعمق، در همان صفحه و درست قبل از آن که به عنوان مطلب بنده ایراد بگیرند، برای توجیه نظر خویش در باب قبیح بودن تعجیل در چاپ مقالات توسط کارآموزان! مثالی به این شرح آورده اند که «سفره ای که باز نشده فقط یک عیب دارد، اما از سفره باز شده ممکن است هزار ایراد بگیرند». به عبارت بهتر، ایشان از این نکته غفلت نموده اند که در مثال خویش از کلمه «هزار» در معنای غیر حقیقی استفاده کرده اند. اگر استفاده از هزار ایراد و تعبیر کوچه و بازاری است، برای همه ایراد و مذموم می باشد. معنا و مفهوم هزار در نقد بنده، معنای حقیقی هزار نمی باشد، همان طور که در جمله مذکور، هزار در معنای حقیقی مورد استفاده قرار نگرفته است. در ادبیات فارسی، هزار کنایه از فزونی و زیادتی است، نه این که واقعاً هزار انتقاد به قول ما در دادنامه و یا هزار ایراد به قول آقای زرعی در سفره باز شده وجود داشته باشد! انتقادی که منطقی و مبتنی بر تعمق و تنقیق باشد سازنده است. اما ایراد گرفتن و بازی کردن با کلمات، برای زیر سؤال بردن مطلب دیگران، به دور از انصاف و اخلاق حرفه ای

۷- برای تنوع و رفع خستگی می گویم: اگر خدای ناکرده شماره حاضر خیرنامه به دلیل منشی سیاسی اد بین و کلاهی اردبیل نوبت نشده خیلی تعجب نکنید!  
 ۸- نویسنده ای که در صدد بیان الگوهای زبان معیار برای نگارش مقالات می باشد، لاجرم خود نیز باید قواعد نوشتن پاروئی را به شکل مستند در رعایت کند. در واقع این حداقل انتظار از شخصی می باشد که در مقام بیان الگوهای نوشتاری است. کافی است نظری کوتاه به ۱۱ مورد پاروئی ایشان داشته باشیم که متأسفانه نویسنده مذکور حتی یک مورد را از این پاروئی ها به شکل صحیح نوشته اند! لابد منشی پیشل به دلیل خستگی ناشی از لاک گرفتن سایر اغلاط و اصلاح آن ها، ناخواسته پاروئی ها را فراموش کرده اند!

است. به ویژه آن که مطلب بنده در قالب نقد ارائه شده است نه مقاله! و یکی از ویژگی های نقد، جذاب و کنایه آمیز بودن عنوان آن است.

### ۳- ایجاد شائبه و کالت در پرونده مورد نقد

نویسنده محترم در مقاله خویش شائبه و کالت بنده از بزه دیده<sup>۹</sup> پرونده را مطرح کرده اند، تا به مخاطب خویش به صورت غیر مستقیم، این گونه اقام کنند که انتقاد من از دادنامه و بیان اشکالات متعدد آن، به دلیل داشتن و کالت از خانم رویین... و به تعبیر تمسخر آمیز آقای زرعی، رویا خانم... بوده است. در حالی که در مطلب بنده<sup>۱۱</sup> تاکید شده است که «رای دادگاه عیناً و بدون هیچ گونه دخل و تصرفی (به استثنای اسامی) در ذیل آمده است.» با دقت جزئی در متن دادنامه مورد انتقاد، مشخص می گردد که طرفین پرونده بر خلاف نظر نویسنده محترم، هیچ کتلم و کیل نداشته اند.

### ۴- انتقاد به مرجع تجدید نظر جرم آدم ربایی

نویسنده محترم در صفحه ۲۸ مقاله خویش، به عدم ورود انتقاد بنده در خصوص مرجع تجدید نظر جرم آدم ربایی اعتقاد دارند و نظر خویش را بر تاریخ صدور دادنامه که قبل از رای وحدت رویه مورخ ۸۶/۵/۹ صادر شده است، استوار نموده اند.

در حالی که اینجانب در مطلب خبرنامه شماره ۵۹ نوشته ام که: «... البته باید متذکر شد که تاریخ صدور دادنامه مورخ ۱۳۸۵/۶/۲۶ بوده است و بر این اساس اختلاف موجود در رویه قضایی دامن گیر رای حاضر نیز شده است.» به عبارت بهتر، بنده به تفاوت زمانی مورد اشاره آقای زرعی التفات داشته ام. اما متأسفانه ایشان برای به کرسی نشاندن حرف خویش و مثلاً اثبات اشتباه ناقد اساس استدلال خویش را عدم توجه به این تفاوت زمانی قرار داده اند. از سوی دیگر بنده به نحو ضمنی عملکرد قاضی محترم در خصوص قابل تجدید نظر دانستن رای صادره در دیوان عالی کشور را، به دلیل اختلاف موجود در زمان صدور رای، تأیید نموده ام تا رد.

### ۵- ایراد بر اصرار غیرموجه بنده در خصوص اعمال مجازات ۱۵ ساله و مقایسه پرونده آستارا با پرونده کرمان

متأسفانه نویسنده محترم به دلیل تعجیل و عدم تعمق در مطلب اینجانب، این ایراد را مطرح فرموده اند. اگر ایشان استدلال شماره ۴ مطلب بنده<sup>۱۲</sup> را مجدداً و با حوصله بیشتر مطالعه فرمایند، متوجه خواهند شد که بحث مذکور در خصوص تعیین مجازات معاونت در آدم ربایی مشدد می باشد نه مجازات مباشرت در آدم ربایی مشدد (۱۵ سال حبس). از آن جا که هم در پرونده آستارا و هم پرونده کرمان، آدم ربایی با اتومبیل صورت گرفته بود، لذا

۹- سطر پنجم، صفحه ۲۸، خبرنامه شماره ۶۴

۱۰- رایست محترم کلون از اصل در مقاله خویش، دوازده نکته برای بزه دیده جرم آدم ربایی، از کلمه مجتبی علیه السلام، کرده اند. حرف نظر از غلط بودن استعمال این اصطلاح در جرم آدم ربایی که جرم علیه تمامیت منوی افراد است نه جرم علیه تمامیت جسمانی، استفاده از این کلمه با تجویز سطر اول، صفحه ۲۲ مقاله ایشان، در خصوص ضرورت محافظت از زبان شیرین فارسی، در تضاد است.

۱۱- سطر اول، صفحه ۸۲، خبرنامه شماره ۵۹

۱۲- صفحه ۸۴، خبرنامه شماره ۵۹



وضعیت معاونان جرم کاملاً مشابه هم بود. به ویژه آن که تعیین مجازات برای معاون در هر دو پرونده، به دلیل الزام قانون به تعیین مجازات حداکثر، برای مباشر و فغان حداقل مجازات برای معاون، با اختلاف نظر علمی و اشکال عملی مواجه می‌باشد.

### ۶- ایراد نویسنده محترم بر این که مطلب بنده فاقد شرایط یک مقاله علمی می‌باشد.

آقای زرعی در صفحه ۲۶ مقاله خویش به بیان شرایط هفت گانه یک مقاله استاندارد پرداخته و خود را در صدد ارزیابی مطلب بنده از حیث رعایت این شرایط معرفی کرده و در پایان در نتیجه گیری مقاله خویش گفته‌اند که: «هر چند ناقد محترم قصد داشته‌اند مقاله خود را به صورت تحلیلی، انتقادی و حقوقی ارائه دهند، ولی در رعایت اصول نگارشی، به دلیل تعجیل و عدم دقت در استخدام کلمه‌ها، در حد انتظار ظاهر نشده‌اند... و توجه نفرموده‌اند که وظیفه نویسنده حرفه‌ای و صنفی فقط این نیست که مخاطبین حرفه‌ای را خطاب قرار دهد، بلکه دیگر خوانندگان عادی از اقشار مختلف مردم<sup>۱۲</sup> هم باید مد نظر هر نویسنده‌ای باشد...»

عجیب است این منطق و برداشت ایشان که چطور، به عنوان فردی که در مقام ارائه زبان معیار می‌باشند، به تفاوت مقاله (article) و نقد و یادداشت (note) توجه ندارند. محض اطلاع ایشان می‌گوییم که اگر مطلب کوتاهی حداکثر در ۱۰ صفحه، بیان گر دیدگاه‌های نویسنده آن در موضوع مورد بحث باشد، نقد و یادداشت نامیده می‌شود. اصولاً در این گونه مطالب، رعایت شرایط شکلی مقالات ضروری نیست. اما منظور از مقاله، نوشته‌ای است که حجم آن کمتر از ۱۰ صفحه و بیشتر از ۳۰ صفحه نباشد.<sup>۱۳</sup>

بر این اساس مطلب بنده در شماره ۵۹ خبرنامه اصفهان که در صفحات ۸۲ تا ۸۵ به چاپ رسیده است، آن گونه که نویسنده محترم فرموده‌اند، مقاله محسوب نمی‌شود که مشمول احکام استنباطی ایشان باشد. بر عکس، مطلب ایشان در خبرنامه شماره ۶۴ مقاله محسوب می‌شود که متأسفانه نه چکیده دارد و نه باورقی‌های آن به شکل صحیح تنظیم شده است. ضمن این که لیست منابع و مأخذ مورد استفاده در مقاله، در پایان مقاله نیامده است.

### جمع بندی:

همه انسان‌ها در دین عیوب و بدی‌ها و کاستی‌ها و زشتی‌های دیگران بینا و توانا هستند، اما در دیدن و یافتن همین موارد، پیرامون خود و زندگی خویش ناتوان می‌باشند. این امر متأثر از وجود و قوت صفت «خودبینی» و «خودخواهی» در وجود انسان است. استیلائی این خصیصه بر رفتار و منش آدمی، به درجه‌ای از فریبه می‌رسد که در نهایت همه عناصر و روابط اجتماعی و نحوه قضاوت را تحت تأثیر منفی خود قرار می‌دهد. از همین رو معتقدیم که غایت نقد، تخریب و به بن بست کشاندن افراد نیست. شایسته است که نقد با کلمات مثبت و در ساختاری مناسب مطرح شود. در نقد نباید عزت نفس مخاطب را زیر سؤال برد، بلکه نقد را باید دوستانه و مشفقانه و با هدف بهبود

۱۲- بر خلاف این توصیه، ایشان در صفحه ۲۰ مقاله خویش (سطر ۵ از آخر) نوشته‌اند: «کسی که عنوان مقاله‌اش، نقد و بررسی رأی صادر شده از یک مرجع قانونی است و مخاطبین نیز حقوق دانان، اصم از قضات و وکلای هستند...» این تناقض در گفتار قابل تأمل می‌باشد خواننده حرفه‌ای حق دارد که بپرسد: بلاخره معلوم نشد، مخاطبین مدرسه حقوق انحصار حرفه‌ای می‌باشند یا عموم اقشار مردم؟

۱۳- ر.ک: مجله قانون و کلامی بلاگستری کرمانشاه، سال هفتم، شماره‌های ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳

در فرد و یا افراد مطرح کرد، از این رو، برای چنین غایبانی نمی توان از کلمات با بار منفی و نیش دار بهره گرفت و چون نقد با غایت صلاح، اصلاح و رشد صورت می گیرد، لذا دیدن محاسن در کنار معایب، از لوازم قطعی نقد است. متأسفانه مطلب آقای زرعی صرف نظر از اشکالات فاحش آن در بیان شیوه های نگارشی نگارش [مقالات و رعایت زبان معیار، به دور از این اصول اساسی مطرح شده است.

تذکر این نکته نیز مفید خواهد بود که خدای ناکرده در صدد زورآزمایی نیستیم و ادعایی هم در این باب نداریم. اما زمانی که فردی با خروج از حدود اخلاق حرفه ای و استعمال الفاظ موهن و تمسخرآمیز و عدم صداقت در بیان نقد، در صدد تخریب فرد دیگر و تحمیل خویش بر مخاطب است، در آن صورت لازم است که در قالب نقدی دیگر، با او مقابله به مثل شود تا هم متوجه اشتباهات خویش در نحوه نگارش و انتقاد از دیگران شود و هم این که فردای روزگار، کسی بعد از خواندن مقاله ایشان - آن هم در نشریه ای مانند مدرسه حقوق - صرف چاپ شدن را ملاک بر درستی داوری ها و خطاهای مقاله ایشان، در نقد مطلب دیگران و نیز تفهیم زبان معیار تلقی نکند.

در پایان اشاره به حدیث زیبایی حضرت امام علی (ع) بسیار مفید خواهد بود که فرموده اند: «هر کس خود را بر مردم پیشوا قرار داد، نخست پیش از تعلیم دیگران به تعلیم خویشتن بپردازد و تادیب خویشتن را پیش از تادیب زبانش انجام دهد و آن کس که به تعلیم و تربیت خویشتن بپردازد، از معلم و مربی مردم، به تجلیل و تعظیم شایسته تر است.»

## تعریف یا تحریف ژنوساید؟

کمیثا نقا

«ممکن است درست باشد که قانون نمی تواند انسانی را مجبور کند مرا دوست بدارد اما می تواند مانع شود که او مرا بدون محاکمه مجازات کند و این بسیار مهم است.»<sup>۱</sup>

مارتین لوتر کینگ

### مقدمه:

ژنوساید به طور کلی به معنای قتل عمد، نابودی یا براندازی یک گروه کامل یا اعضا یک گروه است و به آن عنوان «جرم ارتکاب تمام جرایم» می دهند اما از نظر اثبات ارتکاب آن یکی از دشوارترین جرایم است و امروزه تعقیب این جرم علی رغم شدت آن بسیار دشوار است.<sup>۲</sup>

ژنوساید از نظر ماهوی خاص است زیرا قربانیان آن هویت یکسانی دارند و علی رغم ارتکاب وسیع برای تعریف این جرم، هنوز یک اصل مورد توافق برای تعریف آن وجود ندارد. آن چه شاید کمی باعث دلگرمی شود این است که زمان و پژوهش ها به سمت یافتن یک تعریف مناسب و

تعیین پارامترهای این جرم حرکت می کند اما سوالی که تبعا مطرح می شود این است که آیا این امر برای بررسی اعمال مشابه ژنوساید که در حال ارتکاب هستند کافی است؟ علاوه بر آن رایحه ای از خودداری از نام گذاری برخی رویدادهایی که ویژگی ژنوساید را دارند به نام ژنوساید به مشام می رسد و این مسأله گاه به مرتکبین این جرایم نوعی مصونیت ضمنی اعطا می کند.<sup>۳</sup> تحقیق فعلی به این مسأله می پردازد که آیا تعریف فعلی از ژنوساید برای شمول این جرم و جلوگیری از ارتکاب آن کافی است و یا به تعریف مطلوب تری از ژنوساید نیاز داریم؟ و آیا ما در حال صرف زمان بسیار زیادی برای تعریف ژنوساید هستیم و از آن چه که واجد اهمیت بیش تر هست یعنی جلوگیری از ارتکاب این جرم و مجازات مرتکبین آن، خود را دور ساخته ایم؟

کارآموز وکالت - تهران

۱- Freda Kabatsi, University College London(State Attorney, Ministry of Justice and Constitutional Affairs), Kampala-Uganda.

۲-The Rome Statute of the international Criminal Court-A Commentary, volume ۱, Oxford ۲۰۰۲, P ۳۳۵.

۳-Special Report on the Crime of Genocide, Valentina's Nightmare, ۲۰۰۴.

پرداختن به ژنوساید بدون نام بردن از پروفسور رافائل لمکین که با ادغام لغت یونانی Genos با لغت لاتین Cide اصطلاح Genocide را به وجود آورد، ممکن نیست. لمکین اظهار داشت که ژنوساید علیه یک گروه به عنوان یک نهاد، و اقدامات مربوط به ژنوساید علیه اشخاص نه به عنوان شخص بلکه به عنوان عضوی از یک گروه ارتکاب می یابد. علاوه بر نام بردن از پروفسور لمکین باید از جنگ جهانی دوم یاد کرد. در پایان جنگ جهانی دوم وقتی که وحشت نابودی فراگیر شد، وینستون چرچیل اظهار داشت جهان با جرمی مواجه شده که نامی ندارد. پروفسور لمکین قبلاً برای این جرم نامی را انتخاب کرده بود با این حال هم چنان آن نام تثبیت نشده بود.

### تعریف ژنوساید

شاید در هیچ قانونی تعریفی بدون نقص و کامل وجود نداشته باشد و هر قانونی هم نقص های خودش را دارد. با وجود این جرایم باید تعریف شوند. این امر بسیار غیر عاقلانه است که شخصی را برای جرمی مسؤول بدانیم که تعریف نشده است. با ارائه تعریفی از ژنوساید می توانیم موقعیت هایی را پیش بینی کنیم که بعدها ممکن است ژنوساید قلمداد شوند. جهان نمی تواند هم چنان منتظر بماند تا زمانی که دیگر برای حمایت از قربانیان بسیار دیر است تأیید شود دسته ای از قتل های عمدی ژنوساید هستند. در سال ۱۹۴۸، سازمان ملل، کنوانسیون را برای مجازات مرتکبین جرم ژنوساید تصویب کرد (کنوانسیون ژنوساید). این کنوانسیون یک روز قبل از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر تصویب شد و به غیر از چند قطع نامه که قبل از آن از سوی مجمع عمومی یا شورای اقتصادی، اجتماعی سازمان ملل در ارتباط با حقوق بشر تصویب شد، این نخستین کنوانسیون و بلکه سند مهنوی حقوق بشری است که مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسانده است.

مطابق ماده ۲ این کنوانسیون «جرم کشتار دسته جمعی یا ژنوساید به هر یک از اعمال زیر که به منظور از بین بردن تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی صورت گیرد، اطلاق می شود:

الف) کشتن اعضای یک گروه؛

ب) ایراد صدمات جدی بدنی یا روحی به اعضای یک گروه؛

ج) قرار دادن عمدی یک گروه در معرض شرایط نامناسب زندگی که منتهی به زوال قوای جسمی آن گروه به طور کلی یا جزئی گردد؛

د) تحمیل اقداماتی به منظور جلوگیری از تولد و تناسل یک گروه؛

ه) انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر.<sup>۵</sup>

تعریف فوق به طور کلی پذیرفته شد اما مورد انتقادات و تفاسیر متعددی نیز قرار گرفت. یکی از ایراداتی که به آن وارد شد این بود که این تعریف بسیار مضیق است و در عمل مواردی وجود دارند که به نظر ژنوساید می رسند اما در تعریف مزبور جای ندارند. انتقاد دیگر این بود که این تعریف اهدافی که متوجه گروه های سیاسی و اجتماعی است را در بر ندارد و محدود به اعمال ارتكابی علیه مردم است و اعمال ارتكابی علیه محیطی که این مردم و ویژگی های فرهنگی شان را حفظ می کند را شامل نمی شود. به علاوه تعریف گروه و این که چه تعداد قتل، ژنوساید را محقق می کند مبهم است.<sup>۶</sup>

۴-Raphael Lemkin, Axis Rule in Occupied Europe, ۱۹۴۴.

۵-۱۹۴۸ Genocide Convention, Art ۲.

۶-Deborah Harris, Defining Genocide, ۲۰۰۲.

## (۱) قصد خاص

در تمام تعاریفی که از ژنوساید می شود قصد خاص یکی از موضوعات بحث برانگیز بوده است. گرچه این واقعیت پذیرفته شده که وجود عنصر قصد در این جرم به سختی اثبات می شود و حتی اثبات آن غیر ممکن است، یکی از ضعف های اساسی در تعقیب این جرم همین امر است؛ زیرا تعیین این که مرتکبین ژنوساید قصد خاص داشته اند آسان نیست. اسنادنامه های دیوان کیفری بین المللی برای یوگسلاوی سابق و رواندا و اسناد دیگر نیز این مفهوم را تعریف نکرده اند و حتی کنوانسیون ژنوساید نیز آن را توضیح نداده است. بنابراین سوالاتی در مورد میزان قصد لازم و این که آیا باید این قصد مستقیم باشد یا تنها علم به نتیجه کافی است، به وجود می آید.<sup>۷</sup> ویلیام شاباس معتقد است علم و آگاهی به تنهایی کافی نیست و باید هدفی برای از بین بردن گروه وجود داشته باشد و این همان قصد خاص برای ارتکاب این جرم است. زیرا ژنوساید به طور خاص با براندازی و نابودی یک گروه ارتباط دارد و وجود قصد خاص برای انجام این امر حتی اگر در مرحله اثبات دشوار باشد نباید غلبه نماید و نباید عنصر علم و آگاهی صرف جایگزین آن شود.<sup>۸</sup> بنابراین عنصر قصد خاص نمی تواند از جرم ژنوساید جدا شود زیرا متعلق به جوهر این جرم است. شاید آن چه باید در ذهن داشت دشواری اثبات این مسأله است.

## (۲) گروه

وضعیت گروه یکی دیگر از موارد بحث برانگیز در تعریف ژنوساید است. ژنوساید علیه اشخاص به عنوان اعضای یک گروه ارتکاب می یابد. کنوانسیون ژنوساید از گروه های ملی، قومی، نژادی یا مذهبی نام می برد و گروه های سیاسی یا دیگر گروه ها نه صریحاً استثنا شده اند و نه به آن ها اشاره شده است.<sup>۹</sup> در طی مذاکرات مربوط به تصویب کنوانسیون ژنوساید، پیش نویسان، این گونه فرض کرده اند که گروه باید دائمی، ثابت و محکم باشد. به نظر می رسد از نظر کنوانسیون ژنوساید، این گروه باید ثابت، قابل شناسایی و دائمی و مبتنی بر ویژگی های نژادی و فیزیکی در ارتباط با منطقه جغرافیایی خاص باشد، بدون توجه به عوامل زبانی، فرهنگی، ملی یا مذهبی.

## تعاریف و اصطلاحات جایگزین ژنوساید

تعداد قابل ملاحظه ای از دانشمندان، تعریف جایگزینی را به جای تعریف ژنوساید ارائه کرده اند. چالک و جانسون در کتاب تاریخچه و جامعه شناسی ژنوساید اظهار داشته اند ژنوساید، شکلی از کشتارهای دسته جمعی است که در آن یک کشور یا نهاد دیگر قصد دارد گروهی را، به نحوی که آن گروه و اعضای آن توسط مرتکبین قابل شناسایی باشد، نابود کنند.<sup>۱۰</sup> در عین حال باید توجه داشت اگر چندین تعریف مختلف وجود داشته باشد پیچیدگی های بیش تری به وجود خواهد آمد. بنابراین راه حل جایگزین دیگر می تواند این باشد که کلاً از به کار بردن اصطلاح ژنوساید پرهیز شود. دانشمندان، اصطلاحاتی مانند دمواساید، کشتار جمعی توسط کشور، اتنوساید (کشتار نژادی)، پاک سازی نژادی

۷- Alexander K.A. Greenawalt, Rethinking Genocide Intent, 99 Columbia Law Review, 1999.

۸- William Schabas, The Jelicic Case and the Mens Rea Requirement of Genocide, Journal of International Law, 175, 20-1.

۹- The Genocide Convention, Article ۲.

۱۰- Chalk & Jonsson, The History and Sociology of Genocide.

و پلی تی ساید(کشتار سیاسی) را برای شرح این اقدامات به کار می برند.<sup>۱۱</sup> بسیاری از این اصطلاحات در موقعیت هایی به کار می روند که استفاده از اصطلاح ژنوساید بحث برانگیز است. با این حال این موضوع سایقه ای است و بسیاری از اساتید نیز آن را نپذیرفته اند.

### تحریف ژنوساید

وقتی چنین جرایم زشتی ارتکاب می یابند غالباً این سؤال مطرح می شود که چه طور ممکن است کسی چنین اقدامات وحشیانه ای را مرتکب شود. اما آن چه شاید نامید کننده باشد این است که حتی وقتی گفته می شود این جرایم دیگر ارتکاب نخواهند یافت (مثلاً بعد از جنگ جهانی دوم) باز هم چنین جرایمی ارتکاب می یابند (همان طور که در رواندا و دارفور رخ داد).

### ۱) رواندا

کشورها در عین حال که موافق اند باید از ژنوساید جلوگیری شود در مورد این که آیا ژنوساید ارتکاب یافته است یا خیر اتفاق نظر ندارند. آن چه در سال ۱۹۹۴ در رواندا رخ داد زمانی عنوان ژنوساید به خود گرفت که هیچ چیز نتوانست این واقعیت را بیوشاند که جهان، وقایعی که در رواندا رخ می دهد را نادیده گرفته است. مردم در رسانه ای جمعی دیدند و شنیدند که ژنوساید ارتکاب یافته است. میزان کشتار دسته جمعی و عواقب آن فوراً معلوم نشد اما این واقعیت که ژنوساید ارتکاب یافته، واضح و آشکار بود.<sup>۱۲</sup>

### ۲) دارفور

دارفور بخشی از غرب سودان است. سودان از نژادها، زبان ها و مذاهب گوناگون تشکیل شده است. در ابتدا چهره ی تعارضات در دارفور در فوریه ۲۰۰۳ هوبنا شد. این امر باعث سخت گیری های بیش تر دولت در برابر شورش ها شد که در آن استفاده از شبه نظامیان و بمب گذاری موجب ارتکاب جرایمی علیه بشریت، جرایم جنگی و اقدامات پاک سازی نژادی علیه غیر نظامیانی از قومیت شورشی همارتش آزادی خواه سودان و جنبش های برابری طلب شد. این خشونت ها بیش از یک میلیون غیر نظامی را از خانه ها و روستاهای شان آواره ی حومه کشور کرد، شهرهایی که تحت نظارت دولت بودند و برخی مناطق روستایی تحت نظارت دولت کرد. گرچه از زمان امضای یک موافقتنامه ی صلح در آوریل ۲۰۰۴ میان دولت سودان و گروه های شورشی این تعارضات تغییر شکل یافته است، اما تعارضات در دارفور جنوبی و مناطق دیگر با اعمال خشونت علیه غیر نظامیان هم چنان ادامه دارد. تمرکز رسانه ها بر این مسأله و فشار بین المللی بر دولت سودان موجب امضای یک موافقت نامه در سال ۲۰۰۴ با سازمان ملل شد که در آن دولت سودان متعهد شد در زمینه رعایت و حفظ حقوق بشر اقداماتی انجام دهد.<sup>۱۳</sup> با این حال در مراحل اولیه این تعارضات، قدرت های جهانی مثل دولت ایالات متحده آمریکا و سازمان های بین المللی در مورد این که بحران سودان را چه بنامند متفق القول نبودند. اتحادیه عرب، اتحادیه اروپا و اتحادیه آفریقا نیز نمی خواستند آن را ژنوساید بنامند و به جای آن اصطلاحات دیگری را به کار گرفتند. رئیس جمهور آمریکا، جرج بوش جنایت دارفور را یکی از بدترین تراژدی های بشری زمان خود نامید. هشت روز بعد نیز شورای امنیت سازمان ملل اعلام کرد اگر

۱۱-Deborah Harris, Defining Genocide, ۲۰۰۴.

۱۲-Ken Gewertz, Defining Genocide, ۲۰۰۴.

۱۳-Kristina Sarkikyan, Genocide: Never Again, ۲۰۰۲.

دولت سودان تا اگوست، تعارض را خاتمه ندهد، ابزارهایی را علیه او به کار خواهد گرفت. این قطع نامه از به کار بردن اصطلاح ژنوساید اجتناب کرد و علت این بود که کشورها در صورتی آن را ژنوساید می نامند که بخواهند اقدامی در موردش انجام دهند.<sup>۱۴</sup>

### نتیجه:

گفته شده حقوق از یک جهت مانند تار عنکبوت است که وقتی چیز کوچکی در آن می افتد آن را به دام می اندازد اما چیزهای بزرگ از آن بیرون می افتند.<sup>۱۵</sup> این موضوع می تواند در مورد ژنوساید صحت داشته باشد. آیا لازم است شکل ژنوساید تغییر پیدا کند به نحوی که دیگر جرمی غیر واقع بینانه نباشد و تعقیب آن عملاً ممکن باشد؟ یا باید نحوه ی واکنش نسبت به آن را تغییر دهیم و در مورد پذیرش آن به عنوان یک جرم بین المللی منعطف تر باشیم؟ برخی از نویسندگان تعریف کلی تری از ژنوساید را پیشنهاد می کنند. مثلاً به نظر دیورا هریس تعریف کلی تر ژنوساید منتهی به نتایج عملی بسیار مثبتی خواهد شد.<sup>۱۶</sup> به علاوه اساتید و دانشمندان دیگر و حتی دولت هایی که به مسأله جلوگیری از ژنوساید توجه دارند، بر درک وسیع ماهیت این جرم تأکید می کنند.

در نهایت، اگر تصمیم بگیریم روشی که با آن با ژنوساید برخورد می کنیم را تغییر دهیم، این اقدام از طریق جلوگیری از ژنوساید های آتی صورت می گیرد. شاید هیچ راه حل واقعی وجود نداشته باشد اما یک تعریف واضح و روشن، بی گمان تعقیب این جرم را تسهیل خواهد ساخت.

۱۴- Classifying The Killing in Sudan as Genocide, ۸۹, N.Y.L.Sch.J.Hum.Rts. ۸۹, ۵۰۰-۲.

۱۵- Solon quoted by Diogenes, ۲۰۰ AD.

۱۶- Deborah Harris, Defining Genocide, ۱۴, ۲۰۰۴.



## نقدی بر یک مصاحبه

دکتر علی مندنی پور ■

در همه‌ی آشفته بازار و «صدای طبل بگیر و ببند کی بود، کی بود، من نبودم» آبروینداد همه‌ی دوران تاریخ این مرز و بوم، یعنی جدیدترین کشف و کرامات «اقتصادی-سیاسی» اصحاب «رزق و ریا» موسوم به: «کلاهبرداری» - «ختلاس» «سه هزار میلیاردی» که این روزها نقل محالس و محافل شده است و باعث انبساط خاطر جماعت شریف «مستضعف» دیروز و «آسیب پذیر» امروز!

چاپ مصاحبه‌ی ای به همراه عکسی تقریباً تمام قد، از آقای محمد مجید الشیخ سفیر محترم عراقی در ایران در صفحه نخست روزنامه وزین اعتماد، یکشنبه سوم مهرماه جاری تحت عنوان: «میانجی روابط ایران و آمریکای شویم»، و «درباره غرامت جنگی»: «برادر که از برادر شکایت نمی‌کند»، که در آن با منطق و استدلال خاص و شناخته شده‌ی اهل «سیاست»: «امنیت مرزها» «مبادلات تجاری»، «کمیسیون علامت گذاری مرزهای مشترک»، «امنیت داخلی عراق»، «وضعیت آینده نیروهای آمریکایی در عراق»، «سفر زوار ایرانی»، «نقش کشور عراق در میانجی گری بین ایران و آمریکا» و به ویژه «غرامت جنگ» داد سخن سر داده بود، مرا بر آن داشت تا در پس سکوت معنادار «مسؤولان» به این بخش از مصاحبه جناب سفیر یعنی خسارت و غرامت جنگی، و با تأخیری چند روزه از سر احساس درد و ضمن رعایت شأن و جایگاه جناب سفیر، که گویی تنها به قاضی رفته است و بالتبع راضی هم برگشته است؛ نه در موقعیت شهروندی علای که در جایگاه دردمندی بی ادعا که چند صباحی «مدرسه حقوق» را طی کرده و تا حدی آشنا با کتاب «قانون» ، و از زبان حال میلیون ها بازمانده ی شهید: چمران ها، همت ها، باکری ها، حسین فهمیده ها، و ایضاً «مجید سوزوکی ها» و ...

پاسخی کوتاه به محضر جناب مجید الشیخ و همفکران حضرت ایشان تقدیم؛ باشد تا از این رهگذر و بیش از این شاهد به کار گیری «سیاست» «سکوت و مماشات» دولت مردان در قبال هتد رفتن جان و مال و حیثیت صدها هزار شهید مصدوم شیمیایی، آزاده، جانباز، ایثارگر، و آواره ی جنگی در عرصه ی داخلی و انظار جهانی نباشیم. و

رئیس اتحادیه سراسری کانون های وکلای دادگستری ایران (اسکودا)

قضاوت نهایی را چنان که عدالت و انصاف ایجاب می نماید، به همه ی «ترکش خوردگان» و «صدمه دیدگان» جنگ، از خط مقدم تا وِجِب به وِجِب خاک این کهن سرزمین اهورایی که ایرانش نام نهاده اند، و از رزمندگان و ایثارگران جبهه ها تا تک تک شهروندان این دیار، آنان که «جنگ» و تبعات آن زندگی شان را دگرگون ساخته، و مسیر حرکت و سرنوشت شان را رقم زده است، و به تملی زنان و مردان شجاع و صبور وطن که در «رنج و محنت جنگ» سهیم بوده اند و می گذاریم.

آن چه به «امنیت مرزها»، «مبادلات تجاری»، «کمسیون علامت گذاری مرزهای مشترک»، «امنیت داخلی عراق»، «وضعیت زوار ایرانی»، و... مربوط می شود، نه در تخصص صاحب این قلم است و نه صلاحیت اظهار نظر در این زمینه ها را در خود می بیند. در خصوص ایفای نقش میانجی گری بین ایران و آمریکا به میانکاری عراق؛ در حال حاضر آشفته بازار سیاست داخلی و خارجی محل نزاع و اختلاف «سیاست مردان» است. کم نیستند «عشاق سینه چاکی» که این روزها برای ربودن گوی سبقت در این مسابقه بی سابقه در کمین نشستند و مترصد فرصت گشودن به زعم خودشان گره پیچیده و کلاف سر درگم این متار که ۳۶ ساله اند، علائم و نشانه ها حکایت از آن دارد، که جماعتی آرزومند شکستن این «تابو» آماده درج نام خویش به عنوان «قهرمان» در بریلن نوار پیروزی جشن «وصلت دوباره» با آمریکا یا همان شهبان بزرگ «سابق» به انتظار نشستند و گوش به زنگ آغاز این مارا تن نفس گیر و تاریخی اند.

امری که پیش از این اشارتی بدان کفایت می کرد، تا انگ «جاسوس» و «ستون پنجم دشمن» را بر پیشانی افراد حک نمایند؛ و نمار از روزگار هر بخت برگشته خوش خیالی که چنین «تصور خامی» را در سر می پروراند، در آوردند «جگر شیر» می خواهد و «پشتپاچه ای» به عظمت کوه دماوند و درجه تملی بالا، که در این بین جایگاهی برای اظهار نظر شهروند چو منی اصولاً در بارگاه «اصحاب قدرت و سیاست» متصور نیست.

می ماند مبحث غرامت جنگ: چنان که نفس جنگ اقتضاء دارد؛ این پدیده فراگیر در طی ۸ سال به صورت مستقیم، و سپس تا این زمان به گونه ای غیر مستقیم آثار و پیامدهایی را در زندگی روزمره مردم و در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به جای گذاشته، و بیه آن ناخواسته و خواهی و نخواهی به تن تک تک شهروندان به گونه ای مانده شده است. لذا طبیعی است، که حق دخالت و اظهار نظر در راستای دفاع از مصالح و منافع ملی در قلب حقوق عمومی برای احاد جامعه محفوظ باشد. و در چنین حال و هوایی است، که به خود اجازه داده، در غیبت سکوت سنگین، طولانی، غیر قابل توجیه و دور از انتظار «مسئولان» قوای سه گانه مجریه، مقننه و قضائیه به ویژه در آن چه که به وظیفه قانونی نمایندگان مردم در مجلس به جنگ و خسارات و صدمات آن مربوط می شود نخست دردلی با مسئولان و سپس کلامی و پیامی داشته باشم، خطاب به جناب سفیر مجید الشیخ.

در آستانه بیست و سومین سال پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و زنگ پایانی جنگ، در یک جمع بندی ساده، داوری افکار عمومی چنین است که در روشن کردن ابعاد گوناگون جنگ برای «سل جوان و آینده ساز» جامعه کارنامه نسبتاً موفق ا ارائه نناده، و نمره ی رضایت بخشی کسب نکرده ایم و نتوانسته ایم آن گونه که شایسته و در خور رزمندگان بوده، عظمت و ابهت کارشان را به نمایش بگذاریم. نه این که نخواسته ایم، چه بسا، توان بیش از این را نداشته؛ و نتوانسته ایم. بیشتر به «پوسته» پرداخته ایم و بالتبع خواسته و ناخواسته از پرداختن به «مغز» غافل مانده ایم. نگاهمان به جنگ و تبعات آن چنان نگاه به دیگر عناصر فرهنگی و مسایل اجتماعی و اقتصادی و حتی سیاسی کمی بوده است تا کیفی. بررسی و واکاوی لایه ها را به فراموشی سپرده ایم. به عکس و تصویر بهای بیشتری داده ایم، تا تجزیه و تحلیل ابعاد این پدیده و بهره گیری از بینش منس و روش منافعان راستین ارزش ها در بستر سازی مسیر آینده بهتر.

درس های ۸ ساله جنگ را با آن حجم عظیم آموزه های انسانی، اخلاقی، فرهنگی و ... در یک بازه زمانی یک هفته ای آن هم به صورت بسیار فشرده، بدون برنامه ریزی و با کمترین بازده و در حد تشریفات محدود کرده ایم. سال هاست با فرهنگ و ادبیات جنگ دور افتاده ایم و شاید هم در افتاده ایم... به خلوتندی خدا از این جنگ حرف های بسیاری می توان کشید؛ ما زبان خودمان را در جنگ داریم. کجا ما از امثال متوسلیان حرف زدیم؟ آن فرهنگ ها کجا رفتند؟ مگر شوخی است که من از گردانی حرف بزنم که قانونسقه نداشتند و به جایش طناب می بستند. یا قمقمه به تعدادشان نبود، و هر چند نفر یک قمقمه داشتند. هیچی نداشتند و جنگیدند. این ناله جدید نیست و حدود ۲ دهه است که می گویم؛ این حرف های من قدیمی و تکراری است، که فقط با صدای خسته تر می گویم و هیچ کس هم پاسخ گو نیست. کاش برای سینما دلآوری را می گذاشتند که دیالوگ ها را می فهمید... «گوشه ای است، از درد دل های ابراهیم حاتمی. کیا کارگردان صاحب سبک و چهره شناخته شده سینمای جنگ و خالق فیلم های ماندگار - در برنامه زنده ی پارک ملت شبکه ۱ سیما. و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مُجْمَل؛ با این توضیح که در زمینه های گوناگونی که به جنگ پیامدها و آثار آن به نوعی مربوط می شود، گله ها کمتر و فریادها کوتاه تر از آنی نیست که از گلوی آقای حاتمی کیا و خیل عظیم دل سوختگانی از سنخ وی بیرون می آید. اما در این میان و با شهامت اذعان کنیم به این که آن چه را که کمتر در آینه ی «جنگ» به تماشا نشستیم و به ندرت بررسی دقیق و عمیق و واکاوی آن را وجهه همت خود قرار داده ایم، و بیش از همه مورد بی مهری قرار گرفته، و در عین اهمیت بسیار از آن غفلت ورزیده و با «بی رغبتی» از کنارش گذشته ایم. و چنان که مضمون سخن جناب سفیر مجید الشیخ می رساند، انگار که از جانب «مقامات مسؤوَل» هم به وادی فراموشی سپرده شده است، همانا بررسی پدیده جنگ از منظر حقوقی و در قالب قوانین بین المللی با تکیه بر مستندات و قراردادهای فی ما بین ایران و عراق از پروتکل ۱۹۱۳ بین دولت وقت ایران و حکومت عثمانی که بر اساس آن خطوط مرزی دو کشور تعیین و بر مبنای صورت جلسه ۱۹۱۴ علامت گذاری گردیده؛ تا کنون یعنی طی ۹۸ سال گذشته بیه ویژه قرارداد مرزی ۱۹۷۵ الجزایر، و الحاقیه آن و اقدام قانونی در جهت اخذ خسارات از متجاوز یعنی دولت عراق از طریق مجامع قانونی رسمی بین المللی است. موضوعی که در حد قد و قواره اش به آن پرداخته نشده، و ضرورت داشته نه برای عوام که برای خواص و اهل فن به خصوص اهالی «حقوق» و «قانون» زوایای اش را روشن نموده، و در راستای دفاع از حقوق حقه صاحبان حق، در چارچوب وظیفه و در جایگاه امانت دار مردم شفاف بر خورد می کردیم؛ که با کمال تأسف تا این زمان عملاً حرکت مؤثری صورت نگرفته، و یا دست کم دیده نشده است.

و اما برگردیم به اصل قضیه یعنی سخن جناب محمد مجید الشیخ سفیر محترم جمهوری عراق در ایران؛ در ارتباط با خسارات و غرامات جنگ.

عالی جناب؛ شما در جواب این پرسش که: «با پایان جنگ عراق و کویت هر ساله غرامتی از پول نفت عراق بابت خسارت وارد شده از جنگ به کویت پرداخت می شود؛ بر همین اساس افکار عمومی ایران نیز معتقد است، که ما نیز باید در این رابطه وارد عمل شویم».

پاسخ داده اید: «... ما چنین موضوعی را از «مسؤولان ایرانی» نشنیده ایم، برای ما آن چه مهم است این روابط خوب است. مطمئنم که برای ایران یک دولت عراقی یا بر جا مهم تر از مسایل دیگر است!!»

جناب سفیر، شما دیپلمات اید و لاجرم از «سیاست» و «کیاست»، بهره مند و خوب آگاهید که بار حقوقی کلمات و جملاتی که در سخن خویش به کار می برید، چه وزنی دارد. حق دارید مدعی نشیندن این مهم یعنی «خسارات جنگ» از زبان «مسؤولان ایرانی» باشید؛ به فرض آن که «مسؤولان ایرانی» بنا به علی که از حوصله این بحث خارج است. «سیاست سکوت و ممانعت» با دولت متبوع شما پیشه کرده باشند، که قطعاً در خصوص

خسارات جنگ این گونه نبوده و نیست، ولی آیا منکر شنیدن صدای رسای ملت ایران در طی ۸ سال جنگ و ۲۲ سال پس از پایان آن تا امروز و از زبان آقای پرز دو کوئبار رئیس وقت سازمان ملل متحد هستید؟

مگر نه این است، که آن چه از زبان رئیس عالی ترین تشکیلات قانونی بین المللی یعنی رئیس سازمان ملل که همانا معرفی عراق به عنوان «متجاوز» جنگ بوده، به دنیا اعلام شده از طریق همین «مسوولان ایرانی» و با پشتوانه فریاد سال‌های یک ملت و با ارائه هزاران مستند، به آن جا منعکس، و در آن جا نیز پس از طی تشریفات قانونی و در فضای نفس گیر و «فشارهای سیاسی» موجود که خود دانیم و خود دانید و خدای میدان، سرانجام ناچار به به رسمیت شناختن حقوق ملت ایران و اعلان آن از زبان ریاست وقت سازمان ملل متحد و از تریبون این بزرگ ترین نهاد رسمی بین المللی گردیدند.

آیا از نظر شما به عنوان یک «سیاستمدار» شک و شبهه ای در حقوق قانونی ملت ایران در جایگاه ملتی که سرزمینش بر خلاف تمامی موازین قانونی، شرعی، اخلاقی و عرفی، مورد تهاجم و تجاوز قرار گرفته وجود دارد؟ آیا پرداخت خسارات به دولت کویت از جانب دولت متبوع شما به عنوان مهاجم و اشغال گر از مجاری رسیدگی همین سازمان ملل متحد و بند ۷ منشور این نهاد جهانی آن جا که در همین مصاحبه می فرمائید «گر ما به کویت غرامت می پردازیم، به دلیل قطعنامه های سازمان ملل است، عراق باید به این قطعنامه ها پای بند باشد». و یا آن جا که در همین رابطه یعنی پرداخت خسارت از جانب دولت متبوعتان به دولت کویت، توجیه آن «جناب» این است که: «ملزم به اجرای بند هفتم منشور سازمان ملل هستیم» صورت نگرفته؟

مگر نه این است که این دولت متبوع حضرتعالی است که سالهاست به دولت کویت خسارت می پردازد؟ سازمان ملل متحد به عنوان سازمان جهانی صاحب صلاحیت، از زبان رئیس این تشکیلات جهانی دولت عراق را رسماً و در چارچوب قانون به عنوان مهاجم و متجاوز جنگ ۸ ساله معرفی و اعلام می نماید. مگر نه این است، که ایران سال ها قبل از کویت مورد تهاجم و تجاوز دولت متبوع شما قرار گرفته؟ چگونه است که کویت در یک پروسه زمانی مشخص در حال اخذ خسارات وارده به خود از عراق است اما ایران به جای مطالبه و اخذ حقوق قانونی اش می بایستی فقط به «برادری» با دولت متبوع حضرتعالی قناعت نموده و دل خوش باشد؟ آیا صرف عنوان «برادری» برای ملت ایران می تواند جایگزین صدها میلیارد دلار خسارت وارده، از جانب دولت عراق در طی جنگ ۸ ساله قرار گیرد و چنین عقیده «اخوتی» جواب گوی این همه ویرانی و تباہی و خرابی بوده و پذیرش توصیه آن جناب مبنی بر تحکیم «برادری» بین دو ملت به تنهایی می تواند خواسته قانونی و بحق دولت ایران را که همانا جبران خسارات جنگ در ابعاد مادی و معنوی است از جانب متجاوز برآورده سازد؛ و در یک کلام صرف تحکیم «روابط حسن همجواری» و «برادری» برای ملت ایران یعنی ملتی که مورد بی حرمتی و تجاوز قرار گرفته؛ آبرو و حیثیت و اعتبار به لرمغان می آورد؟

عالی جناب! وقتی ما در راستای استیفاء حقوق حقه و قانونی خویش در جایگاه کشوری که مورد تهاجم و تجاوز قرار گرفته، و حاصل این تجاوز دهها هزار شهید، صدها هزار مصدوم شیمیایی و معلول، آزاده، جانباز و آواره جنگی و میلیاردها دلار خسارت بوده است، و «مسوولان ایرانی» چنان که مضمون کلام شما می رساند «حجب و حیا» پیشه کرده و «سیاست سکوت و مماشات» پیش گرفته اند، دور از انصاف نیست، شاهد چنین واکنشی از جانب شما البته با زبان «نرم و دیپلماتیک» باشیم. آن چنانکه همین واکنش را با ادبیاتی «خشن» و «غیر دیپلماتیک» در دولت موقت عراق و به دفعات از زبان شعلان وزیر کشور در روزنامه الانبا و نیز وزیر دفاع آن زمان دولت شما و کم و بیش این روزها از لسان و رفتار برخی نمایندگان مجلس کشور متبوعتان داشته و داریم!!

بی شک تعلق «مسوولان ایرانی» در دفاع به موقع از حقوق به فرسستیم شناخته شده ملت در طرح دقیق و

اصولی دعوی خسارات مادی و حتی «معنوی» علیه دولت وقت و اعضاء هیأت حاکمه پیشین عراق و پس از آن دولت جانشین (جایگزین) بر اساس قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت با پشتوانه ای عظیم و قانونی یعنی اعلام صریح ریاست وقت سازمان ملل متحد (جناب آقای خاویر پرز دو کوئیار) مبنی بر به رسمیت شناختن دولت وقت عراق به عنوان متجاوز جنگ در تهاجم به خاک ایران، نه منطقی است، نه عادلانه و نه قابل توجه؛

بزرگوارا، برای ما هم «برقراری روابط خوب با یک دولت عراقی پا بر جا ...» یعنی همان همسایه «مزاحم» که به حکایت اسناد و مدارک متقن با ما رفتار خوبی بروز نداده، و از ۱۹۳۲ (تاریخ استقلال عراق) یعنی از ۸۱ سال پیش به این طرف جز رنج و زحمت از همسایگی اش نصیبی نبرده ایم: به شرط رعایت حقوق این همسایه (ایران) هم مفید است، و هم لازم و هم مغتنم.

مگر دو همسایه وظیفه بلد، چه انتظاری از یکدیگر می توانند داشته باشند؟

جز رعایت حقوق یکدیگر و احترام متقابل و در نتیجه هم زیستی مسالمت آمیز.

عالی جناب؛ در جواب پرسش دیگری از جانب خبرنگار روزنامه اعتماد که:

«به هر حال افکار عمومی ایران در حال پی گیری این ماجرا (غرامت جنگ) است، در همین رابطه برخی از کارشناسان ایرانی به غرامتی که لهستان بابت صدماتی که از سوی آلمان ها به اتباع شان وارد شده است، خواهان تکرار این روند از سوی عراق هستند» می فرمائید:

«ملت عراق رنج های بسیاری در زمان رژیم گذشته متحمل شده اند. به هر حال بانی جنایت هایی که در آن زمان به وقوع پیوسته، صدام است نه ملت عراق. ملت عراق خود قربانی این رژیم است.»

با پوزش فراوان، این ادعا از یک شخصیت «سیاست مدار»، «کار کشته» و «مدعی آشنایی با قواعد حقوق بین الملل» به هیچ وجه پذیرفته نیست. این سخن که چون «ملت عراق رنج های بسیاری در زمان رژیم صدام متحمل شده اند».

و با این استدلال که از آنجائی که «... بانی جنایت هایی که در آن زمان به وقوع پیوسته از جانب صدام حسین بوده، و نه ملت عراق ...» و این که چون «ملت عراق خود قربانی رژیم صدام حسین بوده ...» پس به زعم شما و با این وصف هیچ مسؤولیتی متوجه دولت فعلی عراق نیست! سخنی است احساسی، عامیانه و تهی از استدلال، بدور از منطق و در قالب هیچ قاعده و قانونی نمی گنجد!

جناب سفیر؛ ما هم در رنج های مردم عراق خود را سهم دانسته و هم دردی خود را ابراز می داریم، گرچه خود نیز رنج های بسیاری کشیده ایم ولی معتقدیم که همه ی دیکتاتورها چونان صدام و همپالکی هایش در آینده ای نزدیک به سزای اعمال خویش خواهند رسید سوال این است که صدام و امثال وی در کدام جایگاه آن چنان «قدرت» و «هیبتی» را کسب کرده اند، که در یک لحظه قراردادی را که حکم قانون معتبر بین المللی دارد، لغو و با غرور تمام و در مقابل چشم ده ها خبرنگار و دوربین تلویزیونی آن را پاره و دور می اندازند؛ و با یک فرمان ارتش قدرتمند خود را به سمت کشور همسایه و با هدف کشور گشایی گسیل داشته و ظاهراً و اتفاقاً از جانب ملت «خود» «قهرمان فادسیه» لقب می گیرند؟ آیا وجود چنین هیمنه ای با این همه «ابهت»، «شوکت و عزت ظاهری» قائم به شخصیت شخص حقیقی وی به عنوان یک شهروند عادی عراقی بوده است، و یا به شخصیت حقوقی حقوق عمومی ایشان وابسته بوده، که «به نام قانون» و از جانب مردم عراق در «جایگاه ریاست جمهوری» به ایشان «تفویض» شده بوده است؟

بدیهی است این همه «اوزه ها» و «جلال» و «جبروت»، «به حق یا بناحق، اجباری و یا اختیاری، خواسته و یا

ناخواسته «از جانب مردم، تاریخ، جغرافیا، پرچم و نهادهای سیاسی، امنیتی، نظامی و انتظامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عراق به جایگاه وی هویت بخشیده بوده است؛ پس صدام شهروند عادی یا افسر سلاوه و عضو دون پایه حزب بعث نبوده، بلکه در زمان ریاست جمهوری اش چه بخواهیم و چه نخواهیم فرد اول تصمیم گیرنده کشورش، نماینده تام الاختیار و سخنگوی رده نخست از جانب ملت عراق در نزد تمامی مجامع و نهادهای بین المللی و «عصاره»، «خواسته ها»، و امیال و آرزوهای «ملت اش» بوده است! و طبیعی است، که تمامی اعمال و رفتارش در زمان ریاست جمهوری خوب یا بد زشت و یا زیبا، موفق یا ناموفق، خدمت و یا خیانت و... به حساب دولت عراق گذاشته می شود. به عبارت دیگر هم فایده و هم هزینه حضور صدام حسین و امثال وی در اریکه قدرت بعنوان «منتخب مردم» در جایگاه ریاست جمهوری و یا مقام رسمی - مسؤول دیگر به پای دولت متبوع نوشته می شود. قاعده ی عمومی و شناخته شده، در تمامی سیستم های سیاسی موجود دنیا که اختصاص به کشور «خاصی» هم ندارد.

توجه ویژه به این نکته ضرورت دارد، بپذیریم تهاجم به سرزمین ایران تنها به وسیله صدام حسین، و یا اطرافیان وی، حزب بعث و یا حتی ارتش عراق صورت نگرفته، بلکه سازمان دهی و اجرای حمله ماحصل برنامه ریزی دولت وقت قانونی عراق بوده است.

نتیجه طبیعی و اصولی تفکیک نقش و پرداختن به چنین دید گاهی این خواهد بود، که مسؤول پرداخت خسارات وارده به کشور ایران از قبل جنگ ۸ ساله، دولت جایگزین فعلی «عراق خواهد بود» به عبارت دیگر مسؤولیت دولت فعلی عراق در قبال اعمال و تعهدات هیأت حاکمه پیشین بر اساس «کنوانسیون جانشینی» دولت ها در حقوق بین الملل امری است بدیهی؛ و انگشت اتهام بر روی اشخاص معین در «هیأت حاکمه پیشین عراق به هیچ وجه رافع مسؤولیت ها و تعهدات «دولت جانشین» نبوده و آن را لوٹ نخواهد کرد.

تجاوز به کشور همسایه، اشغال، خرابی و ویرانی های بسیار، نقض کنوانسیون هایی، در مورد جنگ نحوه نگهداری اماکن و اموال افراد سرزمین اشغال شده، توسط دولت اشغال گر و نحوه ی رفتار با اشخاص غیر نظامی همگی در قالب کنوانسیون هایی، قرار می گیرند، که عالما، عاملا توسط دولت وقت عراق زیر پا گذاشته شده و آشکارا نقض شده اند. بیاد داشته باشیم که:

خسارات ناشی از جنگ تجاوز کارانه توسط کارشناسان بالغ بر صدها میلیارد دلار برآورد شده است. نقض موارد فوق تنها توسط شخص صدام صورت نگرفته است تا نامبرده (اگر هم زنده می بود) مسؤول منحصر به فرد آن قلمداد شود. مسؤولیت قانونی دولت وقت عراق در خصوص موارد فوق بر اساس کنوانسیون های مربوط به جنگ محرز بوده است و با تعیین «دولت جانشین» اثر اعمال دولت قبل بر «دولت جانشین» استوار و یا بر جاست، و اصولا مفهوم شناسایی دولت جدید (جانشین) در حقوق بین الملل بیان گر این واقعیت است، که سایر دولت ها می پذیرند که دولت جانشین رعایت قواعد و کنوانسیون های حقوقی بین الملل را که دولت قبلی پذیرفته است، باید در سر لوحه کار خود قرار دهد.

و اصولا بازیگر حقوق بین الملل ملزم به رعایت قاعده بازی است. بنابراین با عنایت به گزارش دبیر کل وقت سازمان ملل متحد (جناب خاویر پرز دو کوئیار) در خصوص معرفی آغازگر جنگ و قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد دولت قانونی وقت عراق سبب خسارات وارده و ناقض کنوانسیون های مربوط به جنگ بوده و کاملا قانونی و منطقی است، که «دولت جانشین» مسؤولیت اعمال دولت قبلی را بپذیرا باشد. جا دارد با امان نظر و

دقت فراوان از خلط این مبحث جدّاً پرهیز کرد. جان کلام آن که طرح شکایت کیفری علیه صدام حسین (در صورتی که زنده می بود) و اعضاء هیأت حاکمه پیشین عراقی به «جای خود»، و پی گیری قانونی استیفای حقوق کامل ملت ایران به طرفیت دولت سابق عراق و به تبع آن طرح دعوی الزام به پرداخت خسارات مادی و معنوی و غرامات وارده از جانب دولت فعلی عراق به عنوان جانشین دولت قانونی قبلی بجای خود.

عالی جناب، در جواب پرسش دیگری مبنی بر این که «برادری به جای خود، افکار عمومی این دغدغه را دارد؟» به نکته ای اشاره فرموده اید که هم واقعیتی است انکار ناپذیر و هم مهر تأییدی است، بر فریاد رسای ملت ایران در سال هائی که عزیت جنگ به گونه ای تحمیلی سایه شوم و سیاهش را بر سر این مردم گسترده بود: از این که «صدام ۲۵ سال در عراق حکومت کرد» و به اعتراف آن جناب «در این مدت هشت سال نیز به جنگ با ایران پرداخت، که هیچ فایده ای برای دو طرف نداشت» نمی توان واقعیت تلخ جنگ را نادیده گرفت.

۳۵ سال حکومت صدام واقعیتی است تاریخی که بُرشی از دوره معاصر عراق را شکل می دهد. تلخی یا شیرینی این دوره، قضاوتش یا افکار عمومی مردم عراق است. خود آن جناب به این واقعیت نیز اذعان دارید که «در این مدت ۸ سال نیز به جنگ با ایران پرداخت». یعنی عملاً می پذیرید که این عراق و در رأس آن صدام حسین بوده که ۸ سال به جنگ با ایران پرداخته. به زبان ساده تر تجاوز به خاک سرزمینی ایران صورت گرفته. ما هم بر این باور بوده و هستیم که «هیچ فایده ای برای دو طرف نداشت». شروع جنگ و تجاوز به خاک ایران بنا به اعلام سازمان ملل متحد و بر مبنای صدها سند و مدرک قانونی محکمه پسند و قابل استناد در مجامع رسمی و بین المللی از ناحیه دولت عراق صورت گرفته؛ و اصولاً دولت ایران آغازگر جنگ نبوده. گرچه جنگ ها به حکایت تاریخ ملت ها جز نبود، ویرانی، آوارگی و دریدری، رهاوردی نداشتند و ندارند. با نگاهی گذرا به دیدگاه طه یاسین رمضان معاون اول نخست وزیر و فرمانده به اصطلاح ارتش خلق در روزنامه النوره، ارگان رسمی حزب بعث عراق در اواخر دی ماه ۱۳۶۰ (ژانویه ۱۹۸۲). فلسفه وجودی شروع جنگ و آغاز تجاوز و پیام آن آشکار می شود:

«ما به این نکته تأکید می کنیم که جنگ به پایان نخواهد رسید، مگر این که رژیم حاکم بر ایران به طور کلی منهدم شود، زیرا اختلافات اساسی بر سر چند صد کیلومتر مربع زمین یا نصف شط العرب (اروند رود) که سبب (بهبانه) بروز جنگ شده بود، نیست. بنابراین جنگ ما با ایران برخلاف آن چه بعضی خائنین به ملت عرب ادعا می کنند، یک جنگ مرزی نیست، که بتوان آن را به تعویق انداخت، بلکه در حقیقت جنگ سرنوشت است.»

جناب محمّد مجید الشیخ، انصاف خود را به داوری بنشینید: این حملات می تواند، از دهان چه کسی بیرون آمده، و از ذهن چه کسی تراوش نماید؟ یک متجاوز و مهاجم سرمست از باده ی پیروزی که اختلاف ساختگی و کوچک مرزی را بهانه ای برای تهاجمی ویران گر قرار داده، و یا کسی که در عین عدم آمادگی و ناخودآگاه مورد هجوم و تجاوز قرار گرفته؟ راستی کدام وجدان سلیم می تواند منکر تجاوز به سرزمین ایران از جانب عراق باشد؟ «در خانه اگر کس است» همین «یک حرف بس است».

جناب سفیر؛ شما در جواب یکی دیگر از پرسش های خبرنگار روزنامه اعتماد مبنی بر این که: «مردم ایران مردم عراق را دوست دارند، اما دریافت غرامت جدای از این مسایل است.»

توپ را آن گونه که از یک «سیاست منار خیره» انتظار می رود باز هم به زمین دیگران انداخته اید؛ و خواننده را به مروری دوباره به قضیه پرداخت خسارت به کویت از جانب کشور متبوعتان حواله می دهید. و بار دیگر اذهان را



از توجّه به مطالبه حقوق ملت ایران نسبت به خسارات جنگ با زیرکی هر چه تمام تر باز می‌دارید! بزرگوار! ما همه انسانیم و دوستدار حریم حرمت انسانیّت، بیشترین مشترکات فرهنگی و مذهبی را در میان همسایگان خود با مردم عراق داریم؛ حال چرا شاهد وجود این همه چالش و تنش و خشونت در طی ۵ دهه گذشته بین دو کشور بوده ایم، نیاز به کالبد شکافی و آسیب شناسی این مهم با هدف ایجاد امنیّت و آرامش در راستای دست یابی به آینده ای بهتر برای دو ملت، منطقه و جهان دارد.

آموزه های اعتقادی و ادبیات فاخر این سرزمین نشان گر پیوستگی و وابستگی عمیق ایرانی جماعت به اخلاق انسانی است.

بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار

اما « این که ما به جد خواهان امنیّت و آرامش ایم، تردید روا ندارید، خوب می‌دانیم که برای رسیدن به توسعه فراگیر و رفاه در جوامع، نیاز به ایجاد بستر مناسب یعنی امنیّت و آزادی است، و چنین خواسته ای تحقّق نخواهد یافت، مگر در سایه رعایت حقوق دیگران و آن هم با احترام حریم حرمت «قانون». در دایره ای با این دیدگاه خشونت و جنگ جایی ندارد. همه می‌توانند با «گفتگو» و به کارگیری ابزار «قانون» و منطق اختلافات خود را حل نمایند. امری که صدام حسین و دیگر دیکتاتوری های حاکم در دنیا آن را نادیده گرفته و می‌گیرند و ویرانی ها و تباہی ها آفرینند. شما که به تبعیت از قانون «قطعنامه های سازمان ملل» به اجبار و یا به اختیار پرداخت خسارات وارده به دولت کویت را گردن گذاشته اید؛ و به قول خودتان «ملزم به اجرای بند هفتم منشور سازمان ملل» هستید، چرا در حق «ملت ایران در جایگاه قربانی جنگ» که خود نیز به آن مقرر و معترفید، این الزام برای تان ایجاد نشده که به حقیقت گردن بگذارید، و به وظیفه تان عمل نمایید؟

همه می‌دانیم و تجربه روابط انسان ها نیز نشان می‌دهد، انجام این حرکت از جانب «مهاجم» می‌تواند، دل ها را به هم نزدیک تر و «برادری» را که شما سخت خود را بدان وابسته نشان می‌دهید در ملتی که مورد تهاجم قرار گرفته و زخم خورده عمیق و مستحکم ساخته و زخم ها التیام و ناهربانی ها و بداخلاقی ها به فراموشی سپرده می‌شوند.

در غیر این صورت دولت مردان ما در جایگاه «امانت داران ملت» و وظیفه شرعی - قانونی خویش می‌دانند؛ حقوق ملت را از «مُقصر» مطالبه نموده و به مسامحه برگزار نکنند.

چرا که ۲۲ سال «سکوت و ممانعت» برای نشان دادن روحیه «برادری» و «حسن نیت» کفایت می‌کند! مگر نه این است که آموزه های ادبی و اعتقادی ما گذشت و عفو نسبت به ظالم ر تجاوز به حقوق و حیثیّت مظلوم لرزایی می‌نماید؟

ترخم بر پلنگ تیز دندان - ستم کاری بود بر گوسفندان .

در کلامی کوتاه و زیبا از رهبر کبیر انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۲۲ و در همین رابطه چنین آمده است: «اگر تجاوز عراقی را اغماض کنیم، یک مسأله معنوی را اغماض کرده ایم، یعنی یک گروه ظالم را ما تشویق کرده ایم» سؤال این است، دولت مردان فرهنگ دوست و مدعی پیروی از خط مشی رهبر کبیر انقلاب، با این دیدگاه صریح و روشن ایشان، چگونه به خود اجازه می‌دهند، حقوق مسلم شرعی و قانونی، ملت نجیب، صبور و درد کشیده ایران در این زمینه نادیده گرفته شود؟

جا دارد خطاب به این جماعت فریاد برآوریم که: «بِسْمِ اللَّهِ»، «این گوی و این میدان».  
عالی جناب؛ در جواب پرسش دیگری از شما مبنی بر این که «ایران از ابتدا بر بی نتیجه بودن جنگ عراق تأکید کرده بود».

باز هم، بنا به عادت سیاسیون از جواب مستقیم و شفاف به پرسش خودداری و با پوزش فراوان به صراحت بگویم، طفره رفته اید. و خوانندگان مصاحبه تان را به وادی اخلاق کشانده اید به عبارت دیگر «سیاست» را با «درس اخلاق» نه تنها در هم آمیخته، که جابجا کرده اید؛ نیم نگاهی به جوابیه کوتاه شما مبین این واقعیت است: «بینید اگر شما برادری داشته باشید که بد باشد برای شما بهتر است یا اگر برادری داشته باشید که بتوانید به شکلی خاص به روابط خود با او ادامه دهید».

اجازه بدهید به تبعیت از روش خاص آن جناب (دست کم در این مصاحبه) بگویم، ارتباط سؤال را با جواب چگونگی می بینید؟ کجای سؤال به جواب می خورد؟ بکنریم، خودتان چه فکر می کنید؟

انگار که جنابعالی هم به تاسی از بعضی از «رجل» سیاسی ما سؤال را با سؤال پاسخ می دهید؟  
یک برادر بد در مقام مقایسه با برادری که به قول شما «بتوانید به شکلی خاص به روابط خود با او ادامه دهید؟»  
جواب را نه من و شما که همه بندگان خوب خدا بر روی این کره خاکی می دانند. هیچ کس دوست ندارد برادر بد که جای خود دارد، دوست بد، همسایه بد، همسفر بد، هم کلاس بد، هم ولایتی بد، هم وطن بد و ... داشته باشد. و بی گمان برادری را که بتوانیم «... به شکلی خاص به روابط خود با او ادامه» دهیم، ترجیح می دهیم.

بدیهی است میان خوب و بد، زشت و زیبا و دوست و دشمن ... خوب، زیبا، دوست و ... را انتخاب می کنیم، این طبیعی است، زیرا فطرت انسان چنین اقتضای دارد. اما یک نکته مهم را نباید از یاد برد، و آن این که تعبیر ما از زیبایی و زشتی، خوبی و بدی، دوستی و دشمنی و ... چیست؟

با چه دیدگاهی، و از دریچه کدام فرهنگ به این واژه ها و مضادین آن ها می نگریم؟ زشتی و زیبایی را از دید چه کسی معنا می کنیم، چه بسا از نگاه من نوعی «لیلا خالد» دختر فلسطینی، قهرمان آزادی است، و از نگاه دیگری «هوایما زبا»! و ...

با تمام این اوضاع و احوال دوست می داشتیم آن «شکلی خاص» از روابط را که مورد نظر شماست شفاف تر نشان می دادید و مشخصه های آن را بیان می نمودید؟

که در این خصوص یا عنایت به ذات «سیاست» در این باره هم اسماک فرموده اید!  
ما هم با شما هم عقیده ایم که «... میان برادران همیشه مسایل حاشیه ای وجود دارد، که باید کنار زده شود. و ایمن داریم، با حسن نیت، رعایت اصل «هم زیستی مسالمت آمیز» و با تکیه بر قاعده به رسمیت شناخته شده «منافع و مصالح ملی» در روابط ملت ها می توان یک بار برای همیشه از شر این «حاشیه ها» راحت شد.  
اندکی اراده؛ در کنار لحاظ کردن حقوق دیگران، دروی شفا بخش این «مرض مسری و بدخیم» است، که در روح و جسم جماعتی از «سیاست مردان» به ویژه جهان سومی ها هم چون «خوره» رخنه کرده، و به قول شما این «مسایل حاشیه ای» همیشگی را دامن می زند.

جناب سفیر؛ جواب پرسش آخر مصاحبه تان را نیز به سبک دیگر جواب ها در قالب کوتاه و مستدل!! (قُلْ و دَلْ) ختم به خیر فرموده اید. و آن این که در جواب این پرسش کوتاه خیرنگار که:

«بنابراین برداشت بنده این است، که در صورت شکایت ایران، عراق این غرامت را پرداخت می کند؟»  
به جای «بله» و یا «خیر» که می توانست جواب شفاف و منطقی پرسش گر باشد خود را به زحمت انداخته!! و چون دیگر جواب های این مصاحبه؛ باز هم به وادی اخلاق وارد شده، بو شاهد مثال آورده اید. که بله: «برداشت ما همین است، که برادر از برادر شکایت نمی کند».

چقدر خوب بود که از حضرتعالی به عنوان «مدرس اخلاق» در برنامه های رادیو و تلویزیون به ویژه در برنامه خانواده دعوت به عمل می آمد؛ کیمیایی که در این روزگار وانفسا، جوامع انسانی سخت بدان نیازمند است. چرا که بقول استاد سخن سعدی شیرازی؛ «قومی که گشت فاقد اخلاق مُردنی است». عالی جناب؛ برادری تان را ارج گذشته، آن را پاس داشته و روحیه تان را می ستائیم و برای اخلاق و متخلقان واقعی بدین صفت احترام وافر قائلیم.

شما که خوب می دانید واژه «برادری» بهار ارزشی و معنایی والا و، و کاربرد عاطفی و اخلاقی وسیع دارد. و از طرفی حرفه رسمی تان، هم «سیاست» است. آن چه می خواهیم به محضر تان عرضه دارم، اینکه ضمن حرمت به جایگاه اخلاق، برادری و ... و پذیرش این واقعیت که نیاز جوامع انسانی بیش از هر زمانی امروزه به وجود این «کیمیای زمانه» (اخلاق) احساس می شود.

اما نمی توان از قواعد دیگر هم چون قواعد حاکم بر روابط ملت ها و دولت ها به صورت اعتباری که امروزه در عرصه امنیت جهان خواسته و یا نخواستنه ایفای نقش نموده و در قالب «قانون» تجلی می یابند، چشم پوشی کرد. عالی جناب؛ شما قطعاً بهتر می دانید. این مصالح و منافع ملی کشورها در عرصه های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است، که «سیاست» را تعریف و تعبیر می کند، و نه اخلاق. و در همین راستاست که «سیاست مدار» واقعی همیشه دائر ممارش رعایت مصالح و منافع ملی کشور متبوعش می باشد، ترازوی سنجشش در تمامی امور مصالح و منافع است که از قیل آن برای دولت متبوعش در نظر گرفته می شود؛ «اصل» این است، باقی «حاشیه» است، و برای خالی نبودن عریضه. و در «سیاست» به معنی «تنبیه امور» تعارفی بیش نیست، که همین «تعارف» هم در علم «سیاست» پیام خاص خود را دارد، که بی شک حضرتعالی، هم بدان اشرف دارید و هم عمل می کنید!

عالی جناب؛ این پرسش برای شهروندان آشنا با تاریخ روابط ایران و عراق بیش می آید، چه حکمتی است، که از تاریخ استقلال عراق یعنی از ۱۹۳۲ م (۸۱ سال پیش) تاکنون، و در مقاطع زمانی، بیشترین تنش ها و سنگین ترین برخوردها را از ناحیه کشور متبوع شما با ایران داشته ایم؟ از موارد عدیده تجاوزات مرزی بگير تا اخراج بیش از ۶۰ هزار معالود عراقی (عراقی های ایرانی الاصل) و مصادره اموال و دارایی های آن ها در طی سال های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۳ شمسی، کوچ اجباری بیش از ۵۰۰۰۰ هزار کرد عرقلی در طی همین سال ها به خاک ایران و ... .

تهاجم دهشتناک از زمین، هوا و دریا به صورت رسمی از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ و آغاز جنگ ویران گر ۸ ساله، جنگی که به «شهادت» هزاران غیرنظامی به ویرانی شهرها، روستاها و ... و نیز آوارگی میلیون ها ایرانی منجر گردید تنها همسایه ای که در ۵۰ سال اخیر نه رحمت، که زحمتش بر ما فراوان رسیده!

خوب به یاد دارید و داریم حمله غافلگیرکننده و غیرقابل تصور بعد از ظهر روز ۳۱ شهریور ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۱ ارتش کشور متبوع شما با استعداد ۱۲ لشکر زرهی و اشغال اراضی دهات و شهرهای ایران و نیز بمباران فرودگاه ها و تأسیسات نظامی - اقتصادی ایران در شهرهای تهران، اصفهان، کرمانشاه، تبریز، همدان، بوشهر، شیراز، دزفول و آبادان. و اشغال ده شهر: خرمشهر، سوسنگرد، بستان، مهران، دهلران، قصرشیرین، هویزه، نفت شهر، سومار و موسیان را در کوتاه زمانی پس از شروع جنگ.

خوب به یاد دارید و داریم که شهرهای آبادان، دزفول، شوشتر، اندیمشک، اسلام آباد غرب، گیلان غرب و ... آماج مداوم توپخانه سنگین شما قرار می گرفت؛

خوب به یاد دارید و داریم و همه ملت ایران نیز به یاد دارند «محشر کبرایی» را که در آن ماه های اول جنگ

برای میلیون ها غیرنظامی ساکن شهرهای نوار مرزی استان های خوزستان، ایلام، کرمانشاه و ... آفریده شده بود! خوب به یاد دارید و داریم، تمام پهنه سرزمین ایران را که از جنوب، غرب، جنوب غربی، شمال غربی مناطق مرکزی و تهران که طی سال های جنگ و به ویژه در سال های اول به صورت مداوم و در بسیاری از موارد «بی هدف» مورد حملات هوایی، موشکی جنگنده های دولت متبوع شما قرار گرفت! و خوب به یاد دارید و داریم، آثار شوم جنگ ناخواسته ای را که ره آوردش از هم پاشیدگی زندگی میلیون ها هم وطن در سراسر شهرها و روستاها و ... در گستره ایران زمین بوده است.

یک طرفه به قاضی نرفته باشیم؛ بی شک شما هم خواهید فرمود که عراق نیز تاوان سنگین و کمرشکنی در این جنگ متحمل گردیده! می پذیریم، ولی همه وجدان های بیدار و صاحبان انصاف و مروت به این واقعیت بزرگ تاریخی اذعان دارند که ایران نقشی جز دفاع و آن هم دفاع مشروع از کیان و تمامیت سرزمین اش در این رویداد تحمیلی ایفا ننموده است. از جمله اسناد تاریخی مبین ناذیده گرفتن حقوق حقه ملت ایران و نقض آشکار عراق به عنوان متجاوز این جنگ را می توان از متن پیام صریح صلح حسین رهبر وقت عراق چند ماه قبل از حمله ناگهانی به خاک ایران در معرض دید دوست داران حق و حقیقت گناشت، آن جا که در فروردین ۱۳۵۰ (آوریل ۱۹۸۰) در اجتمالی در شمال عراق طی یک حمله شدید خطاب به رهبران ایران می گوید:

«عراق آماده است، با زور تمام اختلافات خود را با ایران حل کند».

و این چنین بود، که رهبر عراق نیز به وعده خود در به کارگیری ابزار زور «عمل» کرد؛ حرکتی که حاصلی جز کشت و کشتار غیرنظامیان، و ویرانی شهرها و روستاها، و آوارگی و در بدری میلیون ها نفر از شهروندان در برنداشت؛ واقعیت تلخی است، که جنگ عراق علیه ایران تنها یک مواجهه نظامی و مداخله گسترده در درون مرزهای ایران نبوده است، بلکه عملاً کلیه موازین و اصول انسانی بین المللی در مورد رفتار با غیرنظامیان در زمان جنگ، ممنوعیت انهدام تأسیسات غیرنظامی و مناطق اقتصادی سرزمین های اشغالی را نادیده گرفته است. آوارگانی که مسکن و مأواى خود را از دست داده اند به بیش از ۲ میلیون نفر بالغ گردیده اند. مراکز مهم اقتصادی مثل: پالایشگاه ها، مجتمع های پتروشیمی، نیروگاه های برق، پل های ارتباطی یا به کلی ویران شده یا به سختی خسارت دیده اند. بیشتر مناطق مسکونی، و دفاتر عمومی و خصوصی ساختمان های گمرکات و تسهیلات بندری که در قسمت غربی شهر آزاد شده خرمشهر قرار داشته و تقریباً تمامی بار و وسایل حمل و نقل تجاری که به مقصد بنادر ایران گسیل شده بود، از جانب نیروهای عراقی به غارت رفت، این ها فقط قسمت هایی از خسارت و سببیتی است که عراق در طی تجاوز مسلحانه خود علیه ایران مرتکب گردید.

رژیم عراق قبل از آغاز جنگ بیش از ۶۳۷ بار به وسیله آتش توپخانه زرهی و بمباران هوایی، مناطق مرزی، اراضی، پاسگاه ها، دهات، و شهرهای مرزی ایران را مورد تهاجم قرار داده است، که از آن میان نقض حریم هوایی ایران به تعداد ۱۸۲ بار در فاصله زمانی مارس ۱۹۷۹ تا سپتامبر ۱۹۸۰ می باشد. شایان یادآوری است که هدف از این گونه اقدامات و تجاوزات تحریک آمیز وادار نمودن ایران به واکنش متقابل و مالا توجهیه تجاوز و حمله سراسری و گسترده خود به سرزمین ایران بوده است.

عالی جناب؛

به خوبی واقفید که نقض یک جانبه عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر و الحاقیه آن توسط دولت عراق ناقض مقررات و موازین بین المللی است؛

و معایرت آشکار دارد با بندها، مواد و اصولی از :

- \* - اعلامیه سن پترزبورگ ۱۸۶۸
  - \* - کنفرانس اول لاهه ۱۸۹۹ موضوع: مقررات جنگ
  - \* - کنوانسیون لاهه ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ در ارتباط با حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی
  - \* - مواد ۱۰ (رفع تجاوز) و ۱۶ (مجوزات تونس به زور) میثاق جامعه ملل ۱۹۱۹ (سلف سازمان ملل)
  - \* پروتکل ۱۹۲۵ ژنو در ارتباط با منع استفاده از گازهای خفیه کننده سمی و یا سایر گازها و وسایل باکتریایی.
  - \* - پیمان لوکارنو ۱۹۲۶ Treaty of Mutual Gurantee
  - \* - مقدمه مصوبه جامعه ملل ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۷ در ارتباط: حین اختلافات مسالمت آمیز بین دولت ها.
  - \* - اصول سه گانه میثاق پاریس ۲۷ اوت ۱۹۲۸ در ارتباط با منع صریح توسل به جنگ در اختلافات بین المللی
  - \* - پیمان بریان کنوگ Briend kellogg pact ۱۹۲۸
  - \* - مواد: ۲ (منع توسل به قهریه و به کار بردن زور در حل اختلافات بین المللی)
  - ۳ (توسل به طرق مسالمت آمیز)
  - ۳۷ (در صورت عدم توفیق توسل به طرق مسالمت آمیز می بایستی اختلافات در نزد شورای امنیت مطرح شود).
  - منشور سازمان ملل متحد ۱۹۴۷
  - \* - پروتکل هئی الحاقی به کنوانسیون های ژنو ۱۹۴۹
  - \* - قطعنامه نامه شماره ب ۲۱۶۲ (۲۱) مورخه ۵ دسامبر ۱۹۶۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد.
  - در ارتباط با منع استفاده از گازهای فلج کننده (تأیید مجدد)
  - \* - قطعنامه ۱۹۷۴ سازمان ملل متحد
  - \* - پروتکل هئی الحاقی به کنوانسیون های ژنو ۱۹۴۹ با این توضیح که کنوانسیون های ژنو ۱۹۴۹ حین دو پروتکل ۱۹۷۷ تکمیل گردید.
  - ماده ۳۵: پروتکل شماره ۱ - بندهی یک و دو ماده ارتباط مستقیم با استفاده از موشک های زمین به زمین علیه شهرهای بی دفاع دارد.
  - ماده ۴۲: در ارتباط با ممنوعیت حمله به اشخاصی که با چتر نجات از هواپیما فرود می آیند.
  - ماده ۴۵: حمایت از اشخاصی که در مخاصمات شرکت می کنند.
  - ماده ۴۸: قواعد اساسی در حمایت از اموال سکنه غیرنظامی
  - ماده ۴۹: راجع به «انتقال اجباری دسته جمعی یا انفرادی و نقل مکان اشخاص مورد حمایت از اراضی اشغال شده و غیره».
  - ماده ۵۱: در حمایت از سکنه غیرنظامی
  - ماده ۵۳: درباره حمایت از مراکز فرهنگی
  - ماده ۵۴: درباره حمایت از تأسیسات لازم برای بقای سکنه غیرنظامی
  - ماده ۵۵: حمایت از سدها و تأسیسات مشابه
  - ماده ۵۷: مربوط به اقدامات احتیاطی برای جلوگیری از به مخاطره افتادن زندگی و اموال سکنه غیرنظامی
  - ماده ۵۹: مربوط به ممنوعیت حمله به مناطق حفاظت نشده
  - ماده ۶۳: راجع به حمایت کشوری در مناطق اشغالی
  - ماده ۷۶: در خصوص حمایت از زنان در مقابل هر نوع سوء استفاده، تجاوز و اعدام و ...
- در نتیجه آثار حقوقی مسؤولیت رژیم عراق ناشی از اقدام به تحمیل جنگ به ایران را می توان به دو بخش :

مسئولیت مدنی و مسؤلیت جزائی تقسیم کرد؛

نقض آشکار اصول قرآنی و فقهی در مبحث قراردادهای، وفای به عهد، تعهدات.

« اصل لاضرر در حقوق داخلی و بین المللی و آن بدین معنی است که هر کس موجب ایراد ضرر و زیان به کسی دیگر شود ملزم و مکلف به جبران زیان وارده خواهد بود و مطابق کلیه نظام های حقوقی و قضایی اعم از داخلی و بین المللی جبران خسارت باید حتی الامکان کلیه آثار عمل خلاف قانون را برطرف سازد و وضعی را برطرف سازد که مبتنی بر رویه قضایی منبعث است از رأی (CHOZROW) دیوان دائمی دادگستری بین المللی مورخه ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۷ می باشد. به عبارت دیگر می توان گفت: که جبران خسارت نتیجه طبیعی یا عوض ضرر تلقی می گردد. از طرف دیگر مطابق یکی از اصول مسلم و معتبر حقوق بین الملل عمومی نقض یکی از الزامات بین المللی ایجاد تعهد سببی بر جبران خسارت ناشی از عمل نقض، به شکلی مناسب را ایجاد می نماید.

بدیهی است عراق ملزم به پرداخت خسارات مالی، جانی و معنوی ناشی از جنگ می باشد و این مسؤلیت به نقض قاعده بین المللی و به رسمیت شناخته شده jus Ad Bellum (نقض از طریق توسل به زور) بر می گردد. به عبارت دیگر اقدام به جنگ تجاوز کارانه مسؤلیت دولت متجاوز را به دنبال دارد و بر همین مبنا است که ماده ۳۳۱ معاهده صلح ورسای «دولت آلمان و متحدین را مسؤول جبران کلیه ضایعات و خسارات وارده بر حکومت های متفق و پیوستگان آن ها می داند. خساراتی که ناشی از جنگ تجاوز کارانه تحمیلی آلمان بر این دولت ها بوده است». ماده ۱۹ طرح کمیسیون حقوق بین الملل در مورد مسؤلیت دولت ها نیز «جنگ تجاوز کارانه را جنایتی بین المللی» می داند و در این زمینه کمیسیون، اقدام به تدوین حقوق بین الملل نموده است؛ پروتکل ژنو ۱۹۲۴، قطعنامه مجمع عمومی ملل متحد مورخه سپتامبر ۱۹۲۷، قطعنامه مورخه ۱۹۷۰ و قطعنامه ۳۳۱۴ مورخه ۱۹۷۴ مجمع عمومی ملل متحد نیز جنگ تجاوز کارانه را جنایتی بین المللی و علیه بشریت تلقی نموده و بر مسؤلیت دولت متجاوز تأکید دارد.

شایان ذکر است خسارات مالی و مادی شامل تمامی خسارات مستقیم، خسارات غیرمستقیم، عدم نفع و هزینه های مربوط به درمان مجروحین جنگی، مستمری خانواده شهید، جانبازان، آزادگان، ایثارگران و ... محسوب می شود. در همین چارچوب: خسارات معنوی و در بخش دوم مسؤلیت جزائی رهبران و فرماندگان نظامی ارتش مهاجم و متجاوز جای دارد، که به علت کمی وقت از توضیح بیشتر خودداری می شود.

جناب سفیر! دوستی تان با برجا و محترم، برادری تان پایدار و معتنم، اما مثلی است معروف که می گوید: «حساب حساب، کاکا برادر» یا همه ی احترامی که برای ملت عراق قائلیم و آرزوی تحکیم دوستی و برادری با تمام ملت ها به ویژه مردم کشور متوع شما را داریم؛ اما هر چیزی جای خود دارد؛ برادری به جای خود و حساب هم به جای خود. یا آخی: برادری تان مستدام و حساب و کتابمان شفاف باد؛ والسلام.

مهرماه ۱۳۹۰ - شیراز

## مصونیت و کیل مدافع در موضع دفاع از دیدگاه «جامعه‌شناسی حقوقی»

محمد نظری

### درآمد:

فرهنگ‌واژگان حقوقی، مصونیت را به غیرقابل تعرض بودن فرد در مواردی خاص به مناسبت شغل و حرفه معین، تعریف کرده است. روشن است که اعمال این مصونیت، استثنائی است بر قاعده عمومی مسؤولیت و نیز مقید است به شرایطی خاص.

در برخی رژیم‌های سیاسی ممکن است شاه یا شخص اول مملکت به موجب قانون یا فرمان خاص از مصونیت برخوردار و از تعقیب و در معرض اتهام قرارگرفتن، مصون باشد که البته این مصونیت موردنظر نیست. غرض، مصونیتی است که شخص بنا به مقتضای ویژه حرفه‌ای و جهت انجام بهتر وظیفه‌ای اجتماعی و انسانی و نهایتاً برای رشد و تعالی جامعه، وفق مقررات موضوعه یا عرفی، از این امتیاز بهره می‌برد. از مصادیق بارز مصونیت مورد بحث می‌توان از مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس قانون‌گذاری، مصونیت سیاسی نمایندگان سیاسی دولت‌های خارجی در کشور مقیم، مصونیت قضایی دادرسان و «مصونیت و کیل منافع در موضع دفاع»، نام برد که در اکثر کشورهای پیشرفته و متمدن جهان به رسمیت شناخته شده‌اند.

### مصونیت و کیل مدافع در رژیم حقوقی جمهوری اسلامی ایران

در جمهوری اسلامی ایران، مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس در اصل ۸۶ قانون اساسی و مصونیت قضایی دلاّرس در اصل ۱۶۴ آن قانون بارتاب یافته است. هم‌چنین مصونیت سیاسی نمایندگان سیاسی دولت‌های خارجی در کشور مقیم، وفق موافقت‌نامه‌ها و مقابله‌نامه‌های بین‌المللی از جانب دولت ایران به رسمیت شناخته شده است. «مصونیت و کیل منافع در دفاع آزاد از موکل خود» تا همین اواخر در کشور ما مورد توجه جدی و شایسته نبوده است. در سال ۱۳۷۰، مجمع تشخیص مصلحت نظام در مصوبه مورخ ۷۰/۷/۱۱، در قالب تبصره ۳ ماده واحده «انتخاب و کیل توسط اصحاب دعوی» مقرر داشت:

کیل باید یک دادستری



«وکیل در موضع دفاع، از احترام و تأمینات شاغلین شغل قضا برخوردار می باشد.»

به موجب مصوبه مزبور، وکیل مدافع در موضع دفاع از تأمینات شاغلین شغل قضا برخوردار می باشد. همان طور که دادرس در مسند قضا، مادام که حکم تعلیق وی از مرجع صالح صادر نشده باشد، از مصونیت تعقیب برخوردار است، وکیل مدافع نیز در موضع دفاع بایستی از همان نوع مصونیت بهره ببرد بنابراین همان گونه که قانون گذار در ماده ۶۰۹ قانون مجازات اسلامی در بخش تعزیرات به درستی توهین و هتک حرمت قاضی را در حال انجام وظیفه یا به سبب آن موجب تشدید مجازات دانسته است، با عنایت به مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام و هم چنین با استناد به اصل حقوقی «وحدت ملاک»، همین مجازات باید برای اهانت کننده به وکیل در حین انجام وظیفه یا به سبب آن، اعمال گردد. اگرچه در ماده ۲۰ لایحه قانون استقلال مصوب ۱۳۳۳/۱۲/۵، برای توهین به وکیل در حین انجام وظیفه و کالتی مجازات حبس تأدیبی به مدت ۱۵ روز الی سه ماه تعیین شده، اما به نظر می رسد این تبعیض در میزان مجازات بنا به دلائل پیش گفته، عادلانه نباشد.

### مصونیت وکیل مدافع از نگاه جامعه شناسی حقوقی

از منظر فلسفه حقوق و جامعه شناسی حقوقی، مصونیت وکیل مدافع در دفاع آزاد از موکل خود با دو مقوله «امنیت قضایی» و «عدالت اجتماعی» رابطه نزدیک دارد

همان طور که می دانیم، وجود امنیت قضایی و استقرار عدالت، از ارکان خدشه ناپذیر یک جامعه سالم و انسانی است. در جامعه مبتنی بر امنیت قضایی، متهم به تعقیب حق دارد و می تواند با انتخاب وکیل، از خود دفاع و احیاناً رفع اتهام نماید و وکیل مدافع با مداخله در دعوا و دفاع مشروع و قانونی از حقوق موکل در تأمین امنیت قضایی مورد بحث تأثیر جدی دارد و لازمه دفاع مؤثر وکیل مدافع، همانا دفاع آزادانه و غیرقابل تعرض می باشد. بدیهی است دفاع آزاد و غیرقابل تعرض وکیل مدافع، زمانی تحقق می یابد که وکیل از نقطه نظر «حق دفاع»:

اولاً: دارای مصونیت بوده و همانند قاضی محکمه از مصونیت تعقیب برخوردار باشد.

ثانیاً: استقلال کامل و کافی از قوای حکومتی داشته باشد. همان طوری که اشاره شد منظور از مصونیت تعقیب وکیل مدافع، مصونیت در موضع دفاع حرفه ای است و نه مصونیت تعقیب به طور کلی. اما استقلال واقعی از قوای حکومتی زمانی تحقق می یابد که وکیل مدافع بدون وابسته و تگرانی، جسارت دفاع از موکل خود را در مقابل قوه قضائیه و قوای دیگر حکومتی داشته باشد و این زمانی میسر است که تعقیب انتظامی وکیل مدافع با اعطا و یا نغو پروانه شغلی وی، در اختیار قوای حاکم به ویژه قوه قضائیه نباشد.

این وجه استقلال خوشبختانه در لایحه قانونی استقلال و آیین نامه مصوب آن که هم اکنون نیز معتبر و مجری است، وجود دارد. متأسفانه تصویب ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه کشور در خصوص تأسیس نهادهای موازی با قانون وکلا موسوم به «مشاورین قوه قضائیه» صرف نظر از این که خلاف شأن مجلس قانون گذاری جمهوری اسلامی ایران بوده اساساً با شاخصه های «حق دفاع» که از ملزومات آن «مصونیت» و «استقلال» به شرح فوق الذکر بوده منافات دارد. زیرا همان طوری که از نام «مشاورین حقوقی قوه قضائیه» مستفاد می شود، این نهاد وابسته

به قوه قضائیه می باشد و به ویژه این که تعقیب انتظامی مشاورین مذکور و اعطا و لغو پروانه شغلی آن ها نیز به عهده کارگزاران قوه قضائیه واگذار شده است. لذا، استمرار اجرای قانون فوق الذکر - با این که مدت اعتبار اجرای قانون گذشته است - استقرار امنیت قضایی و عدالت را به مخاطره می اندازد. توضیح این که وکیل مدافع باید در مقابل ادعای دادستان که بر علیه متهم تحصیل دلیل و اقامه دعوا می کند، از متهم (موکل خود) دفاع و در رابطه با مدعی العموم، موضع تقبل اختیار کند، در غیر این صورت ممکن است حقوق قانونی متهم تضییع شود و به همین دلیل است که قانون گذار نه تنها در دعوی کیفری سنگین، حضور وکیل مدافع را الزامی تشخیص داده و دادرسی را بدون حضور و دفاع وکیل بی اعتبار اعلام کرده، بلکه در طرح ادعاهای دیگر نیز محاکم را به تعیین وکیل مدافع برای متهم، در صورت عجز متهم از انتخاب وکیل به لحاظ ضعف مالی، توصیه نموده است (اصل ۲۵ قانون اساسی، مصوبه ۷۰/۷/۱۱ مجمع تشخیص مصلحت نظام، ماده ۱۸۶ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره آن)

یکی دیگر از دلایل ضرورت مصونیت وکیل در دفاع آزاد از موکل خود، رابطه تنگاتنگ تکلیف حرفه ای وکیل با «مقوله عدالت» است. آن گونه که در فرهنگ حقوقی جهانی ضرب المثل شده و همه دانشمندان حقوق بر آن اتفاق نظر دارند، قاضی و وکیل دو بال فرشته عدالت هستند و مساعی هر یک از آن ها بدون دیگری، فرشته عدالت را به مقصد نمی رسانند و تنها همیاری و همگامی این دو بال در احقاق حق موجب استقرار عدالت می شود لذا وکیل مدافع برای پاسداری و دفاع از حقوق قانونی موکل خود و جهت ممانعت از اقدامات غیرقانونی طرف دعوا و احتمالاً مقالات رسمی، با انگیزه اجرای عدالت قضایی، در تأمین عدالت اجتماعی نقش و تأثیر مستقیم دارد. بنابراین ضروری است در فرایند این دفاع، وکیل مدافع بدون واهمه از تعقیب و تعرض، آزادانه به وظیفه خود عمل کند و حتی در دفاع از انصاف و عدالت، با منحوظ داشتن شأن و مقام دادرسی و مدعی العموم، از آن ها انتقاد و موارد خلاف قانون و عدالت را متذکر گردد.

### «برآیند»

موضوع «مصونیت وکیل مدافع در موضع دفاع آزاد از موکل» یکی از شاخصه های توسعه اجتماعی و فرهنگی در جوامع امروزی است. به طوری که اگر این مصونیت در رژیم حقوقی، مقنود باشد. امنیت قضایی و عدالت اجتماعی زیر سؤال می رود. وظیفه حرفه ای وکیل مدافع ایجاب می کند، در طرح دعاوی و نیز در دفاع از موکل خود، جهت احقاق حق و تأمین عدالت، آزادانه و با شجاعت در محبوسه موضوع دعوا به تکلیف حرفه ای خود عمل نماید. اگرچه مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام، اولین اهتمام قانون گذار در اعلام رسمی مصونیت وکیل مدافع محسوب شده و قابل تقدیر است ولی شایسته تر آن است که قانون گذار با مشاوران دانشمندان حقوق و سیاست و علم الاجتماع (جامعه شناسی)، قوانین مدون و روشنی را برای ترسیم جایگاه واقعی مقوله مصونیت وکیل مدافع به منظور اجرای بهتر عدالت و استقرار امنیت قضایی بیشتر در جامعه، تصویب نماید.

### منابع:

- ۱- ترمینولوژی حقوقی - دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی
- ۲- وکالت - دکتر حسینی کاتبی
- ۳- مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام مصوب ۱۳۷۰/۷/۱۱
- ۴- قانون اساسی
- ۵- قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۷/۶/۲۸

## فرمول های محاسباتی مالیات حق الوکاله و کلا

سید حسن فالجسی

شاید برخی از همکاران محترم یا مدیران گرامی دفاتر دادگاه ها و نیز بعضی از قضات ارجمند به خوبی ندانند که چگونه و بر چه اساس و بنایی حق الوکاله وکیل و به تبع آن مالیات حق الوکاله وکیل و به تبع آن مالیات حق الوکاله و سهم صندوق حمایت و کلا و سهم کنون و کلا، محاسبه و تعیین می شود.

از این رو، نحوه محاسبه تمبر و کالت نامه و کیلی که به قسمت فروش تمبر دادگستری مراجعه می نماید، یا مدیر دفتری که در موقع بررسی و کنترل دادخواست تقدیمی وکیل می خواهد ببیند آیا تمبر الصافی بر روی و کالت نامه، مطابق قانون، ابطال و الصاق شده است یا نه، و یا قضاتی که در موقع اصدار رأی، در مواردی که خواهان در دادخواست خود، حق الوکاله وکیل را نیز ضمن هزینه های دادرسی مطالبه کرده است، تعیین و درج آن را در رأی صادره دارند، به شرح آتی و به روشی سهل و آسان و به صورت فرمول کلی آورده شده است.

لازم به ذکر است که فرمول های محاسباتی، بر اساس آیین نامه تعرفه حق الوکاله و کلاهی دادگستری مصوب ۱۳۸۵/۴/۲۷ تنظیم گردیده است.

همان طور که استحضار دارند، طبق ماده یک آیین نامه مزبور، قرارداد حق الوکاله بین وکیل و موکل معتبر است. یعنی این که میزان و مبلغ حق الوکاله وکیل، می تواند بدون رعایت و در نظر گرفتن آیین نامه مذکور، صرفاً بر اساس اراده و توافق طرفین تعیین و مقرر گردد. و حق الوکاله تعیینی به هر میزان که بین وکیل و موکل تراضی شده باشد معتبر و لازم الاجرا می باشد (فقط نسبت به اشخاص ثالث و محکوم علیه زاید بر تعرفه فاقد اعتبار است). و با توجه به ماده ۱۰ قانون مدنی و ماده ۱۹ لایحه قانونی استقلال کنون و کلاهی دادگستری مصوب ۱۳۳۳/۱۲/۵ و نیز ماده یک آیین نامه تعرفه حق الوکاله مصوب سال ۱۳۸۵ و هم چنین با عنایت به اصل حاکمیت اراده، هیچ گونه ایراد و اشکالی بر آن مترتب و متصور نخواهد بود.

اما چنان چه قرارداد خصوصی بین وکیل و موکل در مورد میزان حق الوکاله و نحوه پرداخت آن تنظیم و منقصد شده باشد، تعرفه یاد شده معتبر بوده و بایستی بر اساس آن عمل شود.

وکیل پایه یک دادگستری - اسفهان

### حق الوکاله و مالیات آن در دعاوی قطعی و غیرقابل تجدید نظر

در آیین نامه تعرفه حق الوکاله مصوب ۱۳۸۵/۴/۲۷ آمده است: میزان حق الوکاله در دعاوی مالی، در موردی که حکم دادگاه بدوی از حیث بهای خواسته قطعی است و قابل تجدید نظر نباشد، حداقل ۱۵۰/۰۰۰ ریال و حداکثر ۳۰۰/۰۰۰ ریال می باشد حال چنان چه فرضاً حق الوکاله دریافتی ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال باشد، مالیات منطقه و سهم صندوق حمایت و سهم کانون طبق فرمول ذیل تعیین می شود.

$$\begin{aligned} \text{(مالیات)} \text{ ریال } 15000 &= 5 \text{ درصد} \times 300000 \\ \text{(سهم صندوق حمایت)} \text{ ریال } 7500 &= 2.5 \text{ درصد} \times 300000 \\ \text{(سهم کانون و کلا)} \text{ ریال } 3750 &= 1.25 \text{ درصد} \times 300000 \end{aligned}$$

این بند با توجه به تورم و کاهش ارزش پول و ناچیز بودن میزان آن، معمولاً اجرا و اعمال نگردیده و میزان حق الوکاله در بیشتر موارد بین طرفین با توافق و تراضی تعیین می شود. میزان حق الوکاله و مالیات مربوط و سهم صندوق حمایت و سهم کانون و کلا در دعاوی مالی که بهای خواسته الزاماً بایستی تقویم شود

#### مرحله بعدی

$$\begin{aligned} \text{(مالیات)} \text{ B} &= 5 \text{ درصد} \times (\text{حق الوکاله}) \times \text{A} = 60 \text{ درصد} \times 6 \text{ درصد} \times \text{خواسته تا یکصد میلیون ریال} \\ \text{(مالیات)} \text{ D} &= 5 \text{ درصد} \times (\text{حق الوکاله}) \times \text{C} = 60 \text{ درصد} \times 4 \text{ درصد} \times \text{خواسته مازاد بر یکصد میلیون ریال تا یک} \\ &\text{میلیارد ریال} \\ \text{(مالیات)} \text{ F} &= 5 \text{ درصد} \times (\text{حق الوکاله}) \times \text{E} = 60 \text{ درصد} \times 3 \text{ درصد} \times \text{خواسته مازاد بر یک میلیارد ریال تا پنج میلیارد} \\ &\text{ریال} \\ \text{(مالیات)} \text{ H} &= 5 \text{ درصد} \times (\text{حق الوکاله}) \times \text{G} = 60 \text{ درصد} \times 2 \text{ درصد} \times \text{خواسته مازاد بر پنج میلیارد ریال تا هر مبلغ} \\ \text{مالیات)} \text{ ریال } \text{N} &= \text{B} + \text{D} + \text{F} + \text{H} \\ \text{(سهم صندوق حمایت)} \text{ ریال } \text{X} &= \text{N} + 2 \\ \text{(سهم کانون و کلا)} \text{ ریال } \text{Y} &= \text{N} + 4 \end{aligned}$$

#### مرحله ی تجدید نظر

در مرحله تجدید نظر، طبق فرمول های ارائه شده عمل می شود، لکن به جای ۶۰ درصد باید رقم ۴۰ درصد لحاظ گردد (ماده ۴ آیین نامه تعرفه حق الوکاله)  
مرحله ی فرجام و دیوان عالی کشور  
در مرحله فرجام و دیوان عالی کشور، میزان حق الوکاله وکیل در دعاوی مالی معادل ۲۰ درصد کل حق الوکاله مقرر خواهد بود.

(مالیات و کالت مرحله فرجام) ریال  $Z=5$  درصد  $\times 20$  درصد  $\times$  رقم کل حق الوکاله

(سهم صندوق حمایت) ریال  $Z + 2 = K$

(سهم کانون وکلا) ریال  $Z \div 4 = M$

### مرحله ی اجرای احکام

میزان حق الوکاله مرحله اجرای احکام در خصوص اجرائیه های صادره از دادگاه و شعب اجرای ثبت حداکثر ۲ درصد محکوم به یا مورد اجرا می باشد.

(مالیات) ریال  $P=5$  درصد  $\times 2$  درصد  $\times$  رقم محکوم به

که  $1/2$  مبلغ  $P$  ریال سهم صندوق حمایت و  $1/4$  آن سهم کانون وکلا خواهد بود.

۱- تذکر مهم: توجه داشته باشند که در مرحله بدوی نباید به ازای کل حق الوکاله، تمبر و کالت ( تمبر مالیات) روی برگ و کلت نامه الصاق و ابطال شود بلکه ۶۰ درصد آن به مرحله نخستین و ۴۰ درصد بقیه به مرحله تجدید نظر تعلق می گیرد.

۲- طبق بند د ماده ۳ آیین نامه تعرفه حق الوکاله، حداکثر میزان حق الوکاله و کیل در دعاوی مالی  $200/000/000$  ریال ( دویست میلیون ریال) است. بنابراین در دعاوی مالی با بهای خواسته بیش از  $6/900/000/000/000$  ریال (شش میلیارد و نهصد میلیون ریال) که با توجه به مقررات آیین نامه و فرمول های داده شده ممکن است حق الوکاله زاید بر دویست میلیون ریال محاسبه شود تمبر مالیات حق الوکاله و نیز سهم صندوق حمایت و سهم کانون، بایستی حداکثر بر اساس دویست میلیون ریال حق الوکاله پرداخت و نأدیه گردد نه بیشتر.

۳- در صورتی که پس از ابطال تمبر و کالت، تعقیب دعوی در همان پرونده به وکیل دیگری واگذار شود، وکیل جدید مکلف به ابطال تمبر روی و کالت نامه مربوط نخواهند بود.

۴- چنان چه در جریان دادرسی موکل فوت یا محجور شود، وکالت مرتفع می شود و در صورتی که وکیل با وکالت جدید از طرف جانشینان متوفی و یا نماینده قانونی محجور دادرسی را تعقیب نماید، مکلف به ابطال تمبر جدید مالیاتی نمی باشد.

۵- طبق قانون حمایت قضایی از بسیج مصوب ۱۳۷۱ و نیز قانون حمایت قضایی کارکنان دولت و پرسنل نیروهای مسلح مصوب ۱۳۷۶ و آیین نامه اجرایی آن، در مواردی که از وکلای دادگستری به عنوان وکیل و یا نماینده قضایی و حقوقی در طرح و اقامه دعوی و یا تعقیب و دفاع از آنان استفاده می شود، نیازی به ابطال تمبر مالیاتی نیست.

۶- ابطال تمبر مالیاتی حق الوکاله دفاع از دعاوی جلب شخص ثالث، تقابل، ورود شخص ثالث، اعتراض شخص ثالث معادل نصف میزان مقرر است.

۷- ابطال تمبر وکالتی در دادرسیها، نصف میزان مقرر بود و چنان چه وکیل دعوی را در دادگاه نیز تعقیب نماید

علاوه بر حق الوکاله مرحله داندسرا، حق الوکاله مرحله بدوی نیز به او تعلق گرفته و در هر مرحله تمبر مالیاتی و کالت را بایستی ابطال نماید.

۸- وکلای موضوع ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه نیز مکلف به رعایت مقررات این آیین نامه می باشند. اما فقط مالیات حق الوکاله مقرر را می پردازند و وجهی بابت صندوق حمایت کانون و سهم کانون و کلا از آنان اخذ نمی شود.

۹- وکلای معاضدتی باید با موکل و کالتنامه و قرارداد حق الوکاله تنظیم نمایند، اما ابطال تمبر مالیاتی روی و کالتنامه آنان لزومی ندارد و در مورد وکلای تسخیری تنظیم و کالتنامه و ابطال تمبر مالیاتی ضروری نمی باشد.

۱۰- به موجب ماده ۸۰ آیین نامه قانون وکالت مصوب ۱۳۱۶/۳/۱۹ شرکت وکلای دادگستری در مدعی به ممنوع می باشد و برای متخلف محکومیت انتظامی از درجه چهار به بالا در نظر گرفته شده است.

۱۱- وکالت به عزل موکل، استعفای وکیل، موت یا جنون موکل یا وکیل مرتفع و زایل می شود.

۱۲- چنانچه چند نفر به طور مجتمعاً وکیل باشند به موت یکی از آنان وکالت وکلای دیگر نیز باطل می شود. اما در صورتی که وکالت به نحو انفرادی یا به صورت مجتمعاً، منفرداً باشد به نظر می رسد با فوت یکی از آنان وکالت وکیل یا وکلای دیگر به قوت و اعتبار خود باقی باشد.

۱۳- تا زمانی که عزل وکیل توسط موکل به اطلاع او نرسیده اقدامات او در حدود وکالت صحیح است.

۱۴- وکلا نباید بعد از استعفا از وکالت یا معزول شدن از طرف موکل و یا انقضای وکالت به جهتی از جهات، وکالت طرف مقابل یا اشخاص ثالث را در آن موضوع، بر علیه موکل سابق خود یا قائم مقام قانونی او قبول نمایند.

۱۵- تمام مواردی که در مورد الصاق و ابطال تمبر روی وکالت نامه وکلا، توسط دایره فروش تمبر دادگستری معادل ۵ درصد حق الوکاله بابت مالیات دریافت می شود، لازم به ذکر است که این ۵ درصد به صورت علی الحساب بوده و بقیه مالیات بر درآمد وکلای دادگستری طبق مقررات قانون مالیات های مستقیم و با در نظر گرفتن میزان معافیت سالانه، توسط سازمان امور مالیاتی کشور محاسبه و از وکلا دریافت می گردد.

۱۶- وکالت های تفویضی از طرف وزارتخانه ها و مؤسسات و شرکت های دولتی، شهرداری ها و مؤسسات وابسته به دولت به وکلای دادگستری، لزومی به الصاق و ابطال تمبر مالیات روی وکالت نامه وکیل ندارد.

# تبدیل مجازات و چالش‌های آن در نظام حقوقی ایران

سید علی موسوی بایگی ■

## چکیده

قسمت اخیر ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ به نهادی اشاره نموده که بر اساس آن در شرایطی خاص، قضاوت در مقام ایفای نقش موثرتر در نظام عدالت کیفری، حق تبدیل مجازات مقرر قانونی به مجازات مناسب‌تر به حل متهم را دارند.

اما این نهاد علی‌رغم اهمیت فوق‌العاده آن در برابر اصل قانونی بودن جرم و مجازات از یکسو و حقوق و آزادی‌های متهم از سوی دیگر با توجه کمی در آثار حقوقی و نیز تقنینی از بعد چالش‌های آن روبرو گردیده است. همچنین هیچ‌گونه مقررات و آیین‌نامه منسجم و متمرکز در این باره وجود ندارد و عملاً هر یک از قضاوت به شیوه و سنگ محک خود، این امر را اجرا می‌کنند. چالش‌های اجرای این امر و چگونگی اعمال صحیح آن از بعد کیفیت و کمیت از دو بعد قانون‌گذاری و جرم‌شناختی و عوامل مؤثر در آن در این مقاله مورد بررسی و تحلیل واقع گشته است.

## مقدمه

اندیشه لزوم تعدیل مجازات‌ها با توجه به مجرمین مختلف برای اولین بار با مکتب اصالت سودمندی و خصوصاً کتاب جرایم و مجازات‌های سزار بکارنای ایتالیایی در سال ۱۷۶۴ مطرح و با مباحثی تکمیلی هم‌چون تشکیل پرونده شخصیت توسط مکتب دفاع اجتماعی جدید به عنوان اصلی مستحکم در حقوق جزا تثبیت شد. با این توضیح که مجرمی که مرتکب جرمی می‌شود و تحقیقات مقدماتی و صدور قرار مجرمیت و بعد کیفرخواست را پشت سر می‌گذارد، با توجه به بزه ارتکاب یافته به دادگاه صالح هدایت می‌شود، نا‌دگاه به بررسی عمل او و میزان کیفری که باید تحمل کند بپردازد. در دادگاه چنانچه مقتضیات صدور حکم بر مجازات موجود باشد و اشکالی بر مسائل عنوان شده وارد نگردد حکم کیفر صادر می‌شود. ولی گاهی قاضی در صدور حکم با عللی برخورد می‌کند که تخفیف یا تشدید مجازات را در راستای اجرای اصل مهم تناسب بین جرم و مجازات و هم‌چنین فردی کردن مجازات می‌طلبد.

■ وکیل پایه یک دادگستری - کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی



در ایران تبدیل مجازات های تعزیری در تبصره ۱۷ قانون برنامه اول توسعه اقتصادی پیش بینی شده بود و قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ در ماده ۲۲ با حذف محدودیت های تبصره ۱۷ به طور موسع تبدیل مجازات را به مجازات مناسب تر به حال متهم در کلیه مجازات های تعزیری یا بازدارنده وارد کرد و به این ترتیب ماهیت مجازات را تغییر داد. حال سوالی که در تحقیق حاضر در پی بررسی آن هستیم این است که به واقع، مجازات مناسب چیست و چه آیت های نشان گر مناسب بودن یک مجازات اند؟

آیا ممکن است بعضاً تشدید مجازات مجرم با توجیهانی جرم شناسی، مجازاتی مناسب برای مجرم تلقی گردد؟ مجازات مناسب از زاویه چه کسی ملاک برای صدور حکم است و در نهایت معیارهای تعیین مجازات مناسب برای مجرم چیست؟

آیا دادگاه در مورد تبدیل مجازات باید نظر متهم را استفسار کند و مجازات مناسب به حال متهم را در نظر گیرد؟ که می دانیم مجازات ها جهت تداوم نظم اجتماعی است و نمی توان انتخاب آن ها را در اختیار متهم گذاشت و این امر تعارض آشکار با اهداف نظام عدالت کیفری دارد.

آیا ملاک احراز و تشخیص مجازات مناسب، فرد دادرسی است که با احراز مجازات مناسب برای متهم مجازات را با مجازات اصلی جای گزین و تبدیل سازد؟ چه عواملی منور ذهن قاضی در این تشخیص مهم می باشند؟ در این راستا مطالب را در ۲ بخش اصلی طبقه بندی می کنیم. بخش اول از دیدگاهی قانونی و با بررسی مواد و بخش دوم با تفصیل به مراتب پیش تر با یک رویکرد جرم شناسی و کیفرشناختی. در پایان نیز نتیجه گیری کوتاهی با رویکرد انتقادی - پیشنهادی بیان می گردد.

## بخش اول: تبدیل مجازات و رویکرد قانونی

### مبحث اول: سابقه قانونی تبدیل مجازات

اصولاً تا پیش از تصویب قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، بحث تبدیل مجازات در قوانین جزایی عمومی ایران جایی نداشت. البته در برخی قوانین خاص و فرعی با قلمرو محدود به این امر پرداخته شده بود. چنان که ماده ۵۶ قانون پستی (مصوب ۱۵ رمضان ۱۳۳۳ ه ق - ۵ مرداد ۱۲۹۴ ه ش) مقرر می داشت «در تمام مواردی که ذکر شد (موارد مندرج در قانون مذکور) به رضایت مقصر و تصویب محکمه ممکن است هر یک روز حبس به یک تومان تبدیل شود». به شکلی محدود در قوانین جزایی قبل از انقلاب هم در ماده ۴۵ قانون مجازات آزمایشی با تبدیل مواجه بودیم.

ماده ۴ مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب یکم مرداد ۱۳۳۷ نیز مقرر می داشت «حبس در امور خلافی مطلق و هم چنین حبسی که مدت آن دو ماه یا کم تر باشد قابل تبدیل به جزای نقدی است، مگر این که در قانون تبدیل حبس به جزای نقدی منع شده باشد دادگاه می تواند به اختلاف موارد از قرار روزی ده تا پانصد ریال تبدیل به جزای نقدی نماید». همان طور که قبلاً گفته شد مهم ترین اجزای قانونی در این زمینه، بعد از انقلاب را بایستی متوجه بند ۱ تبصره ۱۷ قانون برنامه اول توسعه دانست<sup>۱</sup> که علت آن را باید اولاً

۱- بند ۱ تبصره ۱۷ قانون برنامه اول توسعه در هر مورد که در قوانین حداکثر مجازات کم تر از ۹۱ روز حبس و یا مجازات تعزیری موضوع تخلفات زندگی باشد از این پس به جای حبس یا آن مجازات تعزیری، حکم به جزای نقدی از هفتاد هزار و یک ریال تا یک میلیون ریال داده خواهد شد و هر گاه حداکثر مجازات بیش از ۹۱ روز حبس و حداقل آن کم تر از این باشد، دادگاه مخیر است که حکم به حبس به بیش از سه ماه حبس یا جزای نقدی از هفتاد هزار و یک ریال تا سه میلیون ریال بدهد. در صورتی که در مورد فوق حبس یا سایر محکومیت های تعزیری موضوع تخلفات زندگی یا جزای نقدی باشد و به جای حبس یا آن مجازات تعزیری جزای نقدی مورد حکم قرار گیرد، هر دو جزای نقدی با هم جمع خواهد شد.

در فشار آن دسته از روحانیونی که در تعزیرات معتقد به استقلال عمل حاکم هستند و ثاباً در نوعی تلقی از این مجازات‌ها با اعمال سیاست جنایی مبتنی بر تخلیه زنان‌ها و احتمالاً افزایش درآمد دولت از نظر تبدیل مجازات‌ها به خصوص به جزای نقدی دانست. بند ۴ ماده ۴۸۴ قانون آیین دادرسی کیفری نیز به تبدیل اشاره می‌کند و در نهایت این که به تجویز ماده ۳ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران (مصوب مرداد ۱۳۷۱) دادگاه‌های نظامی نیز می‌توانند با توجه به مراتب جرم، امکانات خاصی یا سایر اوضاع و احوال مجازات قانونی را به مجازات‌های تعزیری دیگری تبدیل نمایند. از این رو جهات تبدیل در این قانون از آن چه در قانون مجازات اسلامی آمده گسترده‌تر و دست قاضی دادگاه نظامی در تبدیل مجازات‌ها بازتر می‌باشد که فلسفه و سیاست جزایی خاص حاکم بر دادگاه نظامی را می‌توان دلیل عمده این امر دانست.

## مبحث دوم: تبدیل مجازات در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰

### قسمت اول: تعریف و ماهیت

ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ علاوه بر تخفیف مجازات به دادگاه اجازه داده است تا با احراز کیفیت مخفف مندرج در ماده، مجازات تعزیری و یا بازدارنده را به مجازات از نوع دیگر (که نشان دهنده تغییر ماهیتی نوع مجازات و نه از نظر میزان و شکلی است) تبدیل کند که مناسب‌تر به حال محکوم علیه باشد. جهات مذکور عبارت‌اند از موارد ذیل که قانون، قاضی را با احراز آن مخیر نموده است.

- ۱- گذشت شاکی یا مدعی خصوصی
  - ۲- اظهارات و راهنمایی‌های متهم که در شناختن شرکاء و معاونین جرم و یا کشف اشیایی که از جرم تحصیل شده است مؤثر باشد.
  - ۳- اوضاع و احوال خاصی که متهم تحت تأثیر آن‌ها مرتکب جرم شده است. از قبیل رفتار و گفتار تحریک آمیز مجنی علیه یا وجود انگیزه شرافت مندانه در ارتکاب جرم
  - ۴- اعلام متهم قبل از تعقیب و یا اقرار او در مرحله تحقیق که مؤثر در کشف جرم باشد.
  - ۵- وضع خاص متهم و یا سابقه او
  - ۶- اقدام و یا کوشش متهم به منظور تخفیف اثرات جرم و جبران زیان ناشی از آن
- سوالی که ممکن است در این جا مطرح شود این است که آیا این ماده نظر به بحث تبدیل تخفیفی صرف دارد یا این که در مواردی قضات حق تبدیل مجازات به مجازات شدیدتر را با توجه مناسب‌تر بودن به حال متهم و بالفرض اصلاح او دارا می‌باشند؟

در پاسخ به سوال فوق می‌بایست گفته شود که اولاً جمله مناسب‌تر به حال متهم را می‌بایست نوعی نگرش در تخفیف مجازات دانست. هم چنین عنوان فصل دوم از باب دوم قانون مجازات اسلامی (محل بحث حاضر) تحت عنوان تخفیف مجازات را می‌بایست اماره‌ای بر این امر دانست که اختیار قضات در این خصوص تا حدی است که در مجموع امر، مجازات جایگزین برای متهم مناسب‌تر و آسان باشد و شامل مواردی که مجازات مورد نظر دادگاه موقعیت متهم را تشدید نمی‌شود<sup>۲</sup>. به این امر روح مثبت حاکم در اعمال مندرج در ماده را نیز می‌بایست افزود که نوعاً اعمالی در خور تشویق یا حداقل تسامح و تخفیف می‌باشند. لذا تبدیل در مقام تشدید را

۲- رضائوریها، زمینه حقوق جرای عمومی، ص ۲۲۹

باید مختص به مواردی دانست که در قانون به همین عنوان تصریح شده باشد. به عنوان مثال می توان به قسمت اخیر ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی اشاره کرد که تبدیل کیفر تمیمی مندرج در ماده ۱۹ قانون موصوف ( اجبار به اقامت یا منع اقامت در نقاط معین ) را به جزای نقدی به پیشنهاد دادرسی مجری حکم و تصمیم دادگاه تجویز نموده است که تبدیلی در مقام تشدید است. اما موضوع بحث حاضر تبدیل تخفیفی در راستای سیاست کلی ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی است.

### قسمت دوم: حدود اعمال قاعده

به طور کلی باید گفت ظاهر ماده ۲۲ حکایت از آن دارد که دادگاه می تواند هر مجازات تعزیری یا بازدارنده را به مجازات از نوع دیگر تبدیل نماید. مجازات شلاق را به جزای نقدی، حبس را به شلاق و همین طور سایر مجازات ها را به نوع دیگر، مشروط بر این که مجازات جایگزین اخف از مجازات اصلی باشد. اما در این خصوص بایستی قائل به تقییداتی شد. نکته اول عبارت ( می تواند ) در متن ماده است که می بایست به اختصار توضیح داده شود که در این مورد و سایر مواردی از این قبیل نباید این برداشت شود که مقنن امر را به سلیقه شخصی و دل خواه قضات واگذار نموده است که این امر خلاف آشکار ملاحظات تقنینی و کیفرشناسی است. بلکه قانون گذار در راستای اجرا و اعمال اصل فردی کردن مجازات ها به نوعی با استمداد از قضات، از ایشان خواسته که با بررسی موردی که خود مقنن از آن ناتوان است جهات تبدیل را احراز و نسبت به این امر اقدام نمایند و در واقع در پشت این اختیار نوعی انتظار مبتنی بر اجبار مقنن نهفته است. نکته دوم تصریح به مجازات های تعزیری و بازدارنده و خروج مجازات های حدودی، قصاص و دیات از شمول حکم ماده مذکور است.

ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی، مجازات تعزیری را به این شکل تعریف نموده است: تعزیر، تادیب و یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و به نظر حاکم واگذار شده است از قبیل حبس و جزای نقدی و شلاق که میزان شلاق بایستی از مقدار حد کم تر باشد.

اما ماده ۱۷ قانون مذکور نیز پیرامون مجازات بازدارنده مقرر می دارد: مجازات بازدارنده، تادیب یا عقوبتی است که از طرف حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع در قبال تخلف از مقررات و نظامات حکومتی تعیین می گردد. از قبیل حبس، و جزای نقدی و شلاق که میزان شلاق بایستی از مقدار حد کمتر باشد. در قسمت های بعد به تفصیل، پیرامون انواع مجازات ها و آثار و مختصات هر یک بحث خواهد شد.

نکته سوم که در این خصوص حایز اهمیت می باشد رعایت مقررات بند ۱ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۸۷/۱۲/۲۸ مجلس شورای اسلامی است. در سال ۱۳۷۵ نیز، تبصره ماده ۲۱۸ قانون مجازات اسلامی در مورد قتل غیر عمدی ناشی از تخلفات رانندگی، تبدیل حبس را به جزای نقدی، از شمول ضوابط مربوط به تبدیل مجازات ها مستثنی نمود. ضمناً بر تداوم ضوابط قانونی مربوط به تبدیل مجازات ها صحه گذاشت.<sup>۲</sup>

بنابراین بر مقررات تبدیل مجازات ( موضوع ماده ۲۲ ق.م.ا ) قانوناً محدودیت هایی در سال ۱۳۷۵ مقرر گردیده که بر مبنای قاعده ( قانون لاحق ناسخ قانون سابق است ) تبدیل حبس به جزای نقدی تابع بند ۱ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۸۷/۱۲/۲۸ به شرح ذیل می باشد:

۲- اهرج گلپوزیان، بایسته های حقوق جزای عمومی، ص ۲۵۰



مثلاً بزه کار را معذور ( عنرهای قانونی ) شناخته باشد، هیچ چیز مانع از آن نیست که دادگاه مجازات مخفف را به مجازات از نوع دیگر تبدیل نموده و یا آن را معلق سازد.

## بخش دوم: تبدیل مجازات و رویکرد جرم‌شناختی

### مبحث اول: معیار مجازات مناسب

قبلاً گفته شد که دادرس در مجازات‌های تعزیری و بازدارنده می‌تواند با احراز جهات ماده ۲۲ ق.م.ا. مجازات اصلی را به مجازات مناسب‌تر به حال متهم تبدیل نماید.

حال سوالی که در این بخش در پی یافتن پاسخی مناسب و در خور برای آن هستیم این است که به وقوع مجازات مناسب چیست؟ مجازات مناسب از زاویه چه کسی ملاک برای صدور حکم است و در نهایت معیارهای تعیین مجازات مناسب برای مجرم چیست؟

از یک سو ممکن است گفته شود که دادگاه در مورد تبدیل مجازات نظر متهم را استفسار کند و مجازات مناسب به حال متهم را در نظر گیرد. این مسأله اگرچه از نظر عملی امکان‌پذیر است و احتمال دقت دادگاه در این زمینه وجود دارد. اما می‌دانیم که مجازات‌ها جهت تداوم نظم اجتماعی است و نمی‌توان انتخاب آن‌ها را در اختیار متهم گذاشت، با این توضیح اضافی که علم جرم‌شناسی نیز در مسأله درمان مجرمیت و مجرمان، چندان موافقتی با این موضوع که انتخاب درمان را به عهده مجرم بگذاریم ندارد و مسلماً هیچ سیستم عدالت کیفری نیز بر نمی‌تابد که مجرم خود قاضی عمل خود باشد. پس نقش دستگاه قضا که نماد اعمال اراده سرکوب‌گر جامعه و نظم عمومی در برابر مجرمان است چه می‌شود؟ در سوی دیگر ممکن است عده‌ای دیگر قایل به این نظر باشند که ملاک احراز و تشخیص مجازات مناسب فرد دادرس است که با احراز مجازات مناسب برای متهم مجازات را با مجازات اصلی جای‌گزین و مبدل سازد. لازم به یادآوری می‌باشد که قبلاً استدلال شد که در این خصوص دادرس فقط حق تبدیلی را دارد که موافق شرایط بهتر و اسهل برای متهم باشد و حق تبدیلی در مقام تشدید را با این توجیه که برای درمان متهم مناسب‌تر است را نخواهد داشت.

اما پذیرش مطلق این نظر هم که دادرس به صرف سلیقه شخصی خود و بدون در نظر گرفتن سایر عوامل ( که بدان پراخته خواهد شد ) اقدام به اصدار حکم نماید با انتقاداتی روبرو است. خصوصاً با توجه به اختیار وسیعی که در تبدیل مجازات از سوی قانون گذار به وی تفویض گردیده است اولین ایراد در این زمینه تناقض با اصل قانونی بودن جرم و مجازات در نتیجه سهو قاضی در تمیز مجازات مناسب تبدیلی و به خطر افتادن حقوق متهم می‌باشد. از سوی دیگر این احتمال ولو به شکل محدود وجود دارد که تفویض این اختیار وسیع به قضات دستاویز اعمال غرض ورزیها، تصفیه حساب‌ها و ... گردد و حقوق متهم در معرض تضییع واقع گردد. آن هم تنها از راه اعمال ماده‌ای که در جهت تخفیف و تسهیل اوضاع وی وضع گردیده است. پس به نظر می‌رسد پاسخ صحیح سؤالات مارالذکر را باید به تفصیل و تفصیل بیان کرد. بدین صورت که مسلماً مرجع احراز این مجازات مناسب‌تر دادرس است و هم‌او است که به عنوان نماینده قوه حاکمه به معنای عام می‌بایست تصمیم‌گیرنده نهایی باشد، اما نه به طور مطلق و به صرف سلیقه شخصی. یعنی لحظه‌ای تفکر کرده و با مشاهده ظاهر متهم و پرونده در زمانی آتی احراز مجازات مناسب‌تر نماید. پس می‌بایست دادرس در این میان عواملی چند را در نظر داشته باشد و بهتر سخن آن که عواملی چند موثر در احراز مجازات مناسب توسط دادرس می‌باشند. این عوامل را در ۴ دسته یا چهار وصف طبقه‌بندی نموده و

پیرامون هریک توضیحی مختصر می‌آزاییم. عوامل مورد بحث عبارت‌اند از:

۱. اوصاف مجازات
۲. اوصاف جرم ارتكابی
۳. اوصاف مجرم
۴. اوصاف دستگاه قضایی

**قسمت اول — اوصاف مجازات:** منظور از بحث حاضر این است که بایستی ابتدا به این امر پرداخته شود که مجازات اصلی و قانونی منطبق با عمل متهم چیست و چه اوصاف و کیفیات و کمیاتی دارد و سپس آن را با مجازات جای‌گزین مدنظر مقایسه کرده و ببینیم که اثر هر کدام در تحقق خوست ما مبنی بر اعمال سیاست کیفری مناسب چه اندازه و چگونه است. پس ضروری است که تاملی بر ۳ مجازات اصلی مندرج در قانون مجازات اسلامی ذیل عنوان مجازات‌های تعزیری و بازدارنده داشته باشیم.<sup>۸</sup>

**الف) شلاق:** مجازات بدنی شدیدی که موجد درد و رنج بر مجرم است و به نوعی انتقامی است که از وقوع جرم به زیان دیدگان وارد شده است.<sup>۹</sup> اما بدیهی است که با توجه به هدف مجازات که اصلاح و تربیت مجرم است نباید با آزار بدنی که موجد واکنش اشد بزه‌کار است وی را شکسته و تحقیر کرده و حس انتقام را در او ایجاد نمود.

**ب) زندان:** روشی قدیمی در مبارزه علیه مجرمان به اشکال مختلف که برای خود موافقان و مخالفان فراوانی دارد و شاید اصلی‌ترین بحث تبدیل مجازات در نظام کیفری حول همین مجازات و تبدیل آن می‌گردد. متأسفانه، گرایش رایج در نظام‌های حقوقی کنونی بیشتر به زندان افکندن افراد است. آن هم برای زمان‌های طولانی و نه حتی تحت یک شرایط انسانی کافی و مناسب. در چنین موقعیتی تشویق برای به کارگیری روش‌های جای‌گزین اهمیت حیاتی دارد. خلاصه سخن اینکه مخالفین این امر ۲ دسته‌اند. اول عده‌ای که به خصوص در جرایم مهم به مجازات اعدام و اجرای بی‌چون و چرا آن و مجازات بدنی مانند شلاق معتقدند. دوم کسانی که اعمال اقدامات تأمینی - تربیتی را برای اصلاح و باز اجتماعی شدن مجرمان کافی می‌دانند. به خصوص هر دو گروه از مخارج زیاد زندان برای نگهداری مجرمان به عنوان دلیلی علیه آن استفاده می‌کنند. اما موافقان که زندان را محل تادیب و اصلاح مجرم حتی مجرمین خطرناک می‌دانند به آمار و ارقام و نتایج مفید آن استناد می‌کنند و این گروه تنها در زمینه رژیم‌های زندان به خصوص زندان‌های کوتاه مدت و بلند مدت اختلاف دارند.<sup>۱۰</sup> در برابر، مجازات جای‌گزین زندان امکان بازگشت مجرم به کار و سرپرستی و حمایت خانواده را فراهم کرده و برای خانواده وی و به تبع آن عموم مردم سودمندی دارد. هم چنین فرصتی که برای جبران به وی داده شده منجر به جلوگیری از تکرار جرم می‌شود و در مقابل آن جسورتر شدن مجرمی که راهی زندان شده است.

**ج) جزای نقدی، مصادره، ضبط و توقیف اموال:** مزیت این کیفر که به عنوان اصلی‌ترین کیفر جای‌گزین از آن یاد می‌شود سرعت و سهولت استیفاء و سادگی اجرا از یک سو و دوری از فساد انگیزی و در کنار آن جلوگیری

۸- برای مشخسه تعریف مجازات تعزیری و بازدارنده در قانون مجازات اسلامی ن. ک. صص ۱۰-۹

۹- رضا نورپناه، زمینه‌ی حقوق جزای عمومی، ص ۴۱۲، و برای مطالعه بیشتر در این زمینه، رک. کیفرشناسی، دکتر جاوید صالحی، صفحه ۸۹ به بعد

۱۰- رضا نورپناه، منبع پیشین، ص ۴۱۲

از تراکم زندانیان و مخارج و فسادهای تبعی ناشی از آن به خصوص در حبس های کوتاه مدت می باشد. اما خلاصه این که مخالفان این کیفر معتقدند این کیفر مرفهان و ثروتمندان را مغرور و ترغیب به ارتکاب جرم می کند و در سوی دیگر موجب تضعیف فقرا و مایوس شدن آن ها از اجرای عدالت است و در نهایت این که موجب تبعیض اجرای عدالت در عمل و نتیجه می گردد.

**د) مجازات های ممنوعیت از اشتغال به کسب یا شغل یا حرفه:** مجازات ممنوعیت شغلی مقاصد گوناگون را تعقیب می کند. هدف مهم از ممنوعیت شغلی پیش گیری از تکرار جرم است که با برکنار ساختن بعض اشخاص از مشاغلی که فعالیت مجرمانه آنها را تسهیل می کند بیش از همه به اقدام تامینی شباهت دارد که از این رو همان طور که قبلاً گفته شد تبدیل این نوع مجازات بدلیل ذات آن که فضا و مقدمه وقوع جرم بوده به هیچ وجه موافق مصالح نظام کیفری نیست. اما گاهی بدون آن که ارتباط آشکاری میان شغل یا حرفه ممنوعه و جرم ارتكابی دیده شود حکم ممنوعیت کاملاً جنبه ارضایی و آزاردهنده یا کیفری پیدا می کند.

**قسمت دوم - اوصاف جرم:** حقوق دانان جرم را در معنی اخص عملی دانسته اند که قانون آن را از طریق تعیین کیفر منع کرده باشد<sup>۱۱</sup> و اما در مفهومی عام می توان جرم را فعل یا ترک فعل معاینه یا هنجار اجتماعی تعریف کرد که در قانون برای آن مجازات در نظر گرفته شده است. و از این حیث و از این مفهوم تمامی جرایم در یک سطح می باشند.

اما سخنی که در این قسمت در پی بیان آن می باشیم این است که اجرای مجازات پیش بینی شده در هریک از جرایم به طور دقیق چقدر اهمیت دارد؟ اصولاً در جوامع مردم سالار جرم توجه عموم را به شدت به خود جلب می کند و تصمیم هایی که در مورد مجازات مجرمان اعمال می شود، اغلب به شدت سیاسی است. بنابراین، نگرش سیاست مداران و فضای سیاسی حاکم (به عنوان مثال جو کشور بعد از یک انقلاب مردمی را فرض نمایید)، در رواج و آرایه مجازات های جایگزین مناسب و به نتیجه رساندن موفقیت آمیز آنها، اهمیت بسیاری دارد. نگرش عمومی نسبت به شیوه های جایگزین مجازات ها به خصوص زندان در کشورهای مختلف بسیار متفاوت است. در برخی کشورها نسبت به چنین شیوه هایی حمایت قابل توجهی دیده می شود. ولی در بسیاری از کشورهای دیگر با بدبینی به این موضوع می نگرند.<sup>۱۲</sup>

برای پاسخ به این امر باید به چند سوال پاسخ داد. نخست این که از آن جا که جرم در ماهیت رفتاری است ناقض هنجارهای عمومی جامعه و زندگی اجتماعی باید دید درجه و میزان این ضد هنجاریت در عمل ارتكابی چقدر است. پاسخ به این سوال از این سو اهمیت دارد که بالطبع شدت این امر نشان گر این است که ارتكاب عمل مستلزم برخورد شدیدتر در راستای جلوگیری از شیوع و تکرار آن جرم در جامعه و در راستای هدف ارضای شخصی و عمومی مجازات است. توضیح آن که عرف و افکار عمومی جامعه از برخی جرایم به شدت آزرده شده و از دستگاه حکومتی به طور عام و دستگاه قضایی به طور خاص توقع برخوردی قاطع دارد. حال این توقع در یک بخش نوعی است و نسبت به تمام مرتکبین آن جرم مساوی است و گاه در بخش دیگری نسبت به اوضاع متفاوت مجرم با ضابطه ای شخصی در افراد جامعه ایجاد می شود.

۱۱- جعفر لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۱۹۱، ش ۱۵۱۴

۱۲- محمد رضا گودرزی و نیلا مقناتی، کیفر شناسی نوین یا کیفرهای اجتماعی، ص ۴۹



از مقدمات فوق برآنیم تا این نتیجه را از بحث حاضر استنباط نماییم که در این دسته از جرایم مسلماً دست قاضی برای تبدیل مجازات کم تر باز است و این فشار افکار جامعه نوعی اجبار در اجرای دقیق مجازات قانونی را برای وی ایجاد می کند. تصور باز خورد جامعه در برابر شنیدن وضع مجازات تبدیلی برای یک مفسد اقتصادی بزرگ آیا چیزی جز ناامیدی عمومی از قدرت دستگاه قضایی است. این امر به تدریج منجر به یک رویه قضایی در عدم تبدیل این دسته از مجازات (با اوصاف اجتماعی که ذکر شد) می شود. می توان در مرحله بعدی مجازات جرایمی هم چون سرقت، کلاه برداری، ارتشاء و اختلاس و ... را نیز در این زمره از جرایم و مجازات ها دانست. اشاره های مختلف قانون نسبت به عدم امکان تسامح در این قبیل جرایم (من جمله عدم امکان تعلیق مجازات) از این روی کرد و فلسفه ناشی می شود.

اما در سوی دیگر جرایمی می باشند که به دلیل ضعف قدرت تحریک احساس عمومی جامعه در نتیجه ارتکاب شان و یا به دلیل جنبه های شخصی و نه نوعی، باعث می شود که قضات اختیارات فراوانی در تبدیل مجازات آن داشته و در این راستا اقدام نمایند. شاید بتوان جرایمی که سابق تحت عنوان خلاف یا جنحه های خفیف یاد می شد را تحت این عنوان دانست. در واقع نیز باید گفت در جایی که مجازات ها در بخش عمده ای از هدف خود در پی اتمام جامعه از تشویش ناشی از رفتار خلاف نظم عمومی و هنجار می باشند، دیگر در چنین مواردی ضرورتی برای اجرای عینی مجازات مقرر قانونی نیست. سخنی گزاف نیست اگر گفته شود اوج هنر قاضی در تبدیل مجازات را در این موارد است. مسلماً عمد یا غیر عاملانه بودن عمل ارتکابی ملاکی قوی در نوع این نگرش جامعه می باشد. چرا امروزه سخن از اجرای اعدام به در موارد حد رجم است؟ فارغ از عدم تفاوت نهایی ناشی از این تبدیل در سرنوشت محکوم علیه، آیا می توان دلیلی جز عدم اقبال و رضایت عموم جامعه از اجرای این گونه شدید و زجرآور مجازات یافت که دستگاه قضا را این گونه بر آن داشته که نظر به مجازات مناسب تر داشته باشد و چرا امروزه هنگامی که افراد به یاد می آورند که در گذشته ای نه چندان دور برخی تنها به خاطر نگهداری یک دستگاه ویدئو در خانه سالها به حبس محکوم می شدند، لبخند بر لبان شان می نشیند. آیا دلیلی جز دیدگاه عمومی جامعه در گذشته و حال نسبت به این امر وجود دارد؟ نمونه آن نیز در حال حاضر متروک گشتن عملی قانون منع نصب و استفاده از تجهیزات ماهواره ای است.

اما از زاویه ای دیگر نیز باید گفت شدت جرم و کیفیت خاص آن در ۲ بخش دست قاضی را به صور مستقیم و غیرمستقیم برای تخفیف و تبدیل مجازات می بندد. در بسیاری موارد به طور مستقیم قانون گذار قضات را از این کار منع کرده است که این امر حسب شدت جرم یا حالت خطرناک بالای فرد مجرم مورد حکم مقنن واقع می شود. کما این که قبلاً گفته شد در جرایمی چون سرقت، اختلاس، ارتشاء و کلاهبرداری و ... با وضع قوانین تشدید عام و خاص حکم به عدم امکان تخفیف کم تر از حداقل، عدم امکان تعلیق مجازات، عدم امکان تبدیل قرار بازداشت موقت و ... این حالت دیده می شود.

هم چنین در مواردی نیز این شدت و کیفیت جرم در قانون فاقد وصف و کیفیتی خاص از مجازات است و این تنها نهاد تعقیبی و دادسرا است که با احراز این امر و ضمن قرار مجرمیت و در نهایت کیفرخواست، از دادرس تقاضای مجازات شدید یا اشد را می کند. بدیهی است علی رغم این که این امر الزامی برای قاضی ایجاد نمی کند او را در یک وضعیت بدینی فکری نسبت به مجرم و عمل وی و نوعی عده رغبت درونی پیرامون عدم تبدیل مجازات قانونی وی به مجازات اخف و اسهل قرار می دهد.

## قسمت سوم - اوصاف مجرم :

شاید بتوان مهم ترین بحث تبدیل مجازات را معطوف به اوصاف و ابعاد مختلف مجرمی دانست که قرار است موضوع مجازات واقع گردد. این قسمت را در چند بند مورد تأمل قرار می دهیم.

۱- ابتدا و از بعد نخست باید دید انسانی که هم اکنون مقابل دادرس حاضر و آماده شنیدن حکم مجازات خود است چگونه شخصیتی دارد. تا چه اندازه از ارتکاب عمل مجرمانه خود نادم و پشیمان است و به دنبال آن سعی در جبران آثار سوء عمل خود داشته و دارد؟

هم چنین این که عمل وی عامدانه و با سوءنیت مجرمانه بوده یا در نتیجه یک سهو، خطا یا بی احتیاطی صورت گرفته است و از این رو درجه و میزان حالت خطرناک وی اقتضای چه نوع و میزانی از برخورد کیفری را دارد؟ مسلماً پاسخ به هریک از پرسش های فوق در تشخیص قاضی جهت صدور حکم به مجازات اصلی یا تبدیلی بسیار حایز اهمیت است و صرف نظر از برخوردهای انضباطی احتمالی، طبیعی است که در حالت اخیر دستگاه عدالت کیفری از دادرس تقاضای برخوردی شدید و سرکوب گر با مجرم نداشته و بیش ترین آزادی عمل دادرس در تبدیل مجازات نیز در این موارد است. اعمال این رویکرد و فکر در موارد مختلفی در قانون مجازات اسلامی دیده می شود. قضات را از تعلیق مجازات در جرایم متعدد عمدی منع می کند و صدور حکم آزادی مشروط را منوط به پرداخت ضرر و زیان مدعی خصوصی و متضرر از جرم در حد استطاعت مجرم می داند هم چنین بند ۶ ماده ۲۲ ق.م.ا ( اقدام یا کوشش متهم به منظور تخفیف اثرات جرم و جبران زیان ناشی از آن ) که محل بحث حاضر است و نیز تبصره ۲ ماده ۲۱۹ ق.م.ا<sup>۱۳</sup> که در بحث تصادفات رانندگی صحبت از تخفیف مجازات در مورد کوشش متهم به منظور تخفیف اثرات جرم و جبران زیان ناشی از آن می کند.

۲- بحث دیگر حالت سابقه متهم است که بسیار حایز اهمیت است. خلاصه این که مجرمی که برای بار اول حتی در نتیجه یک عمل عامدانه راهی دادگاه شده است، مسلماً استحقاق بیشتری برای برخورد رثوفانه و مناسب توسط دستگاه قضا دارا می باشد تا فردی که با سوابق متعدد و پرونده ای سرشار از انواع جرایم راهی دادگاه شده است. برای فرد اول ممکن است یک مجازات منسب، تخفیفی یا تعلیقی و یا تبدیلی که کاملاً با توجه به اوضاع او ( و نه رأفت صرف و بی حد و مرز که منجر به تجری وی گردد ) صادر شده باشد، می تواند تنزیلی در راه اصلاح وی و عدم ارتکاب تکرار جرم باشد. آیا برآستی به عنوان مثال اجرای مجازات حبس برای این فرد اثری جز هم نشینی و رفاقت با مجرمینی سابقه دار و آموختن هزار نا آموخته دارد؟ اما در سوی دیگر مسأله فرد دوم که سوابق اش گویای حالت خطرناک بالای وی می بایست موضوع مجازات شدید واقع شود و هرگونه تخفیف و رأفت براین فرد « ستم کاری بود بر گوسفندان »!

می توان وضع نهاد آزادی مشروط در ق.م.ا برای مجرمی که برای بار اول محکوم به مجازات حبس شده است را نوعی از این نگرش دانست. چه اینکه اگر همین مجرم برای بار دوم محکوم به حبس شده باشد هرچه در زندان از خود حسن اخلاق و اصلاح نشان دهد ( صرف نظر از بحث کلی عفو ) مشمول هیچ تخفیفی در مجازات صادره نخواهد شد.<sup>۱۴</sup>

۱۳- تبصره ۲ ماده ۲۱۹ ق.م.ا: در تمام موارد مذکور هرگاه راننده مصدوم راننده مقاطی برای معالجه واستراحت برساند و یا مأمیرین مربوطه از واقعه آگاه کنند و یا به هر نحوی موجبات معالجه واستراحت و تخفیف آلام مصدوم را فراهم کند دادگاه مقررات تخفیف را در باره او رعایت خواهد نمود

۱۴- برای مطالعه بیشتر در زمینه مبحث جرم در چهارچوب شخصیت مجرم رک، رولتسانی جنایی، دکتر پریخ تلسن، انتشارات سمت، ص ۱۰۶

۳- مورد دیگر را به طور کلی وضع زندگی اجتماعی متهم می‌نامیم. این بحث بسیار مهم را باید از چند منظر مورد مطالعه قرار داد که شامل شغل و پایگاه اجتماعی مجرم، وضع معیشت و موقعیت اقتصادی، تحصیلات، وضع خانوادگی و ... است که اوصاف هر یک مقتضای نوع کمی و کیفی خاصی از مجازات می‌باشد.

در مورد شغل مجرم باید قابل به تفکیک ۲ حالت شد. نخست حالتی است که این شغل با جرم ارتكابی ارتباطی نداشته و در این حالت صرفاً برای احراز پایگاه اجتماعی وی و تعیین مجازات مناسب علیه وی به شغل مجرم توجه می‌کنیم و تبدیل مجازات به مجازات مناسب با احراز جهات آن خالی از اشکال است. در این خصوص قطعاً برای مجرمی با پایگاه اجتماعی بالا و شغل مناسب مجازات مناسب مجازاتی است که از جنبه حیثیتی کم‌تری آسیب‌رانه جایگاه شغلی وی وارد کند و با این وصف مجازات نقدی برای وی مناسب‌ترین مجازات و مجازات‌های محرومیت از حقوق اجتماعی، حبس و ... حسب مورد و به طور کلی هر گونه مجازات علنی، مجازاتی شدید است. به عنوان مثال پزشک متخصصی را در نظر آورید که به علت یک جرم فک پلمپ ساده یا تصادف غیر عمدی رانندگی متجر به جرح و یا حتی فوت تحت پی‌گرد واقع می‌شود.

اما حالت دوم این است که جرم ارتكابی حین یا در ارتباط کامل با شغل فرد صورت گرفته است و مستلزم روی‌کردی متفاوت است. در این موارد باید گفت محرومیت‌های موقت یا دایم از شغل مربوطه می‌تواند مجازاتی مناسب برای عبرت کافی فرد و دقت و توجه بیشتر وی در فرامین و تعهدات کاری بعد حسب مورد (به ویژه در مورد محرومیت‌های موقت) تلقی شود. با این روی‌کرد است که قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۳۳۹ در مواد ۹ و ۱۵ سخن از تعطیلی محل کسب و ممنوعیت از اشتغال به کسب یا حرفه‌ای آورده که وسیله‌ای در ارتباط با ارتكاب جرم بوده است. هم‌چنین قانون مجازات اسلامی نیز در مواد متعددی خصوصاً در فصل دهم (تقصیرات مقامات، مأمورین دولتی) و نیز قانون تشدید مجازات مرتکبین اختلاس و ارتشاء و کلاهبرداری صحبت از انفصال موقت یا دایم کارمند یا مأمور دولتی کرده است. مسلماً تبدیل این مجازات‌ها که ماهیتی تأمینی و تربیتی دارند حتی با احراز جهات آن به هیچ وجه توصیه نمی‌شود و شایسته است که همان مجازات مقرر قانونی در این مورد و حداکثر با اندکی تخفیف به نظر قاضی دادگاه و در صورت لزوم مورد حکم واقع گردد. امری که به صراحت در قانون تشدید مجازات مرتکبین اختلاس و ارتشاء و کلاهبرداری مورد منع واقع شده است.

مورد بعدی که در بحث تبدیل مجازات بسیار مهم و قابل‌تأمل است، وضع اقتصادی و معیشت مجرم است. در این خصوص و در بیان ارتباط مجازات با وضع اقتصادی مجرم به سرعت افکار متوجه تعیین مجازات نقدی علیه مجرم می‌شود. اما سخن این جاست که توجه به این امر ممکن است گاه دادرس را به این معنی هدایت کند که مجازات مناسب برای فرد صرفاً چیزی جز جزای نقدی نیست. فرض آن که در مورد مجرمی که از نظر وضع اقتصادی در اوضاع نابسامانی قرار دارد و جهات مذکور پیرامون تبدیل مجازات به تمامه پیرامون او برای قاضی احراز شده است، آیا تبدیل مجازات وی به جزای نقدی به راستی تبدیل مجازات به مجازات مناسب بر وی او است؟ چه آن که در اثر عجز از پرداخت بازهم عاقبت او زنتان است و مجازات اشد از جزای نقدی. پس در مورد این فرد مجازات مناسب می‌تواند استفاده از نهادهایی چون تعلیق (با فرض احراز شرایط) و یا محرومیت از حقوق اجتماعی حسب مورد باشد. اما در سوی دیگر بیدیهی نیست برای افرادی که از وضع معیشت مناسب و نه ضرورتاً عالی برخوردارند، تبدیل هر نوع مجازات به جزای نقدی می‌تواند فرد اعلامی مجازات مناسب تلقی گردد. می‌تواند وضع خانوادگی مجرم و عواقبی که ممکن است حسب مورد از مجازات برای وی یا به تبع آن خانواده او حاصل گردد (به عنوان مثال از باب پی‌سرپرستی و ...) تأثیر مستقیمی در توجیه لزوم تبدیل مجازات به مجازات مناسب با وی داشته باشد.

هم چنین وضع سواد و تحصیلات مجرم از آن سو که موجب تفاوت آگاهی افراد به اعمال سوء خاص و جرایم و مجازات ها و عواقب آن به طور عام و کلی می شود را نیز باید به بحث حاضر افزود.<sup>۱۵</sup>

در نهایت بحث اوصاف مجرم و جای گاه شخص او در تعیین مجازات مناسب بایستی گفته شود اگر گفته شود که قاضی می تواند در موارد تردید و در شرایط مساوی جهت احراز صحیح تر امر، نظر خود مجرم را نه به عنوان ملاک صرف تعیین و بلکه به عنوان جهتی هر چند کوچک در کنار سایر شرایط گفته شده مورد توجه و منظور نظر در تعیین مجازات وارد دهد. به نظر می رسد در این حد از بحث تناقضی با اجرای سیاست های اعمال عدالت کیفری به طور خاص مشاهده نمی شود. همان طور که در بحث سابقه تاریخی تبدیل مجازات اشاره شد که در ماده ۵۶ قانون پستی (مصوب ۱۵ مردمان ۱۳۳۳ق- ۵ مرداد ۱۲۹۴ ه ش) مقرر می داشت «در تمام مواردی که ذکر شد (مورد مندرج در قانون مذکور) به رضایت مقصر و تصویب محکمه ممکن است هر یک روز حبس به یک تومان تبدیل شود». بنابراین تجویز رضایت مقصر در ماده فوق روی کردی قابل توجه در راستای روی کرد فوق بود که از فلسفه کیفرشناسی خاصی تبعیت می کرد.

### قسمت چهارم — اوصاف دادرسی:

به عنوان آخرین بحث از عوامل موثر در تعیین مجازات مناسب در جای گاه تبدیل مجازات به بحث حاضر می رسیم. بحث حاضر دارای چند جنبه است. قسمت اول جای گاهی است که از نظر نظام دادرسی قاضی در آن قرار دارد قاضی دادگاه انقلاب یا کیفری استان عموماً با جرایمی شدید و مجرماتی با حالت خطرناک بالا مواجه است که نسبت به این افراد و به دلیل جنبه بالای آثار اجتماعی تعیین مجازات، بحث تبدیل مجازات می بایست با وسواس و حساسیت بسیار بالا صورت گیرد و از این رو هرگونه اشتباه در این خصوص ممکن است آثاری سوء را چه در فرد مجرم و چه در جامعه ایجاد نماید.

اما بحث اصلی مبحث حاضر شخصیت قاضی است که می تواند در تعیین مجازات بسیار مهم باشد و کم تر در بحث های کیفر شناسی به آن پرداخته شده است. در بحث تعیین مجازات مناسب نمی توان تنها به نقطه نظر حقوقی که دایماً انگیزه های عقلانی حقوق عمل انجام شده را در قضاوت ها و صدور احکام مجازات به عنوان انگیزه های واقعی، منحصر به فرد و قطعی تصمیمات تلقی می کند، اکتفا کرد. درست است که قضی به اصول و قواعد حقوقی پای بند است و تنها در مورد رعایت عدل و انصاف آزاد می باشد ولی همیشه نوعی آزادی و اختیار ارزیابی را، لااقل در مرد ماجرا رعایت می کند و این جا است که عوامل غیرعقلانی همانند موقعی که قضاوت درستی انجام می شود دخالت می کنند. حتی در مورد آن چه که تحت عنوان (تحقیقات) معروف است، اغلب برای قاضی این امکان وجود دارد که ساجرا را از هر زاویه ای که بخواهد در نظر گیرد، از جزئیات و تفصیلات خاصی صرف نظر کند و برای جزئیات دیگر ارزش بیش تری قایل شود. شاید محل بحث حاضر، بحث تعیین مجازات به طور عام توسط قاضی باشد. اما شایسته است در بحث حاضر که امکان اعمال نظر شخصی قاضی در تعیین مجازات (مجازات تبدیلی) بیش از موارد عادی است، به طریق اولی به بحث تأثیر شخصیت قاضی که در قضاوت دخالت می کند به طور خلاصه نظری افکنده شود. عوامل شخص مزبور که در قضاوت دخالت می کنند، دارای انواع مختلفی است که در عین حال هم جنبه ذهنی، هم عاطفی و هم منشی دارد.

۱- در وهله اول، افکار و عقاید قاضی درباره مسایل اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی یا سیاسی؛ یعنی درباره مسایلی

است که هر کسی نظریه خاصی درباره آن دارد و اصولاً برداشت قضات نسبت به آن با یک دیگر فرق می‌کند. این همان چیزی است که طبیعتاً در شیوه برداشت قضایی تأثیر می‌گذارد. این امر اختلاف نظر در قضاوت را در مورد تعبیر و تفسیر و موارد استعمال قوانین جدید را که درباره مسایل فعلی و جاری جامعه در حال گسترش و افزایش می‌باشند (دست مزد، اجاره بها و غیره) توجیه می‌کند.

۲- سپس نوبت احساساتی است که در برابر مراغه و کشمکش و قسمت‌های مورد بحث به قاضی دست می‌دهند، عکس العمل‌های طبیعی قاضی در برابر موقعیت‌های متأثر کننده یا ناراحت کننده است که او را به آن جا می‌کشاند که حق را ناحق و ناحق را حق کند، نسبت به یکی یا گذشت باشد و با طرف مقابل با خشونت برخورد کند. به این ترتیب است که گرایش‌های انسانی، یا دل سوzy نسبت به قربانیان ماجرا، قضاوت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند و معنی و مفهوم بعضی از روش‌های قضاوت محاکم را، تحت پوشش ظاهر قضایی توجیه و تبیین می‌کنند. اگر خود قضات حرفه‌ای در این مورد حساسیت داشته باشند طبیعی است که سایرین هم در این مورد حساسیت بیش تری نشان بدهند. با این حال، انضباط حرفه‌ای مکان کنترل احساسات طبیعی و ایده آل کردن آن‌ها را، در سایه احساسات عالی، همانند حفظ و حراست قضاوت، فراهم می‌کند.

۳. بالاخره منش قاضی است که در شیوه تصمیم‌گیری و قدرت تصمیم احساس می‌شود هر قاضی بر حسب منش خود، خود را کم و بیش مصمم، کم و بیش ملایم یا قاطع، قوی یا ضعیف، نشان می‌دهد. به این دلیل است که یک تصمیم قضایی تنها بیان مطلب یا اظهار نظر نیست، بلکه هم چنین، همان طوری که خود اصطلاح نشان آن را می‌دهد، خصوصاً وقتی نوعی محکومیت را بیان می‌کند، عمل واقعی اراده است. ملاحظه شده است که ارتقاء دانش بدون تشکیل اراده سبب پیشرفت هنر قضاوت نمی‌شود. به همین دلیل، هر قضاوتی، کم و بیش ویژگی و منش قاضی را تبیین می‌کند (با توجه به تلفیق حاصل از هم کاری سه نفر قاضی شرکت کننده، که اگر هر آینه در انشای حکم موثر نباشند، لااقل در تصمیم‌گیری کاملاً به چشم می‌خورد).<sup>۱۶</sup>

در مرحله تبدیل انگیزه‌ها به صورت وسیله قضاوت است که عمل اراده دخالت می‌کند، خصوصاً وقتی که قضاوت فقط جنبه اظهارنامه‌ای نداشته، بلکه به نوعی محکومیت، مخصوصاً محکومیت کیفری، منجر و شامل می‌شود. در این مورد اخیر، اجرا و اعمال اراده از نظر بعضی از قضات ناراحت کننده است، در حالی که از نظر دیگران، اجرای حکم اجتماعی شامل نوعی احساس رضایت خاطر وجدانی است که از اهمیت خاصی برخوردار است. معلوم می‌شود که بر حسب خصوصیت‌های ذهنی یا ارادی قاضی، موفقیت در انجام یکی از دو کار، خواه در کردن و فراهم نمودن انگیزه‌ها، یعنی کار تحلیل، خواه در تصمیم‌گیری، یعنی کار ترکیبی که در درون همان وسیله مستتر است، بهتر صورت می‌پذیرد؛ یا این که قاضی، کم و بیش با توجه به موضوع قضاوت، کیفری یا مدنی، بر حسب نوع اقدامات مقتضی، خواه ظرافت عمل باشد یا خشونت، موفق خواهد شد.<sup>۱۷</sup>

## نتیجه‌گیری

نظام تبدیل مجازات و اختیاری که در قانون به قضات داده شده را می‌بایست از یک سو از ابزارهای مهم اجرای اصل فردی کردن مجازات در حقوق کیفری نامید. اما با یک روی کرد انتقادی می‌توان دلایل متعددی برای ناکامی جای‌گزین‌ها در به انجام رساندن اهداف مورد نظر از این نهاد ارایه نمود. نخست آن که اغلب به هنگام ارایه جای‌گزینها، روش به کارگیری شان به روشنی مشخص نیست. هم چنین

۱۶- فرانسوا گورف، روش‌شناسی قضایی، ترجمه دکتر محمد حسین سروی، ص ۲۰۰

۱۷- فرانسوا گورف، منبع پیشین، ص ۲۰۲

معلوم نیست رویه قضایی در مورد این که کدام دسته از مجرمان و با چه میزان جرم بایستی مشمول این امر شوند ذهنیت روشنی دارد یا خیر و به طور کلی در این زمینه هدایت، رویه قضایی و رهبری روشنی وجود ندارد.

نتیجه این که برخی قاضیان آن‌ها را در مورد مجرمان خردسال یا مسن به کلر می‌برند. عده‌ای نیز به مسأله تبدیل مجازات به عنوان راه حلی برای وضعیت دشوار محاکمه زنان یا جوانان نگاه می‌کنند. به همین دلیل به نظر می‌رسد کامیابی و موفقیت هرگونه نلاشی در جهت تبدیل مجازات‌ها به مجازات مناسب‌تر به حل مجرم که هرچه پیش‌تر منطبق با اجرای عدالت کیفری و در راستای اصلاح پیش‌تر وی باشد به صراحت بیش‌تر قانون‌گذار و پذیرش اهداف و منظور وی از سوی مجموعه قوه قضاییه و عملکرد قضت در جهت نحوه اصح به کارگیری این سینم بستگی دارد.

از طرفی به این نتیجه رسیدیم که فضات در تبدیل مجازات می‌بایست با وسواس فراوان مجموعه‌ای از عوامل را در نظر بگیرند. یعنی این که با بررسی دقیق زوایای مختلف جرم، اهداف مجازات مقرر برای آن در قانون، و هم چنین توجه دقیق به سوابق و اوصاف شخصیتی، اجتماعی و اقتصادی مجرم اقدام به تکمیل پازلی به نام تبدیل مجازات در ذهن خود نمایند که کاملاً با میزان حالت خطرناک مجرم و درمان مجرمیت وی در راستای هدف مقنن یعنی اعمال فردی کردن مجازات باشد و پس از احراز این امر بر قاضی فرض است که حسب تکلیف قانونی خود و فارغ از هر گونه غرض ورزی و اعمال سلیقه شخصی اقدام به تبدیل مجازات اصلی و قانونی به مجازات مناسب‌تر به حال متهم و اوضاع و احوال او نماید. تصویب آیین‌نامه‌ای دقیق در این زمینه می‌تواند بخش مهمی از ابهامات و چالش‌های اجرای نهاد تبدیل مجازات‌ها را مرتفع سازد. آیین‌نامه‌ای که شامل دو بخش مهم در این زمینه باشد؛ ابتدا چگونگی توجه قضات به مجموعه‌ای از اوصاف جرم، مجرم، مجازات و دستگاه قضایی حسب مورد در تبدیل مجازات باشد و در سوی دیگر پیش‌بینی‌های لازم را در زمینه امر ضروری نظارت بر اجرای این نهاد حساس (که به شدت در اعمال آن ترس از به خطر افتادن حقوق افراد و اصل قانونی بودن مجازات وجود دارد) توسط قضات و چگونگی تاثیر نتایج آن در ارزشیابی‌های حرفه‌ای قضات مورد توجه قرار داده باشد. قوانینی هم چون لایحه قانونی مجازات‌های جای‌گزین و آیین‌نامه عفو و تخفیف مجازات‌گام‌هایی در این راستا می‌باشند.

## منابع

۱. اردبیلی، محمد علی، حقوق جزای عمومی، ج ۱، نشر میزان، ج ۳، ۱۳۸۱
۲. اردبیلی، محمد علی، حقوق جزای عمومی، ج ۲، نشر میزان، ج ۵، ۱۳۸۲
۳. نورپها، رضا، زمینه‌ی حقوق جزای عمومی، انتشارات گنج‌نانش، ج ۶، ۱۳۸۱
۴. شکری، رضا و قادر سیروس، قانون مجازات اسلامی در نظم حقوق کنونی، نشر مهلجر، ج ۳، ۱۳۸۳
۵. صلاحی، جاوید، کیفر شناسی، نشر میزان، ج ۱، ۱۳۸۶
۶. گودرزی بروجردی، محمدرضا و لیلا مقدادی، کیفرشناسی نوین یا کیفرهای اجتماعی، مجمع علمی فرهنگی مجد، ج ۱، ۱۳۸۳
۷. گورف، فرانسوا، روانشناسی قضایی، ترجمه دکتر محمدحسین سروری، نشر نگه، ج ۱، ۱۳۸۲
- دلاستان، پربخ، روان‌شناسی جنایی، انتشارات سمت، ج ۱، ۱۳۸۲
۸. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، انتشارات گنج‌دانش، ج ۱۲، ۱۳۸۱

# تحولات اصل برائت در پرتو گونه های جدید بزه کاری

علی سالار ■

## چکیده:

اصل برائت به عنوان یکی از مترقی ترین اصول حاکم بر دادرسی منصفانه در جهان امروز به رسمیت شناخته شده است. حاکم شدن این اصل در طول تمام جریان رسیدگی، ضامن حقوق متهم خواهد بود در قوانین داخلی و در نظام حقوق بین المللی نیز قانون گذار، شأن بالایی را برای این اصل قائل شده است. پیشرفت تکنولوژی و صنعت، مولد گونه های جدید بزه کاری در جهان امروزه است. جرم نیز مانند هر پدیده دیگر معطوف و ساکن در هر کشور نمانده و مجرمین و گونه های جدید از بزه کاری در دو دهه اخیر تولد یافته اند. در این میان آیا باید اصل برائت را به گونه پیشین همان طور که حاکم بر دادرسی جرایم سنتی بود، در جرایم نوین نیز به کار برد یا گونه های جدید از بزه کاری، ما را نیازمند به کاربردن اصل در مواقع خاص یا بی رنگ شدن آن در مواردی کرده است؟ به طور قطع تحول در مفهوم اصل برائت نیز به دلیل تحول در جرم و گونه های جدید بزه کاری اتفاق خواهد افتاد. مسأله ای که حقوق دانان با آن مواجه اند این است که کاربرد اصل برائت نیز به عنوان اصل باید وجود داشته باشد و موارد استثنایی باید به طور دقیق و شفاف مشخص شود. در این رساله با بررسی گونه های خاص بزه کاری به سؤال فوق در هر مورد پاسخ داده شده است.

## مقدمه

اصل برائت یا فرض بی گناهی متهم که برخی اسناد تاریخی مؤید آن است<sup>۱</sup> مهم ترین اصل در جریان هر رسیدگی اعم از حقوقی و کیفری، و از جمله اساسی ترین تضمین های حقوق بشر به شمار می رود. اندیشه های فلسفی و اخلاقی فرولای مؤید این اصل بوده و در هر دو عرصه داخلی و بین المللی مورد تأکید فراوان قرار گرفته است. در

۱- در گذشته های نه چندان دور و حتی در یکی دو قرن اخیر در صورت عدم توانایی شاکی بر ارائه دلیل کافی علیه متهم، اثبات بی گناهی بر عهده خود متهم واگذار می شد. اما برخی از نشانه های وجود اصل برائت را می توان در باره ی ژوآنین و اسناد تاریخی مانند مجموعه قوانین جمهوری یا دستور لئونیس در حقوق روم مشاهده کرد. البته وجود پاره ای از تعبیرات مانند بورالی یا لوری ایزدی نشانه هایی از عدم پذیرش اصل برائت بوده است. (برای اطلاعات بیشتر و بحث تفصیلی رجوع کنید به آسنوری، محمد عدالت کیفری، نشر گنج دفتر، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۲۵، حجتی کرمانی، علی سیر قضاوت در ادوار مختلف تاریخ، نشر مشعل، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۸۰ و شمس ناتری، محمد ابراهیم، اصل برائت و موارد عمول از آن در حقوق کیفری، علوم جنایی، مجموعه مقالات در تحلیل از دکتر محمد آسنوری - نشر سمت، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۲، ص ۲۸۵)



قوانین داخلی، اصل برائت به صورت صریح و ضمنی، یعنی با تأکید بر آثار آن در قانون اساسی و قوانین و مقررات عادی مد نظر قانون گذار بوده تا جریان رسیدگی به صورت صحیح و منصفانه انجام شود. اما اصل مذکور و آثار مترتب بر آن در پرتو گونه های جدید بزه کاری در دنیای جدید دچار تحولی اساسی شده است. در واقع بررسی تحولات مذکور تا چه اندازه و در خصوص کدام دسته از جرایم ساری و جاری است؟ این موضوع که مبنای این تحولات و دلیل و علت وجودی آن چه می تواند باشد موضوعی است که در این رساله در صدد پاسخ به آن هستیم. در واقع تعارض اصلی بحث بر سر اماره مجرمیت و فرض بی گناهی متهم است. در صورتی که بخواهیم این دو مقوله را در ترازویی مورد سنجش و محک قرار دهیم کدام یک از کفه ها بر دیگری سنگینی خواهد کرد و دلیل آن چیست؟ چنان چه خواهیم دید فرض بی گناهی متهم یا همان اصل برائت که سالیان سال پس از چالش های فراوان، دانشمندان زیادی به دلایل گوناگون به توجیه آن پرداخته اند در مواردی برای برابری و تقابل با اماره مجرمیت را ندارد و در جرایمی که اماره مجرمیت قوی تر است اصل برائت رنگ می بازد. مهم ترین چالش و بحث بر سر جرایم سازمان یافته است. از این رو شناخت خود اصل و آثار مترتب بر آن و جرم سازمان یافته در ابتدا ضروری به نظر می رسد و پس از آن باید به چالش ها و جرایمی تحولات اصل برائت پرداخت. بررسی آثار تحولات اصل برائت و این موضوع که مدل های مختلف سیاست جنایی، اصالت را به کدام نظر می دهند نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

### مفهوم اصل برائت

برائت در لغت در معانی زیر آمده است:

وارهیدگی از گناه، عیب و جز آن، تخلص و رهایی از شبهه، بیزارگی از چیزی

پاک شدن از عیب و تهمت، تبرئه شدن، خلاص شدن از قرض و دین، دوری، رهایی

بی عیب و نقص تشخیص داده شده، بی گناه تشخیص داده شده

تنزیه کردن، دور بودن از ردایل، از باطل و دروغ و تهمت به دور بودن

رهایی از اتهام، گناه و حيله قانونی، عاری بودن - فقلان تجربه و کاردانی، علم و آگاهی کسی که بی گناه است و...

در ترمینولوژی حقوق اصل برائت به این صورت تعریف شده است:

«هر امری که توجه شخص مستلزم نوعی زحمت یا زین یا سلب آزادی و یا ایجاد مضيقه باشد در صورتی که توجه آن به شخص محل تردید باشد باید آن شخص را از آن کلفت و زحمت بری نمود زیرا بدون دلیل قاطع، تحمیل کلفت و زحمت به اشخاص روا نیست. از این معنی به اصل برائت تعبیر می شود.<sup>۲</sup>»

در فرهنگ حقوقی آکسفورد در تعریف اصل برائت آمده است: «هر فردی که مرتکب جرایم جزایی شده است بی گناه محسوب می شود مگر آنکه گناه او به اثبات برسد. بنابراین این اصطلاح یعنی برائت از اصول پایه ای است که در حقوق جزا کاربرد دارد.<sup>۳</sup>»

اما منظور از اصل برائت به معنای مختصر، همان فرض بی گناهی متهم است.<sup>۴</sup> برائت یعنی اصلی که عدم تکلیف را اظهار می نماید و شخص را از تردید و شک خارج می سازد. دلیل حجیت برائت قاعده عقلی «قیح عقاب بالابیان»

۲- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، نشر گنج دانش، چاپ پنجم، ۱۳۷۸، ص ۳۹

۳- Oxford dictionary of law, sixth edition, oxford university press, edited by Elizabeth a. martin, p ۳۳۴

۴- از این اصل در زبان انگلیسی با عبارت presumption of innocence و در زبان فرانسوی با عبارت presumption de l'innocence یاد شده است.

است. قاعده‌ای عقلی که زمان و مکان و شرع و قانون تأثیری در آن ندارد. هنگامی که قانون اساسی در اصل ۳۷ مقرر می‌دارد اصل بر برائت است و هیچ کس در برابر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح به اثبات برسد این نتیجه حاصل می‌شود که در امور جزایی، متهم و در امور حقوقی، مدعی علیه لازم نیست دلیلی بر برائت خود بیاورند زیرا در سایه همین اصل قرار دارند. همه سیستم‌های حقوقی این اصل مورد قبول قرار گرفته و بار دلیل را بر دوش مدعی قرار داده است. مدعی کسی است که در مقام اثبات امری بر خلاف اصل برائت اقدام می‌کند. اعمال این اصل در مسائل حقوقی مورد تردید نیست و تکلیف داریم هر ادعایی را که فاقد دلیل باشد بی‌مورد تلقی کنیم و هر اتهامی را که فاقد دلیل باشد بی‌منا بشناسیم. کاربرد اصل برائت در محاکم حقوقی و جزایی به طور ویژه مورد قبول قرار گرفته است.<sup>۵</sup> این اصل به نفع هر متهمی اعم از اینکه برای اولین بار مرتکب جرم گردیده یا مشمول تکرار جرم باشد جاری است به طوری که در تمامی طول دادرسی تا زمانی که یک تصمیم قانونی و قطعی، مجرمیت بزه کار را به رسمیت نشناخته باشد اصل برائت حاکمیت دارد.<sup>۶</sup>

«در موردی که وجود تکلیفی مورد تردید است خواه در برابر عموم یا جامعه باشد یا در برابر شخصی معین، اصل این است که تکلیف ودینی وجود ندارد و آن که مدعی وجود حقی بر ذمه دیگری است باید دلیل بدهد و گرنه محکوم می‌شود و آزادی خواننده دعوی از قید تعهد و تکلیف مصون می‌ماند. این اصل در تمام شاخه‌های حقوق عمومی و خصوصی و بین‌المللی اعتبار دارد و کاربرد آن را نباید محدود به بخش معینی کرده‌اند. عنوان مثال اگر تردید شود که آیا قانون، ارتکاب یا خودداری از عملی را جرم می‌داند یا باید آن را در زمره کارهای مباح آورد. اصل برائت ایجاب می‌کند که کار مورد شبهه، مباح فرض شود. چنین هر گاه اتهام ارتکاب جرمی متوجه کسی شود. اصل برائت او را بی‌گناه فرض می‌کند تا دلیل قاطعی بر ارتکاب جرم به دادگاه ارائه شود و دادرسی را قانع کننده همین جهت اصل برائت امروزه یکی از ابزارهای مهم حمایت از حقوق بشر و به ویژه متهمان است.»<sup>۷</sup> اصل برائت در امور کیفری را می‌توان از فروع این قاعده فقهی دانست که هر گاه در مشروع یا حرام بودن عمل یا رفتاری تردید وجود داشته باشد باید رفتار فرد را مشروع تلقی کرد. اما این اصل با اصل برائت در اصول فقه متفاوت است. شاید معادل سازی نامتناهی که از سوی مترجمین برای ورود این نهاد از حقوق فرانسه به ایران صورت گرفته است در خلط معنی بی‌تأثیر نباشد چرا که در حقوق سایر کشورها و اسناد بین‌المللی فرض برائت آمده است و ترجمه آن به اصل برائت شائبه یکی بودن این نهاد با اصل برائت موجود در فقه را موجب گردیده است. به هر حال باید از جمود و وسواس در لفظ اجتناب کرد و در اهمیت این موضوع سخن گفت که امروزه برائت ماز اصول مشترک حقوقی کشورهای متمدن جهان به شمار می‌رود و بر اساس آن فرض بر بی‌گناهی متهم است و مرجع قضایی مکلف به ارائه دلیل و اثبات خلاف آن است و متهم تکلیفی به اثبات بی‌گناهی خود نداشته و حتی می‌تواند سکوت کند.<sup>۸</sup>

در خصوص قلمرو اجرای اصل برائت بین حقوق دانان اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقداند که اجرای این اصل فقط محدود به دادرسی می‌شود. به عبارتی برخی از حقوق دانان عرصه و قلمرو اصل برائت را مورد تشکیک قرار داده‌اند. از آن جمله می‌توان به عقیده پرفسور فرانسواکتر اشاره نمود. از دیدگاه این حقوقدان سوئیسی اصل برائت ناظر به قواعد اثبات دعوی کیفری است و منظور از آن این است که قبیل از محاکمه و رعایت اصول دادرسی نمی‌توان با متهم همانند محکوم رفتار کرد. به عبارت دیگر، اصل برائت فقط ناظر بر ضرورت رعایت «حق دفاع متهم»

۵- مدنی، سید جلال، تدوین، اثبات دعوی، نشر پایدار، چاپ نهم، پاییز ۱۳۸۵، ص ۲۸

۶- گاندوزیان، ایرج، اثبات دعوی، نشر میزان، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۴، ص ۱۹

۷- کاندوزیان، ناصر، بیانی از اثبات و اصل برائت، مجله حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۶، زمستان ۱۳۸۲، ص ۲۵۲ و ۲۵۳

۸- صادقی، محسن، اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۷۴

در طول رسیدگی از سوی مقامات قضایی است.<sup>۹</sup>

دیگران اعتقاد دارند که اجرای اصل برائت شامل همه مراحل دادرسی است و نمی توان اعمال آن را منحصر به مرحله صدور حکم دانست. به اعتقاد دسته اخیر، اصل برائت کیفری به معنای استمرار بخشیدن به آثار اصل حفظ کرامت انسان و مصون بودن افراد جامعه از هر گونه تعرض و آثار آن مگر به واسطه وجود یک محکومیت قانونی قطعی و لازم الاجراست.<sup>۱۰</sup> به عبارت دیگر اصل برائت در این مفهوم بدین معنی است که مجموعه اجزای یک نظام قضایی، اداری و اجتماعی جهت حاکمیت بخشیدن به مصونیت افراد باید با یکدیگر هماهنگ و همگون باشند. در چنین فرضی روح حاکم بر جهت گیری ها و عملکردهای واقعی حاکم بر اجزای یک سیستم اجتماعی و حقوقی، عینیت بخشیدن به فرض بی گناهی متهم را قوت می بخشد، مگر آن که یک حکم قطعی و لازم الاجرا که مجرمیت فرد را به اثبات برساند جایگزین فرض بی گناهی یا اصل برائت شود.<sup>۱۱</sup> در پاسخ چنین برداشتی طرف داران اصل برائت اظهار می دارند که از مطالعه حوادث تاریخی ای که منجر به اعلام اصل برائت از سوی انقلابیون فرانسوی در سال ۱۷۸۹ گردید مشخص است که جلوگیری از خودکامه گی های افراد مقامات دولتی و حفظ آزادی شهروندان در مقابل قدرت عمومی در اعلام اصل مذکور مدنظر بوده است. چه، به گونه ای که می دانیم، در فرانسه قبل از انقلاب، توسل به شاه و درباریان به منظور گسیل داشتن مخالفین خود اعم از سیاسی و عادی به زندان باستیلا از طریق فرامین مهمور، به ویژه در دوران سلطنت لوئی شانزدهم، بسیار متداول بوده است. در این عصر، توسل به فرامین مهمور تا آن جا گسترش یافته بود که مالزرب یکی از وزرای لوئی شانزدهم در گزارشی به وی می نویسد: «هر شهروندی که از مختصر اعتبار و حیثیتی برخوردار باشد برای جبران حتی یک ناسزا مراجعه به دستگاه قضایی را خون شأن و شخصیت خود تلقی می کند» لذا، انقلابیون فرانسوی پس از تخریب زندان باستیلا با اعلام اصل برائت در اعلامیه حقوق بشر، به ویژه بر حفظ آزادی شهروندان و ممانعت از سلب آن، ولو آن که در مظان اتهام قرار گیرند، نظر داشته اند به علاوه عبارت «... در مواردی که جلب افراد ضروری تلقی شود اعمال هر گونه ناملایمت که برای در اختیار داشتن او لازم نباشد باید به سختی به موجب قانون مجازات شود» که در ماده ۶ و به دنبال اعلام فرض برائت آمده به وضوح، حکایت از علاقه و توجه انقلابیون به ضرورت تأمین آزادی های فردی دارد. تأکید اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد بر اصل برائت پس از جنگ دوم جهانی نیز با توجه به تجربیات تلخ ناشی از بازداشت های دسته جمعی و اردوگاه های کار و مرگ دوران فاشیسم در اروپا به استناد نسخه نازی «جنایت محتمل» به جای مقوله «مظنون به خلاف» بوده است. با توجه به مطلبی که شرح داده شد تردیدی باقی نمی ماند که اصل برائت هم ضرورت تأمین حق دفاع متهمین و هم آزادی آنان قبل از محاکمه را در بر می گیرد.

« اصل برائت با معنای گسترده ای که در حقوق ما پیدا کرده است، مبنای بسیاری از اصول دیگر قرار می گیرد، چنان که اصل مباح بودن کارها، اصل صحت قراردادهای اصل حاکمیت اراده و آزادی قراردادهای اصل تکمیلی بودن قوانین از موارد اجرای اصل کلی برائت است.<sup>۱۲</sup> »

مطابق اصل اباحه هر گاه در مقام منع یا جواز چیزی یا عملی شک کنیم اصل بر جواز آن است مطابق اصل مذکور که از اصول عقلی و عملی است انسان حق هر گونه دخل و تصرف در دنیای خارج را در دماغ آن که دلیلی بر منع آن وارد شده باشد.

۹- سرمست بناب، باقر اصل برائت در حقوق کیفری نشر دلاگستر، چاپ اول، ۱۳۸۸، ص ۲۶ و ۲۷

۱۰- همان منبع

۱۱- شاملو باقر اصل برائت کیفری در نظام های نوین دادرسی مندرج در علوم جنایی نشر سمت، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۲۸۰

۱۲- کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، جلد سوم، نشر شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۴۲۴

## جایگاه اصل برائت در اسناد بین المللی

اصل برائت در اسناد بین المللی گوناگون که در یک تقسیم بندی کلی به اسناد جهانی و منطقه ای تقسیم می شوند به طور مستقیم و از حیث آثار مورد نظر قرار گرفته است. اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین الملل حقوق مدنی و سیاسی این اصل را با ذکر آثار قبول کرده اند. اعلامیه کنفرانس حقوق بشر تهران، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت، کنوانسیون اروپایی حقوق کودک، پیمان نامه عربی حقوق ملت، مهم ترین اسناد منطقه ای هستند که اصل برائت را مورد قبول قرار داده اند.

بررسی نسل های اول، دوم و سوم حقوق بشر و انعکاس ارزش های متعالی و پایه ای در هر یک از آن ها نشان از ارتباط تنگاتنگ و ارگانیک میان مقولات مذکور در هر سه نسل حقوق بشر دارد. به لحاظ تاریخی نقطه عطف تولد نسل اول حقوق بشر را می توان تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ دانست، گرچه نقش منشور ملل متحد «۱۹۴۵» قابل انکار نیست. با تصویب میثاق حقوق مدنی و سیاسی در ۱۹۶۶ و قابلیت اجرای آن در ۱۹۷۶ حقوقی مانند حق حیات، حق احترام به زندگی خصوصی، برابر از آزادانه عقیده و بیان، حق دادرسی عادلانه، برابری در مقابل قانون، حق مالکیت، حق پناهندگی، حق ازدواج و... به رسمیت شناخته شدند. در واقع حقوق مدنی و سیاسی آزادی های فردی است که دولت ها موظف به احترام و رعایت آن هستند و ریشه در حوادث سال های پایانی قرن ۱۸ و تحولات قرن ۱۹ دارد. لذا اعلامیه ۱۷۸۹ حقوق بشر و شهروند فرانسه را می توان نخستین سندی دانست که در آن به طور رسمی به این حقوق توجه خاص مبذول شده است. یکی از این حقوق که به طور خاص به بررسی آن خواهیم پرداخت مربوط به اصل برائت و آثار آن می باشد که در اسناد گوناگون بین المللی مورد پذیرش قرار گرفته است. به طور مکرر نهادهای بین المللی از طریق انعقاد معاهدات ثانویه و ارائه راهکارهای مناسب، سعی در بهبود و اصلاح وضعیت مردم جهان داشته اند.<sup>۱۳</sup> از جمله این توافقات می توان از میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی<sup>۱۴</sup>، میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی<sup>۱۵</sup>، کنوانسیون مبارزه با شکنجه و دیگر رفتار و مجازات های رنج آور، غیر انسانی و تحقیر کننده<sup>۱۶</sup>، کنوانسیون محو تمام اشکال تبعیض نژادی<sup>۱۷</sup> و کنوانسیون محو تمام اشکال تبعیض علیه زنان<sup>۱۸</sup> اشاره کرد که در واقع زیربنای حقوق بشر مدرن را بنیان نهادند.

اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، اساس نامه دیوان کیفری بین المللی، اعلامیه کنفرانس حقوق بشر تهران، اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی های اساسی، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت، کنوانسیون اروپایی حقوق کودک، پیمان نامه عربی حقوق ملت و... از جمله مهم ترین اسناد بین المللی است که اصل برائت و آثار آن را به طور صریح مورد تأکید قرار داده است. به جهت اهمیت موضوع در این بخش اشاره ای گذرا به روند تصویب اسناد مذکور خواهیم داشت.

۱۳-Kenan, Patrick, towards the criminalization of dictatorship-a draft proposal for an international convention on dictatorship, buffalo human rights law review, vol ۱۴, p ۱۶, ۱۵

۱۴-International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights (ISCECR, ۱۹۶۶)

۱۵-International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR, ۱۹۶۶)

۱۶-Convention against torture and other cruel, inhuman or degrading treatment or punishment, (Convention torture), ۱۹۸۴

۱۷-International Convention on the Elimination of all Forms of Racial Discrimination, ۱۹۶۹

۱۸-International Convention on the Elimination of all Forms of Discrimination Against Women, ۱۹۸۱

بر اساس بند ۲، ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر هیچ کس برای انجام یا عدم انجام عملی که در موقع ارتکاب آن عمل به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمی شده است، محکوم نخواهد شد. به همین ترتیب هیچ مجازاتی شدیدتر از آن چه که در موقع ارتکاب جرم بدان تعلق می گرفت درباره اجدی اعمال نخواهد شد اعلامیه جهانی حقوق بشر به صورت واضح اصل برائت را در بند ۱ ماده ۱۱ خود مقرر داشته است.

در بند ۲ ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده است:

«هر کس به ارتکاب جرمی متهم شده باشد حق دارد بی گناه فرض شود تا این که مقصر بودن او بر طبق قانون محرز بشود»<sup>۱۹</sup> همه چنین آثار اصل برائت در موارد دیگری مثل بند ۵ ماده ۱۴ مورد تأکید قرار گرفته است. اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، به عنوان نخستین سندی است که اصل برائت به طور صریح در آن به تصویب رسید. کمیسیون اروپایی حقوق بشر نیز اصل برائت را به دفعات مورد تصریح قرار داده است. قاعده مندرج در بند ۲ یک اصل بنیادین است که ناع از آن می شود که نماینده دولت، فردی را بدون اثبات اتهام در دلاگاه، پیشاپیش مجرم معرفی کند؛ هر زمان و هر بار که شخصی در معرض اتهام و اظہارات اتهام آمیز قرار گیرد اصل برائت قابلیت اعمال می یابد.

### اصل برائت در پرتو گونه های جدید بزه کاری

اصل برائت از مبانی مذهبی، اخلاقی، فلسفی و قانونی بسیار قوی برخوردار است که همه کشورهای دارای نظام متمدن حقوقی امروزه تن به قبول این اصل و آثار آن در قوانین عادی و اساسی داده اند. اما این امر به نوبه خود به منظور تحقق حقوق متهم بوده است که در مقام قیاس با حقوق و منافع جامعه ممکن است در تعارض قرار گیرد. در یک قیاس عام می توان اهمیت منافع و مصالح عمومی را به وضوح دریافت. در صورتی که بهانه حفظ حقوق متهم، منافع جامعه و مصالح عمومی در خطر قرار گیرد تکلیف چه خواهد بود؟ آیا می توان قائل به این امر شد که به دلیل حفظ منافع شخص یا گروه کوچکی از جامعه باید اصل برائت هم چنان باقی بماند؟ چنان چه خواهیم گفت این مسأله امروزه با تردیدهای جدی روبه رو شده است. چرا که اهداف قانون گذار حقوق کیفری را خدشه دار می کند و از مرحله اول یعنی جرم انگاری و تعیین عناوین مجرمانه تا دیگر مراحل با چالش های جدی روبرو خواهیم شد. در این خصوص بحث عدول از اصل برائت یا معکوس شدن با اثبات دعوی مطرح می گردد. این قاعده نیز باید قائل به محدودیت و اصولی باشد و مبانی توجیه آن نیز باید به صورت دقیق و شفاف معین گردد. چه دلالی می تواند فرض بی گناهی را مخوش سازد و اماره مجرمیت را بر آن مقدم گرداند. این مسأله آیا به جرایم خاص مربوط می شود؟ و سوال دیگر آن که ریشه های تاریخی، اجتماعی و فلسفی موضوع چیست؟

به طور کلی می توان گفت عدول از اصل برائت باید یک امر استثنایی تلقی شود و فقط در مواردی قابل توجیه باشد که تحقق عدالت و مصالح عالی جامعه چنین امری را اقتضا نماید. به عبارت دیگر امروزه پیشرفت تکنولوژی، سرعت مبادله اطلاعات و سهولت ارتباطات و جهانی شدن اقتصاد، سیاست و فرهنگ، جهانی شدن جرم را به دنبال داشته است و بدین ترتیب برخی از افراد با ایجاد تشکیلات و سازمان ها و در واقع تشکیل شرکت های مجرمانه در سطحی وسیع، جرایمی خطرناک را مرتکب می شوند که اثبات آن ها از سوی مقام تعقیب مشکل و حتی در مواردی محال می باشد. لذا مصلحت جامعه اقتضا می کند که در چنین جرایمی که روند ارتکاب آن ها از پیچیدگی های خاصی

۱۹- امیر ارجمند اردشیر، مجموعه اسناد بین المللی حقوق بشر، قسمت اول، استاد جهانی مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ دوم، ۱۳۸۶، ص ۹۳

برخوردار است بار اثبات دلیل حایه جا شود به این معنا که مقام تعقیب، تکلیفی به اثبات جرم ندارد و متهم باید بی گناهی خود را اثبات نماید. در نتیجه این امر ابزار مسئولیتی را برای جامعه در اختیار مقام تعقیب قرار می دهد به طور واضح می توان گفت که اصل برائت در برخی از جرایم اعتبار و اثر خود را از دست می دهند از آن جمله می توان به جرایم سازمان یافته، پول شویی و قاچاق اشاره کرد.

### جرایم سازمان یافته

از جمله خطرهایی که در آستانه هزاره سوم، جامعه جهانی را به صورت جدی تهدید می کند «جرم سازمان یافته» است. این عنوان در علم جرم شناسی شامل فعالیت های مجرمانه شدید توسط گروه های مجرمانه ای می شود که با داشتن تشکیلات منسجم و پیچیده و با ویژگی های خاص با کسب منافع مالی یا قدرت، مرتکب جرم می شوند. از حیث پیشینه، این جرم ابتدا در جرم شناسی و جامعه شناسی جنایی مورد بحث قرار گرفته است و پس از تبیین تهدیدها و تعیین آثار مخرب آن بر جامعه بعضی از دولت ها آن را به تدریج وارد حقوق داخلی خود کرده اند به علاوه معاهدات بین المللی و منطقه ای دو یا چند جانبه مختلفی نیز برای مقابله با مظاهر این جرم به امضای دولت های مختلف رسیده است.

یکی از ساده ترین راه ها برای بیان و تبیین یک مفهوم یا اصطلاح، تعریف آن است. با این حال ارائه تعریفی مشخص از برخی از مفاهیم، کار چندان ساده ای نیست و جرم سازمان یافته نیز در زمره چنین مفاهیمی است. گزارشگر شانزدهمین کنگره ۱۹۹۹ حقوق کیفری بوداپست در بخش چهارم این کنگره در سال ۱۹۹۹ در گزارش عمومی خود می نویسد:

«من هنگامی که در ژانویه ۱۹۹۷ یادداشت های مربوط به بخش چهارم آن را آماده می کردم تعریف بین المللی پذیرفته شده ای از جرم سازمان یافته وجود نداشت» و چنان چه می دانیم این مشکل امروزه هم چنان باقی است. اما علی رغم این موضوع تلاش های فراوانی نیز برای تعریف جرم سازمان یافته انجام شده است. به نظر می رسد نخستین تعریف ارائه شده از سوی یک نهاد بین المللی از جرم سازمان یافته تعریف ارائه شده در نخستین گردهم آیی لتزیول در زمینه جرم سازمان یافته در ست کلود فرانسه می باشد. در گردهم آیی مزبور جرم سازمان یافته چنین تعریف شد: «هر شرکت یا گروهی از اشخاص که درگیر یک فعالیت غیرقانونی مستمر هستند و هدف اصلی گروه بدون توجه به مرزهای ملی تحصیل منافع مادی است.»<sup>۲۰</sup>

بنا به اعتقاد یکی از حقوق دانان فرانسه جرم سازمان یافته جرمی است که شاخص تدارک و ارتکاب آن تشکیلاتی روش مند است که اغلب برای میانشان آن امکان معاش را فراهم می کند.<sup>۲۱</sup>

به باور ریمون گسن: «جرم سازمان یافته نتیجه اراده ناشی از تبانی و مشاوره چند نفر با هم برای ارتکاب یک یا چند اقدام جنایی و اساساً به منظور تصاحب اموال دیگران است که معمولاً در چارچوب وضعیتی غیر مخصوص یا بی شکل انجام می گیرد»

با توجه به دیدگاه ساترلند و گسن گفته می شود که جرایم سازمان یافته دارای نه ویژگی است: «ساختار گروهی دارند، قدرت مرکزی دارند، استقرار و تداوم دارند، وجود قواعد و مقررات ضمنی و الزام آور برای اعضا، وجود

۲۰- معظمی، شهلا، جرم سازمان یافته و راهکارهای جهانی مقابله با آن، نشر دادگستر، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۴، ص ۱۸ و ۱۹  
 یوریکان، ژاک، بزه کاری سازمان یافته در حقوق کیفری فرانسه، ترجمه علی حسین نجفی لرنند آبادی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۱-۲۲، زمستان ۱۳۷۶ تا تابستان ۱۳۷۷، ص ۳۱۶

۲۱- یوریکان، ژاک، بزه کاری سازمان یافته در حقوق کیفری فرانسه، ترجمه علی حسین نجفی لرنند آبادی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۱-۲۲، زمستان ۱۳۷۶ تا تابستان ۱۳۷۷، ص ۳۱۶



بزه کاران حرفه ای، روش مند بودن عملیات و نظام مند بودن آن‌ها، پاسخ دادن به تقاضای خدمات و اموال نامشروع، انحصارگری؛ یعنی تلاش برای انحصاری کردن کارهای خود و توسل به خشونت و نیرنگ.<sup>۲۲</sup>

بر اساس گزارش سازمان ملل متحد تاکنون حدود بیست کشور از جمله آرژانتین، استرالیا، کانادا، شیلی، مصر، آلمان، لهستان، ایسلند، ترکیه، ایتالیا، کرواسی و... برای برخی از مظاهر جرم سازمان یافته اقدام به جرم انگاری کرده‌اند. علی‌رغم توجه مقام‌ها و مراجع بین‌المللی به تدارک خط مشی خاص برای مهار جرایم سازمان یافته تاکنون جرم انگاری در این زمینه به طور مستقیم و یا به عنوان یکی از علل مشدده حقوق کیفری داخلی در بسیاری از کشورها مورد غفلت واقع شده است و در نتیجه در بعضی از موارد جرایمی از این نوع یا قابل مجازات نیستند یا در صورت جرم بودن با جرایم ساده از همان نوع در یک ردیف قرار دارند و یا حداکثر فقط در برخی موارد جرم به سبب دیگری غیر از سازمان یافتگی مشمول مجازات دیگر می‌شود.<sup>۲۳</sup>

قانون گذار ایران در هیچ یک از قوانین کیفری، سازمان یافتگی در ارتکاب جرم را به طور مستقیم مورد توجه قرار نداده است. برای مثال به رغم الحاق ایران به کنوانسیون ملل متحد علیه قاچاق مواد مخدر و داروهای روان گردان که در سال ۱۳۷۰ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است و علی‌رغم تأکید ماده ۳ این کنوانسیون بر لزوم تشدید مجازات مرتکبان سازمان یافته جرایم قاچاق مواد مخدر، قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۷۶ برای این جرم در صورت سازمان یافتگی، تشدید مجازات پیش بینی نکرده است. بهر چند در مواردی ضروری، ضمانت اجرای قابل توجهی در مورد ارتکاب بعضی جرایم که با شرکت چند نفر صورت می‌گیرد و یا در جرایم مهم اقتصادی پیش بینی کرده است که این ضمانت اجراها شامل کیفیات مشدده و یا مصادره اموال در بعضی موارد هستند.

بر اساس روح کلی معاهدات بین‌المللی و قوانین داخلی کشورها در مورد جرم سازمان یافته، جرم‌های مهمی که با شرکت و ثباتی چند نفر انجام می‌شوند ولو این که منجر به تحصیل منافع مالی محسوس نشوند، جرم سازمان یافته تلقی می‌شوند و قابل مجازات شدیدتر هستند. بر این اساس در حقوق ایران عناوین زیر را در صورتی که توسط سازمان مجرمانه ارتکاب یابد می‌توان به عنوان جرایم سازمان یافته مورد مطالعه قرار داد. گرچه قانون گذار به هنگام تدوین آن‌ها ویژگی سازمان یافتگی را در آن‌ها لحاظ نکرده است. از آن جا که ارتکاب جرایم بانندی و سازمان یافته ضمانت جبران ناپذیری بر امنیت اجتماعی و اقتصادی جامعه وارد می‌کند و ساختار اداری جامعه را از هم گسیخته می‌دارد لازم است برای پیش گیری، کنترل و در نهایت سرکوب مظاهر آن ضمانت اجراهای معقولی پیش بینی شود و از نظر شکلی نیز راهکار مناسبی برای ممانعت از ارتکاب آن و نیز آیین دادرسی ویژه‌ای برای تحقیق و تعقیب و دادرسی آن اعمال گردد. با توجه به آن چه گذشت دانستیم که در قوانین کیفری ایران توجه کمتری به سازمان یافتگی جرایم شده است و قانون گذار این امر مهم را مورد غفلت قرار داده است. با این که مظاهر آن در قوانین ایران رو به ازدیاد است.

## پول شویی

از حیث مفهوم لغوی، دلیل انتخاب واژه پول شویی آن است که این روند یعنی شست و شوی پول مثل یک وسیله شست و شوی خانه یا ماشین لباس شویی که چرک و کثافت را از لباس‌ها جدا می‌کند، عمل کرده و با جدا کردن کثافات ناشی از جرم از پول یا هر مال دیگر ناشی از جرم آن را پاک می‌سازد.<sup>۲۴</sup>

۲۲- نجفی ابرنآبادی، علی حسین؛ تقریرات درس جرم شناسی؛ جرایم سازمان یافته، دوره کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، نیم سال نخست ۱۳۸۰-۱۳۸۱، ص ۹۲۴

۲۳- نجفی ابرنآبادی، علی حسین، حبیب زلامحمد جعفر و شمس نائری محمد ابراهیم، جرم سازمان یافته در جرم شناسی و حقوق جزا، نشریه مدرس، دوره ۴، شماره ۱، ۱۳۷۹، ص ۵۲

۲۴- میرمحمدصادقی، حسین، حقوق جزای بین‌الملل (مجموعه مقالات)، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۳۳۲



پول شویی در معنای سلاه فرآیند قانونی جلوه دادن عواید حاصله از جرایم مالی و اقتصادی با انجام اقدامات و فعالیت‌هایی مجاز مالی و تجاری است. عنوان «پول شویی» از آنجا که به لفظ «پول» اشاره دارد ناقص و جزئی است و در حالت دقیق‌تر باید به شست و شوی مال اشاره داشت نه پول؛ چه پول خود جزئی از مال تلقی می‌شود و چون عواید جرم که ممکن است به صورت مال فارغ از این که پول باشد یا خیر حاصل گردد، در این فرآیند قرار بگیرد اصطلاح شست و شوی مال بر خلاف اصطلاح رایج دقیق‌تر به نظر می‌رسد. اما از آن جا که مال در فرآیند شست و شوی پول چه به صورت واقعی و چه به صورت اعتباری به پول تبدیل می‌شود و هم چنین پول، نتیجه و عاید غالب جرایم مالی و اقتصادی است و در روند آن بین بردن منشأ غیرقانونی این جرایم، مبادلات پولی چشم‌گیر است و به عنوان مبنای سنجش مال اعم از این که از راه مشروع به دست آمده باشد یا از طریق نامشروع، محسوب می‌گردد.<sup>۲۵</sup>

این جرم به دلیل اهمیت آن به اعتقاد بسیاری باید خارج از محدوده اصل برائت و به طور استثنایی مورد بررسی قرار گیرد در واقع وارد شدن مبلغ کلان از پول‌های آلوده به نظام اقتصادی یک کشور و آشکار شدن آن با شناخت واقعی مجرم جایگاهی برای استفاده از اصل را باقی نمی‌گذارد و اماره مجرمیت مقدم بر اصل برائت خواهد شد.

درباره پول شویی باید واقعیت‌های زیر را در نظر گرفت:

«- هیچ حقایق جامع و کلی در دنیای پول‌های ناجور وجود ندارد.

- هیچ فرمول و ضابطه سهیل و آسانی برای شناسایی خود پول شو نمی‌توان ارائه نمود.

- هیچ سیستم و نظم علمی آزمایش شده‌ای که بتواند به سؤال‌ها پاسخ دهد موجود نیست.

- ما فقط می‌دانیم سیستم ویژه‌ای در گذشته به طور مؤثری کار کرده ولی کارآگاهان پلیس آن را کشف کرده‌اند و بنابراین تقریباً به طور مطمئن می‌توان ادعا نمود که همان سیستم در آینده دوباره مورد استفاده قرار نخواهد گرفت.<sup>۲۶</sup>»

سودآور بودن پول شویی، آن را در ردیف مهم‌ترین جرایم مالی و اقتصادی قرار داده است به طوری که گاهی جرم مزبور به جهت گستردگی منافع اش مخصوصاً در سطح فرا ملی به لحاظ اختلال در نظام اقتصادی در ردیف جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی و به دلیل ضربه زدن به اهداف استقلال طلبانه و مساوات جویانه دولت در ذیل جرایم علیه امنیت ملی قرار می‌گیرد. سازمان یافتگی، ویژگی غالب پول شویی است که تشکیلات آن جلوه‌ای از یک نهاد غیر دولتی یا ساز و کارهای منظم و قابل اجرا و در عین حال با ضمانت اجرا را به تصویر می‌کشد.

حرفه‌ای و پیچیده بودن به عنوان خصیصه‌ای دیگر در بطن پول شویی نهفته است. پول شویی ابتدائاً نیازمند برنامه‌ریزی و ارائه طرح‌های دقیق و قابل اطمینان برای جاسازی، استتار و ادغام عواید نامشروع حاصل از جرم است و در مقام عمل به این فرآیند نیز باید دانش کافی و هوشیاری واقعی به کار گرفته شود. از این رو پول شویی یا به وسیله مجرمین حرفه‌ای و یقه‌سفید ارتکاب می‌یابد یا با مشاورت آن‌ها و در هر حال جرمی است که مرتکبین آن اعم از مباشر یا شرکا یا معاونین در عین این که ظرفیت جنایی و میزان خطرناکی آن‌ها بالاست، دارای قدرت سازگاری با هنجارهای اجتماع و حس موقعیت‌شناسی نیز هستند که این قدرت با علم و تجربه آن‌ها عجین شده است. در طی ۱۰ سال گذشته مبارزه با پول شویی به یکی از اهرم‌های کلیدی کنترل جرایم و به اصلی بنیادین در استانداردهای بانکداری بین‌المللی بدل شده است. از همان روزهای نخستین بر سر کار آمدن دولت بوش، ضدیت‌ها بر سر مبارزه با قانون پول شویی در ایالات متحده آمریکا آشکار شد. مقامات ایالات متحده آمریکا حتی قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر

۲۵- کیانی راده، حسین و یکی حسکویی، مرتضی، بررسی زمینه‌های پولشویی و تأثیرات آن بر رشد اقتصادی در ایران، فصل‌نامه پژوهشی امام صادق، شماره ۲۷، ص ۶۶

۲۶- روان باسوررت، دیوید، پولشویی، ترجمه نصرالله امیر بشری، معاونت آموزش ناجا، زمستان ۱۳۸۶، ص ۹۷

بهترین سپر دفاعی یک مؤسسه مالی در برابر فعالیت‌ها و حملات بزه کارانه را کنترل‌های داخلی خود آن مؤسسه و اتخاذ سیاست‌ها و سازوکارهایی با هدف تشخیص هویت و شناسایی طرف‌های معامله خودشناخت مشتریان و فعالیت‌های مشکوک و هماهنگی با نهادهای و مسئولان دولتی ذی‌ربط در ارتباط با مشتریان و فعالیت‌های مشکوک می‌دانستند.<sup>۲۷</sup> اما پول شویی به عنوان یکی از جلوه‌های جدید بزه کاری چه ارتباطی با اصل برائت پیدا می‌کند.

در حقوق اسلام از نظر مبنایی علت تقدیر اماره مجرمیت بر اصل برائت، ناکارآمدی قاعده استصحاب در صورت وجود اماره مجرمیت است، زیرا اصل برائت کیفری در مواردی که شخص مظنون به ارتکاب جرمی است مبتنی بر استصحاب عدم ارتکاب جرم و برائت سابق است. مثلاً در مورد ثروت‌های مشکوک قضای پرونده نسبت به برائت سابق متهم شک می‌کند، که در نتیجه با جریان استصحاب برائت سابق بی‌گناهی وی استمرار می‌یابد. حال در صورتی که درآمدهای یاد شده و اوضاع و احوال موجود در روابط و ارتباطات متهم مظنون با مجرمان و به ویژه مرتکبان جرایم سازمان یافته یا هر شخص دیگری که می‌تواند به نوعی درآمدهای نامشروع را نصیب وی سزاند موجب ظن بسیار قوی یا اطمینان قاضی نسبت به نامشروع بودن این اموال و درآمدها گردند. دیگر استصحاب از چنگاکی برخوردار نبوده و این اماره که در حکم دلیل است بر اصل برائت ناشی از استصحاب منقذ خواهد بود.<sup>۲۸</sup>

این اصل که یکی از نتایج اصل برائت است در قانون مبارزه با پول شویی پذیرفته شده است. اگر چه قانون گذار ایران در این قانون و قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ اصل برائت را به طور مطلق حاکم کرده است اما به نظر می‌رسد تقدم اماره مجرمیت به دلیل تعارض با منافع عمومی جامعه در مورد افرادی که ثروت‌ها و اموالشان با درآمد آن‌ها هم خوانی ندارد منطقی تر باشد. قانون گذار در مواد ۴ و ۵ و بندهای ۴ و ۵ و ۶ ماده ۸ قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۶۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام در ارتباط با اموال قاچاقچیان مواد مخدر اماره مجرمیت را به طور مطلق و به صورت اماره‌ای غیر قابل رد مطرح نموده است. اما در مورد پول شویی این عدم توجه، غیر منطقی به نظر می‌رسد. در حقوق داخلی کشور گرچه در جرایم راجع به مواد مخدر اماره مجرمیت بر اصل برائت تقدم یافته و مصادره اموال قاچاقچیان مواد مخدر بر اساس اماره مذکور در شرایطی پیش بینی شده است اما در مورد ثروت‌های ناشی از فعالیت‌های نامشروع از قبیل برهه، غصب، رشوه، قمار و سوء استفاده از مقاطعه کاری‌ها نباید کردن امکان فساد و امثال آن به موجب قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی، اصل برائت بر اماره مجرمیت مقدم شده و اثبات منشأ عدم مشروعیت اموال مشکوک از وظایف مقام تعقیب شمرده شده است.

در ایران، قانون مبارزه با پول شویی در ماده ۱ مقرر می‌دارد: «اصل بر صحت و اصالت معاملات تجاری موضوع ماده (۲) قانون تجارت است، مگر آن که براساس مفاد این قانون خلاف آن به اثبات برسد. استیلائی اشخاص بر اموال و دارایی اگر توأم با ادعای مالکیت شود، دال بر مالکیت است.»

در قوتین بسیاری از کشورهای اروپایی درباره اموال مظنون و مشکوک، اماره مجرمیت بر اصل برائت مقدم شناخته شده است. برای نمونه، قانون گذار فرانسه در بند اول ماده ۳۹-۲۲۲ قانون جزای فرانسه مقرر داشته است: «گر شخصی نتواند منشأ منابع مالی غیر منطبق با سطح زندگی خود را در عین داشتن روابط معمولی با یک یا چند مصرف کننده

۲۷- میر فخرایی، محمد خواند قانون پول شویی و تأمین منابع مالی تروریسم و واکنش‌های پس از ۱۱ سپتامبر، روزی، جی، هورتون و هبا شمس، مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، شماره ۱۲۸۲، ۲۹، ص ۵۶

۲۸- شمس نائری، محمد ابراهیم، اصل برائت و موارد عدول از آن در حقوق کیفری، نامه مفید، نشریه مجتمع آموزش عالی قم، سال چهارم، شماره چهاردهم، ص ۲۹

مواد مخدر یا کسالی که در خرید و فروش مواد فوق دست دارند یا سرمایه‌های نامشروع را تطهیر می‌کنند توجیه کننده پنج سال حبس و پانصد هزار فرانک جریمه محکوم خواهد شد.<sup>۲۹</sup> هم چنین بر اساس ماده ۳۳۴ همین قانون «هر گاه احراز شود فردی با یک روسپی زندگی می‌کند، تا وقتی نتواند منبع قانونی درآمد خود را اثبات کند در حالی که ارتباط دائمی با فرد یا افرادی دارد که به فحشا اشتغال دارند به مجازات قوادی محکوم خواهد شد.»

به این ترتیب مقررات شکلی، اماره مجرمیت را ایجاد می‌کند که هدف آن تعقیب و مجازات کسانی است که به طور نامرئی و در خفا و بدون انجام کار خاصی از پول و درآمد حاصل از فعالیت‌های مجرمانه و غیر قانونی سود می‌برند. در چنین مواردی این اماره مجرمیت است که بر اصل برائت تقدم پیدا می‌کند و بر متهم است که برائت خویش را نزد دادگاه به اثبات برساند.<sup>۳۰</sup>

مقررات یاد شده در قانون مجازات آلمان نیز با این فرض که اموال و دارایی‌های مشکوک و مظنون از یک سری جرایم حاصل شده پیش بینی گردیده است به گونه‌ای که اگر متهم نتواند منشأ مشروع اموال مظنون خود را اثبات نماید، این اموال مصادره خواهد شد.<sup>۳۱</sup>

### قاچاق انسان

قاچاق انسان که شامل خود انسان یا اعضای بدن وی به دلایل گوناگون اقتصادی شده است موضوعی است که به ویژه باند های گوناگون تبه کاری به فعالیت درباره آن پرداخته اند. در این میان زنان و کودکان به دلیل وضعیت خاص گروه‌هایی هستند که بیش تر از دیگران در معرض آسیب دیدگی قرار دارند. زنان به دلیل وضعیت خاص اجتماعی و جسمانی و کودکان به دلیل سن کم و توانایی اندک، بیش تر از سایر اشخاص در معرض خطر بزه دیده گی قرار دارند و بنابراین در بحث قاچاق انسان نیز این دسته بیشتر موضوع بحث قرار گرفته اند.

باند های قاچاق خارجی را از کشورهای مثل بلوک شرق به طور غیر قانونی به کشورهای غربی وارد می‌کنند. از مهم ترین و گسترده ترین انواع قاچاق انسان همان طور که اشاره شد قاچاق زنان و کودکان است. فحشا و قاچاق زنان یک پدیده جدید اجتماعی نیست، بلکه از دیرباز در جوامع بشری وجود داشته است. لیکن تحولات جدید اجتماعی به گسترش این پدیده انجامیده است. به ویژه از سال ۱۹۹۰ و پس از تحلل پیمان ورشو تجارت زنان در اروپا تحت عنوان بردگی سفید انجام می‌شود و شبکه‌ها و باند های گسترده‌ای از قبیل ترابا، یاکوزا و مافیا به این کار اشتغال دارند. در این تجارت، زنان اصولاً برای ارضای مقاصد جنسی مردان در اختیار آنان قرار می‌گیرند. یکی از موارد سوء استفاده از اطفال در فعالیت های مجرمانه جنسی استفاده از آن‌ها برای تورپسم جنسی می‌باشد. این نوع سوء استفاده از کودک که در سال های اخیر به شدت شایع شده و رواج پیدا کرده به شکل سازمان یافته شامل اتناذ از روسپی های خریدار می‌باشد که به شدت خطرناک است. طبق برآورد یونیسف هر ساله در حدود یک میلیون کودک وارد صنعت تجارت سکس می‌شوند. صنعت تجارت روسپیگری کودکان از ۴۰۰۰ کودک در هند، ۷۵۰۰۰ کودک در فیلیپین، ۸۰۰۰ در تایلند، ۱۰۰۰۰۰ در تایوان، ۲۰۰۰۰۰ در نیپال، ۱۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰ در ایالات متحده آمریکا و نیز ۵۰۰۰۰۰ در آمریکای لاتین بهره برداری می‌کنند. برآورد شده است که در چین، بین ۲۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰ کودک بزه دیده جرایم جنسی وجود دارد.<sup>۳۱</sup>

۲۹- بوریکان، زاگ، بزه کاری سازمان یافته در حقوق کیفری فرانسه، ترجمه علی حسین نجفی لرنند آبادی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۳۲۲

۳۰- آلبرشت هانس جرج، سیاست‌ها و مسائل مواد مخدر در جمهوری فدرال آلمان، ترجمه فاطمه قناد، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی علمی-کاربردی جنبه های مختلف سیاست جنایی در قبال مواد مخدر، جلد دوم، نشر روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۳۰۲

۳۱- Robinson L. N., The Globalization of Female Child Prostitution, Indiana University, <http://www.law.indiana.edu/lgsj/v016/no.1/robinson.html>, 4 juin 1998, p. 1.

در سطح بین‌المللی در زمینه پیشگیری و سرکوب قاچاق انسان تلاش‌های زیادی صورت گرفته است. لیکن مهم‌ترین اقدام در دسامبر ۲۰۰۰ با امضای کنوانسیون ملل متحد علیه جنایات سازمان یافته فراملی «پالرمو» و پروتکل الحاقی آن صورت گرفت. کنوانسیون، تدابیر مفصلی را در پاسخ به جنایات سازمان یافته فراملی پیش‌بینی نموده است. پروتکل اول الحاقی به این کنوانسیون به مبارزه با قاچاق اشخاص اختصاص یافته و تمهیدات مفصلی را در زمینه پاسخ به قاچاق زنان و کودکان اندیشیده است. اما پروتکل دوم الحاقی به کنوانسیون نیز به مبارزه با قاچاق زنان اختصاص دارد.<sup>۳۳</sup>

پروتکل پیش‌گیری، سرکوب و مجازات قاچاق اشخاص به ویژه زنان و کودکان مکمل کنوانسیون پالرمو علیه جنایت سازمان یافته فراملی سند عنوان این جنایت سازمان یافته فراملی است. اهداف اساسی این پروتکل را با توجه به مقدمه و متن آن می‌توان در سه مورد خلاصه کرد:

**اول- پیش‌گیری و مبارزه با قاچاق اشخاص با بذل توجه ویژه به زنان و کودکان**

**دوم- حمایت و کمک به بزه‌دیدگان و مجنی علیه‌ها**

**سوم- ارتقاء همکاری میان دولت‌ها به منظور نیل به این اهداف**

در واقع هدف سوم مذکور ضمن این که اهمیت اساسی در این پروتکل دارد وسیله تأمین دو هدف پیش گفته است. در هر حال طبق ماده ۱ این پروتکل موضوعات مطرح شده در آن با توجه به مندرجات کنوانسیون، تفسیر و اجرا خواهد شد. هم چنین جرم تعریف شده در ماده ۵ این پروتکل به منزله جرم مندرج در متن کنوانسیون خواهد بود.

ماده ۵ پروتکل در تعریف این عنوان جنایی تحت عنوان جرم انگاری مقرر می‌دارد:

۱- هر دولت متعهدی اقدامات و سایر اقدامات ضروری برای جرایم جنایی تلقی کردن رفتار مندرج در ماده ۳ این پروتکل وقتی به طور عمده ارتکاب یابند اتخاذ خواهد نمود.

۲- هر دولت متعهدی هم چنین اقدامات قانون گذاری و سایر اقدامات لازم برای جرم جنایی تلقی کردن اعمال زیر اتخاذ خواهد نمود:

**الف-** طبق مفاهیم اساسی حقوق داخلی شروع به ارتکاب جرم مقرر در بند ۱ این ماده،

**ب-** مشارکت در یک جرم مقرر در بند ۱ این ماده

**ج-** سازمان دهی و هدایت اشخاص دیگر به ارتکاب یک جرم مقرر در بند ۱ این ماده

از نظر این پروتکل، قاچاق اشخاص به معنای استخدام کردن، اعزام، انتقال، پناه دادن یا پذیرفتن اشخاص است به وسیله تهدید یا توسل به زور یا اشکال دیگر اجبار، بودن، تقلب یا فریب، اغفال، سوء استفاده از قدرت یا سوء استفاده از وضعیت آسیب پذیری، یا دادن یا گرفتن مبالغ یا منافع برای تحصیل رضایت شخصی که روی دیگری کنترل دارد، که این اقدامات به منظور بهره برداری شامل بهره برداری از فحش‌های دیگران یا اشکال دیگر بهره برداری جنسی، کار یا خدمات اجباری، به بردگی گرفتن یا اعمال مشابه بردگی، استثمار یا استخراج اعضا است. رضایت مجنی علیه قاچاق اشخاص در مورد بهره برداری مورد نظر مقرر در بند الف این ماده وقتی که وسایل مزبور در آن بند به کار رفته باشد ارزشی نخواهد داشت. استخدام، اعزام، انتقال، پناه دادن یا تحویل گرفتن یک کودک به منظور بهره برداری قاچاق اشخاص تلقی خواهد شد، حتی اگر متضمن هیچ یک از طرق مندرج در بند الف نباشد. در این کنوانسیون مانند بسیاری از اسناد مربوط به حقوق کودک به افراد زیر ۱۸ سال تمام، اطلاق عنوان کودک شده است.<sup>۳۴</sup>

آن چه مسلم است امروزه قاچاق انسان به منظور بهره برداری در سطح بین‌المللی، عملی غیر قانونی و جنایی

۳۳- سلیمی، صادق، قاچاق انسان و مبارزه با آن در حقوق کیفری ایران، فصل نامه پژوهشی رژه اجتماعی، سال هفتم، شماره ۶۶، ص ۲۶۷

۳۴- اسعدی، سید حسن، جرایم سازمان یافته فراملی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۲۳۶ و ۲۵۰

محسوب می‌شود و در رده جنایات مرتبط با برده داری تلقی می‌شود که عرف بین‌المللی نیز آن را یک جنایت بین‌المللی می‌داند. سازمان ملل متحد نیز از طریق ارکان مختلف خود ضمن محکوم نمودن مکرر برده داری و اعمال مشابه آن در طول عمر خود اقدامات متعددی در این زمینه انجام داده است.

در ایران ماده ۱ قانون مبارزه با قاچاق انسان در تعریف این عمل جنایی اشعار می‌دارد:

«قاچاق انسان عبارت است از:

الف- خارج یا وارد ساختن یا ترانزیت مجاز یا غیر مجاز فرد یا افراد از مرزهای کشور با اجبار و اکراه و تهدید یا خدعه و نیرنگ و یا با سوء استفاده از قدرت یا موقعیت خود یا سوء استفاده از وضعیت فرد یا افراد یاد شده به قصد فحشا یا برداشت اعضا و جوارح، بردگی و ازدواج

ب- تحویل گرفتن یا انتقال دادن یا مخفی نمودن یا فراهم ساختن موجبات اخفا فرد یا افراد موضوع بند الف این ماده پس از عبور از مرز با همین مقصود.»

به طور کلی دخالت گروه سازمان یافته در قاچاق انسان موجب تهدید بیشتر برای جامعه و دشواری کشف و مبارزه با این جرم و هم چنین ناتوانی قربانیان در مقابل جرایم می‌گردد. ظاهراً قانون گذار ایران نیز اندک توجهی به این امر داشته است و در بند های الف و ب ماده ۲ قانون مبارزه با قاچاق انسان سه مورد به عنوان اعمالی که در حکم قاچاق انسان می‌باشند احصاء گردیده است. ماده ۲ این چنین تحریر یافته است:

«اعمال زیر در حکم قاچاق انسان محسوب می‌شود:

الف- تشکیل یا اداره دسته یا گروه که هدف آن انجام امور موضوع ماده ۱ این قانون باشد

ب- عبور دادن «خارج یا وارد ساختن یا ترانزیت» حمل یا انتقال مجاز یا غیر مجاز فرد یا افراد به طور سازمان یافته برای فحشا یا سایر مقاصد موضوع ماده ۱ این قانون هر چند با رضایت آنان باشد.

ج- عبور دادن «خارج یا وارد ساختن یا ترانزیت» حمل یا انتقال غیر مجاز افراد به قصد فحشا هر چند با رضایت آنان باشد.»

در بند الف فقط تشکیل یا اداره دسته یا گروه جرم تلقی گردیده است. صرف نظر از این که در قوانین ایران دسته یا گروه که هدف آن ارتکاب جرم باشد تعریف نشده است. این ماده عضویت در گروه جنایی را جرم نمانسته و مسؤلیت کیفری را در این زمینه فقط به مدیران و مؤسسان منتسب نموده است. با استنباط از مواد ۲ و ۳ و ۵ کنوانسیون پالرمو گروه های جنایی واجد سه عضو یا بیشتر، وحدت فرماندهی، نظم شدید با ضمانت اجرایی بی رحمانه هستند که با هدف ارتکاب جرم برای تحصیل منافع مالی و مادی تشکیل شده است و در طول برهه ای از زمان فعالیت می‌کنند.<sup>۳۴</sup>

ضرورت جرم انگاری قاچاق انسان از جهات مختلف حقوقی، سیاسی، فلسفی و اخلاقی برای همگان آشکار است. حفظ شأن و کرامت انسان اقتضای آن را دارد که از رفتار برده گونه و غیر انسانی با وی خودداری شود. یکی از این رفتارها قاچاق انسان به منظور استفاده جنسی و به خصوص اقتصادی از اعضای بدن وی می‌باشد. اصول عام و جهانی حقوق بین‌الملل و حقوق بشر علاوه بر آن که به رعایت شأن و کرامت انسانی تأکید کرده اند به طور خاص

۳۴- سلیمی، صادق، قاچاق انسان به عنوان یک جنایت سازمان یافته، فصلی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۴، ص ۸۷

قاچاق انسان را نیز ممنوع ساخته اند. حتی ضرورت جرم انگاری این عمل چنان که گذشت در این اسناد مورد تأکید قرار گرفته است. این خود به مفهوم آن است که استفاده از آخرین ابزار در حقوق کیفری یعنی توسل به جرم انگاری نشان از اهمیت موضوع دارد که نمی توان از راه های دیگر از آن بهره جست. در این مورد توسل به راه کارهای مدنی و اخلاقی و اداری، مؤثر واقع نمی شود و گرنه قانون گذار ضرورتی بر جرم انگاری آن و تأکید بر این مسأله نمی دید. این موضوع علاوه بر حقوق بین الملل در سطح داخلی نیز مورد تأکید فراوان است. از این رو باید گفت حفظ منافع جامعه و مصالح عموم چنین ضرورتی را اقتضا کرده است.

اما به غیر از جرم انگاری باید راه های مناسب برای کشف جرایم همواره موجود باشند. اما موضوع دیگری که از اهمیت برخوردار است حفظ حقوق متهم در سایه اصل برائت می باشد. چه صورتی می توان سخن از حفظ حقوق متهم در سایه اصل برائت گفت و با قاچاق انسان نیز مبارزه کرد. آیا باید قائل به اصل برائت و فرض بی گناهی متهم در همه مراحل شد یا باز هم قائل به تفکیک شویم. به نظر می رسد در این مورد هم صرف عضویت در گروه خاص می تواند مخدوش کننده فرض بی گناهی باشد. اگر شخصی در یک گروه سازمان یافته که قاچاق انسان را فعالیت اصلی خود قرار داده است عضویت داشته باشد باید در خصوص چنین شخصی فرض بی گناهی را مخدوش دانست. البته بحث دیگر راجع به آگاهی یا عدم آگاهی از اهداف سازمان مربوطه است. به هر حال بسیار بعید به نظر می رسد فردی با چنین تشکلی همکاری داشته باشد و از اهداف آن آگاه نباشد. حال سؤال آن است که در صورت ادعای شخص مبنی بر این که از اهداف سازمان بی خبر بوده می توان فرض بی گناهی را در مورد وی به اثبات رسانید. شاید بتوان گفت چنین ادعایی به بی اثر شدن هدف قانون گذار یعنی جرم انگاری می انجامد. در این مورد می توان اثبات ادعای بی خبر بودن شخص از اهداف و مقاصد سازمان قاچاق را بر عهده خود وی گذاشت. این امر با قاعده «البینه علی المدعی» نیز سازگار تر به نظر می رسد.

در این خصوص اگر چه دشواری ها و پیچیدگی ها در سطح تئوری و عمل تا اندازه زیادی وسیع است اما به هر صورت باید راه حل هایی را پیش بینی و اجرا کرد که موجب فرار مجرمین واقعی از حیطه پیش بینی شده توسط قانون گذار نشود. در صورتی که به مانند سایر جرایم در فرض بی گناهی و اماره مجرمیت تعارض به وجود آید در ابتدا اصل برائت جاری می شود اما قوی بودن اماره مجرمیت فرض برائت را کم رنگ می سازد. در این مورد، توجهی که برای کاربرد فرض برائت وجود دارد عیناً باید در مورد اماره مجرمیت به کار برده شود. عضویت در یک گروه قاچاق انسان، اماره ای قوی و دلیل بر آن است که شخص از اهداف و مقاصد سازمان خبر داشته و با آن همکاری می کرده است. اگر چه نتوان اثبات کرد که وی مثلاً در طرح ریزی و ساماندهی عملیاتی معینی حضور فعال و نقش مؤثر داشته است، همین کافی به نظر می رسد که نتوان فرض بی گناهی را در مورد او به کار برد.

### نتیجه گیری و پیشنهادات

بر خلاف گذشته می توان گفت شناسایی اصل برائت به طور عام برای دولت های مدرن در سطوح ملی و برای کشورها و سازمان های بین المللی در سطوح منطقه ای، مسائل و مشکلات جدی ای را ایجاد خواهد کرد. از این رو فرض بی گناهی متهم نباید در مورد همه جرایم و همه مجرمین وجود داشته باشد. این جا است که سخن از معکوس شدن این اصل مهم حقوقی در پاره ای از جرایم، نظیر جرایم سازمان یافته، تروریسم، پول شویی و... مطرح می گردد. به طور قطع تقدم منافع عمومی جامعه بر منافع خصوصی آن ایجاب می کند که در پاره ای از جرایم، اصل برائت با



احتیاط بیشتری به کار برده شود. در مقام معارضه، مصالح و منافع عموم بر منافع خصوصی افراد متقدم است و این امر در ماهیت حقوق و اختلاف قواعد آن از عوامل اصلی شمرده می‌شوند. بدین جهت است که حقوق دلتان معتقدند که منافع عمومی و منافع خصوصی را نمی‌توان با یک محک و ترازو سنجید. در مقام قیاس به طور کلی منافع عمومی مقدم بر منافع خصوصی جامعه می‌باشد و برای حفظ منافع عمومی، این اصل مهم حقوقی نباید به طور مطلق به کار گرفته شود.

اما یکی از دلایل دیگر ما برای این مقوله آن است که باید از بی‌اثر شدن جرم انگاری انجام گرفته توسط قانون گذار جلوگیری گردد. قانون گذار برای حفظ نظم اجتماعی و تحقق عدالت، دست به وضع قواعد حقوقی در حوزه حقوق کیفری زده یا اقدام به جرم انگاری می‌کند. با پذیرش عام اصل برائت می‌توان گفت که ابزار قانون گذار برای مبارزه با جرم، بی‌اثر و بی‌اعتبار می‌گردد چرا که راه گریز از چنگال عدالت برای مجرمین با فرض بی‌گناهی، بسیار آسان می‌شود. اما از طرف دیگر می‌توان به مصداق خدشه دار کننده اصل برائت بدون توجیه و علت اشاره داشت. چنان که گفتیم اصل برائت هنوز هم باید به عنوان یک اصل عام در دعاوی جزایی پذیرفته و به کار برده شود و در صورت عدول از اصل برائت باید توجیه و دلیل قانونی حتماً وجود داشته باشد. در حقوق ایران به پاره ای از این مصادیق در قوانین عادی و مقررات دولتی که بدون دلیل، اماره مجرمیت بر فرض بی‌گناهی ترجیح داده شده، اشاره شده است. بنابراین عدول بدون توجیه و دلیل و استدلال منطقی قوی از اصل، پذیرفته نخواهد بود. با مطالعه تطبیقی و الگو برداری از نظام های پیشرفته حقوق کیفری می‌توان موارد نقص متعارض با اصل برائت را به قانون گذار پیشنهاد داد.



## شرح مسؤولیت های مدیران تصفیه در فرض انحلال غیر از ورشکستگی شرکت تجاری

حامد بهانی

### چکیده:

انحلال شرکت ها و مؤسسات، خود آغاز عملیات و وظایفی دیگر برای مدیران می باشد. انحلال از معنای گسترده تری از آن چه قانون گذار بر شمرده برخوردار است، به نحوی که بطلان شرکت که شیوه ای خاص برای ختم فعالیت تجاری به شمار می رود را نیز باید در همین مفهوم مد نظر قرار داد. هر چند که در لایحه اصلاحی قانون تجارت سال ۱۳۴۷ بطلان شرکت از موارد انحلال به شمار نیامده است<sup>۱</sup>، مدیر شرکت پس از انحلال از لحاظ مسؤولیت نا

اندازه ای به کنار می رود و مدیر یا مدیران تصفیه جای گزین آن ها برای قبول مسؤولیت می گردند. خصوص قوانین و مقررات محور انحلال و تصفیه شرکت های تجاری لازم به ذکر است که حسب مورد بر اساس لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷، قانون تجارت، آیین نامه قانون ثبت شرکت ها و قانون بخش تعاونی مصوب ۱۳۷۰ عمل می شود.<sup>۲</sup> توقف یا انحلال و تصفیه شرکت با عنایت به مدلول و وحدت ملاک ماده ۲۰۹ لایحه اصلاحی ۱۳۴۷ لزوماً می بایستی به اداره ثبت شرکت ها اعلام و آگهی شود.<sup>۳</sup>

تصفیه به معنای تفریح حساب و تعیین بدهکاری و بستانکاری است که در نتیجه ی تصفیه، رقم قطعی

مبالغ بده و بستان مشخص و پا به پامی شوند.<sup>۴</sup> در یک تقسیم بندی کلی عملیات تصفیه شامل مراحل زیر خواهد بود: وصول مطالبات شرکت؛ نقد کردن دارایی شرکت؛ پرداخت دیون شرکت؛ تقسیم دارایی باقی مانده شرکت بین شرکا.

### الف) اصول کلی حاکم در طول مدت تصفیه

با توجه به قواعد و مقررات و رویه عملی، متصدیان تصفیه، در طول مدت تصفیه شرکت، مدیر می باشند و صرفاً کار گزار در تصفیه نیستند. از طرفی برای مدیریت تصفیه شرکت، مقررات خاصی وجود ندارد. مقررات موجود مؤید این است که تصفیه امور شرکت ها اصولاً با مدیران شرکت است و مدیران با همان شرایط قبل و با تبدیل عنوان

۱- محمدرضا پاسبان (۱۳۸۹) حقوق شرکت های تجاری، چاپ چهارم انتشارات سمته، ص ۲۵۲.

۲- محمود عرفانی (۱۳۸۶) مجموعه کامل محش قانون تجارت ایران، چاپ اول انتشارات جنگل، چاپخانه مهر، ص ۳۰۱.

۳- بدالله بازگیر (۱۳۸۶) مؤثرین حقوق تجارت در آذربایجان، انتشارات کوشور، چاپ دوم انتشارات بازگیر، ص ۱۶۱.

۴- جولانفتخاری (۱۳۸۶) حقوق تجارت، شرکت های تجاری، چاپ نوب انتشارات ققنوس، ص ۲۲۵.

به مدیر تصفیه امور شرکت را در کنترل خود دارند. بر اساس مواد ۲۰۳ و ۲۱۲ قانون تجارت در صورتی که در موقع انحلال ترتیب دیگری در اساسنامه پیش بینی نشده یا شرکت تصمیم دیگری اتخاذ ننموده باشند، مدیر یا مدیران شرکت عهده دار امر تصفیه می باشند. در صورتی که شرکت به حکم دادگاه منحل اعلام شود، دادگاه نیز بر اساس اساسنامه شرکت مدیر یا مدیران تصفیه را انتخاب و به اداره ثبت شرکت ها اعلام می نماید.<sup>۵</sup> ماده ۲۰۵ لایحه اصلاح قانون تجارت در مورد تعیین مدیر تصفیه در شرکت های سهامی چنین مقرر می دارد:

«در صورتی که به هر علتی مدیر تصفیه معین نشده باشد و یا تعیین شده ولی به وظایف خود عمل ننماید هر ذی نفع حق دارد تعیین مدیر تصفیه را از دادگاه بخواهد. در مواردی نیز که انحلال شرکت به موجب حکم دادگاه صورت می گیرد مدیر تصفیه را دادگاه ضمن صدور حکم انحلال شرکت تعیین خواهد کرد.»

### ۱- رعایت مساوات

در این خصوص ماده قانونی که صراحتاً بر این امر تأکید کرده باشد وجود ندارد، منتهی از مضمون بسیاری از مواد لایحه ۱۳۴۷، قانون تجارت و لایحه ۱۳۸۴ این اصل استخراج می شود. به موجب ماده ی ۲۲۳ لایحه ۱۳۴۷ «آن قسمت از دارایی نقدی شرکت که در مدت تصفیه مورد احتیاج نیست بین صاحبین سهام به نسبت سهام تقسیم می شود به شرط آن که حقوق بستانکاران ملحوظ و معادل دینی که هنوز موعد تأدیه آن نرسیده است موضوع شده باشد» یا ماده ی ۲۲۵ لایحه که تشریفات خاصی را برای تقسیم دارایی میان سهام داران ملحوظ داشته و عدم رعایت این تشریفات را موجب مسؤولیت مدیر تصفیه به پرداخت خسارت در مقابل بستانکارانی دانسته که طلب خود را دریافت نکرده اند. در لایحه جدید قانون تجارت مواد ۷۱۲ و ۷۱۳ مقرراتی در باب تقسیم دارایی نقدی میان سهام داران و تکلیف مدیران تصفیه به مطلع نمودن سهام داران از نحوه ی تقسیم دارایی اشاره شده است. ضمانت اجرای عدم رعایت مقررات این دو ماده در ماده ۷۱۴ لایحه ۱۳۸۴ چنین ذکر شده است «تخلف از مقررات مواد ۷۱۱ تا ۷۱۳ مدیران تصفیه را مسؤول جبران خسارت بستانکارانی قرار خواهد داد که طلب خود را دریافت نکرده اند.»

### ۲- رعایت مصلحت

در خصوص لزوم رعایت مصلحت در شرکت های سهامی ماده ی ۷۲۴ لایحه ۱۳۸۴ که به جز مجازات تعیینی عمناً تکرار بند ۱ ماده ۲۶۹ لایحه ۱۳۴۷ می باشد، می گویند «مدیر یا مدیران تصفیه در صورتی که اموال یا اعتبارات شرکت در حال تصفیه را بر خلاف منافع شرکت یا برای مقاصد شخصی یا برای شرکت یا مؤسسه ی دیگری که خود به طور مستقیم یا غیر مستقیم در آن ذی نفع می باشند مورد استفاده قرار دهند». اما در سایر شرکت های تجاری به چنین تکلیفی برای مدیر یا مدیران تصفیه اشاره نشده است. همان طور که می دانیم رابطه ی مدیر یا شرکت یک رابطه ی امانی است که هر نماینده ای در مقابل منوب عنه (اصیل) دارد. البته در این رابطه ی امانی، به نظر می رسد که وظایف، تکالیف و مسؤولیت های بیشتری نسبت به یک رابطه امانی ساده مانند وکیل و موکل یا قیم و مولی علیه وجود دارد. این یک رابطه ی امانی ویژه است که آثار آن به وسیله ی قانون تعیین می شود و هر کدام به اعتباری مورد توجه قرار می گیرد. به اعتبار شرکت در سازمان مدیریت، مدیران بیان کننده اراده ی شخص حقوقی و جزء پیکره آن تلقی می شوند.

۵- فروجی حمید (۱۳۸۹) حقوق تجارت شرکت های سرمایه ای، شخص، مختلفه، جلد اول و دوم، انتشارات کیو برتس، ص ۹۶.

لکن به اعتبار شخصی، انسان هایی هستند در مقام نمایندگی و ولایت، تصمیم هایی برای شرکت می گیرند به اعتبار نخست هر چه می کنند منسوب به شخص حقوقی است؛ ولی به اعتبار شخصی، در اعمالی که انجام می دهند ممکن است مسؤولیت متوجه آنان شود.<sup>۶</sup> در ماده ۶۶۷ قانون مدنی به رعایت مصلحت موکل در تصرفات و اقدامات توسط وکیل اشاره شده است. به نظر یکی از نویسندگان حقوق، اذن موکل بر این است که وکیل به سود او گام بر دارد و چون امینی دلسوز مصلحت او را در نظر داشته باشد.<sup>۷</sup> بنابراین با توجه به قواعد عام مسؤولیت می توان مدیر تصفیه را که مصلحت سهام داران و شرکا را رعایت نکرده و از این بابت مسبب ایجاد خسارتی برای آن ها شده را مسؤول دانست. البته در صورت طرح دعوی علیه مدیر تصفیه در خصوص عدم رعایت مصلحت بایستی به این نکته توجه شود که دادرسی در هر نظام قضایی وسیله، و اجرای هدف عدالت است. به این منظور قضات باید به قواعد و مقررات و روش هایی که از طرف قانون گذار معین شده تمسک پیدا کنند و بایستی به دلخواه خود از این مقررات تخطی کرده و جهت احقاق حق اقدام نمایند.<sup>۸</sup>

### ۳- رعایت مدت تصفیه

ماده ی ۲۱۴ لایحه ۱۳۴۷ در این زمینه مقرر می دارد:

« مدت مأموریت مدیر یا مدیران تصفیه نباید از ۲ سال تجاوز کند. اگر تا پایان مأموریت مدیران تصفیه امر تصفیه خاتمه نیافته باشد مدیر یا مدیران تصفیه باید با ذکر علل و جهات خاتمه نیافتن تصفیه امور شرکت، مهنت اضافی را که برای خاتمه دادن به امر تصفیه لازم می دانند و تدابیری را که جهت پایان دادن به امر تصفیه در نظر گرفته اند به اطلاع مجمع عمومی صاحبان سهام رسانیده، تمدید مدت مأموریت خود را خواستار شوند.»

در خصوص مدت تصفیه در سایر شرکت های تجاری، مقرراتی وضع نشده و در این قسمت خلأ قانونی وجود دارد و به نظر می رسد باید به مهلت متناسب عرفی مراجعه نمود، ضمن این که مفاد ماده ۲۱۴ لایحه ۱۳۴۷ در این زمینه می تواند راهگشا باشد. اما در لایحه ۱۳۸۴ این تقیصه بر طرف شده است. به موجب ماده ۷۷۰ لایحه ۱۳۸۴ انحلال و تصفیه شرکت با مسؤولیت محدود تابع همین مقرراتی است که برای شرکت سهامی پیش بینی شده است. در ماده ۷۷۲ لایحه مزبور گفته شده: «دوره مدیریت مدیران تصفیه شرکت با مسؤولیت محدود حداکثر ۲ سال است، چنان چه تمدید دوره ی مدیریت لازم باشد مدیر یا مدیران تصفیه باید ضمن ارائه گزارش توجیهی، تمدید مدت مدیریت خود را از شرکا درخواست نمایند» و بالاخره ماده ۸۰۱ لایحه ۱۳۸۴ در این خصوص اعلام می دارد که:

«نارده امر تصفیه شرکت تضامنی به وسیله یک یا چند مدیر تصفیه انجام می گیرد که از حیث شرایط انتخاب وظایف، اختیارات، مسؤولیت های قانونی و مسؤولیت های تابع مقررات مدیران تصفیه شرکت های با مسؤولیت های محدود می باشند.»

### ۴- رعایت معیارهای قابل قبول و متعارف در صرف هزینه ها

به موجب ماده ی ۲۱۲ لایحه ۱۳۴۷ مدیران تصفیه نماینده شرکت در حال تصفیه بوده و کلیه ی اختیارات لازم را جهت امر تصفیه حتی از طریق طرح دعوی و ارجاع به داور و حق سازش را دارا می باشند و ... همان طور که می دانیم نمایندگی به دو صورت وجود دارد یا نمایندگی قهری است مانند ولی قهری و یا قراردادی مانند نصب

۶- ناصر، کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج ۲، چاپ اول، انتشارات بهشهر، ص ۵۸.

۷- ناصر، کاتوزیان (۱۳۸۵) حقوق مدنی (درس هایی از عقود معین)، جلد دوم، چاپ دهم، انتشارات گنج دانش، ص ۸۳.

۸- علی، مهاجری (۱۳۸۵) این قضاوت مدنی در محاکم ایران، چاپ سوم، انتشارات فکر سازان، ص ۳۶.

قیمت یا نصب مدیران تصفیه. همان طور که قبلاً نیز اشاره شد مدیران تصفیه به واسطه نماینده شرکت بودن، انجام تصفیه شرکت را در اختیار گرفته اند. در خصوص این که چه هزینه هایی حساب شده و قابل قبول است مقررات خاصی وجود ندارد و به نظر می رسد در این مورد باید به داور عرف مراجعه نمود. بدین ترتیب برای مشخص شدن هزینه های نامتعارف و غیر قابل قبول، ضابطه ی نوعی حاکم است. باید افزود همان طور که هزینه های شرکت در زمان حیات برحسب اوضاع و احوال تفاوت می کند، در دوران تصفیه نیز تکالیف عرفی مدیر تصفیه همیشه یکسان نمی ماند و تابع وضع زمان و مکان است. بنا براین کسی که مدعی تعدی و تفریط مدیر تصفیه شده باید دلیل نا متعارف بودن هزینه های صرف شده را اثبات نماید و بتواند اعتقاد به وصول حقیقت را در دادرسی ایجاد کند، چرا که هدف نهایی از آوردن دلیل این نیست که دادگاه به واقع مطلق برسد.<sup>۹</sup>

## ب) سایر وظایف مدیران تصفیه

### ۱- تصریح به در حال تصفیه بودن شرکت

پس از انحلال شرکت تا خاتمه ی امر تصفیه، شخصیت حقوقی شرکت جهت انجام امور تصفیه باقی خواهد ماند و مدیران تصفیه موظف به خاتمه دادن به کارهای جاری، اجرای تعهدات، وصول مطالبات و تقسیم دارایی شرکت می باشند و هر گاه برای اجرای تعهدات شرکت معاملات جدیدی لازم شود مدیران تصفیه انجام خواهند داد.<sup>۱۰</sup> در خصوص ذکر عبارت «در حال تصفیه» در شرکت های تجاری فقط در خصوص شرکت های سهامی در ماده ی ۲۰۶ لایحه اصلاحی ۱۳۴۷ چنین مقرر شده: «شرکت به محض انحلال در حال تصفیه محسوب می شود و باید در دنبال نام شرکت همه جا عبارت «در حال تصفیه» ذکر شود و نام مدیر یا مدیران تصفیه در کلیه ی اوراق و آگهی های مربوط به شرکت قید گردد». بنابراین اگر انحلال شرکت به ثبت نرسیده و اعلام نشده باشد نسبت به اشخاص ثالث بی اثر است.<sup>۱۱</sup>

### ۲- رسیدگی به محاسبات و تنظیم ترازنامه شرکت در موقع انحلال

پس از انتخاب شدن مدیر یا مدیران تصفیه توسط مجمع عمومی فوق العاده یا مقام قضایی، دیگر مدیران سابق هیچ گونه سمت یا نمایندگی برای اداره شرکت نخواهند داشت و همان طور که گفته شد، مدیران تصفیه بایستی کلیه اموال، دفاتر، اوراق، اسناد و صورت حساب های مالی و غیر مالی مربوط به شرکت را از مدیران سابق تحویل گرفته و بلافاصله امر تصفیه را به عهده گیرند. متصدیان تصفیه باید مراقبت نمایند که دارایی شرکتی که منحل شده است جواب گوی تعهدات آن باشد و برای این منظور باید به حساب های شرکت رسیدگی نموده و ترازنامه عملیاتی آن را در موقع انحلال تنظیم نمایند و چنان چه تشخیص دهند که شرکت قادر به انجام کلیه ی تعهدات خود نیست و ورشکسته است، فوراً باید اعلام ورشکستگی شرکت را از دادگاه تقاضا نمایند و تصفیه امور شرکت را طبق قانون تجارت و قانون تصفیه امور ورشکستگی به اداره تصفیه ورشکستگی یا مدیر تصفیه ای که از طرف دادگاه تعیین می شود واگذار نمایند.<sup>۱۲</sup> چنان چه مدیران تصفیه، شرکت را ورشکسته تشخیص ندهند به تصفیه

۹- ناصر، کلوزیان (۱۳۸۱) ایلات و تالیفات، جلد اول، چاپ پنجم، نشر میزان، ص ۲۰.

۱۰- محمود عرفانی (۱۳۸۶) حقوق تجارت، جلد دوم، چاپ سوم، انتشارات میزان، ص ۱۵۱.

۱۱- حسینقلی، گامی (۱۳۸۰) حقوق تجارت، جلد هفتم، انتشارات گنج افشار، ص ۹۸.

۱۲- ستوده نهری، حسن (۱۳۸۸) حقوق تجارت، جلد دوم، چاپ چهارم، انتشارات دلاکستر، ص ۳۹۰.

امور شرکت مبادرت می نمایند ولی در ضمن عملیات تصفیه هر موقع که معلوم شود که شرکت ورشکسته است باید عملیات تصفیه را متوقف نموده و ورشکستگی شرکت را تقاضا نمایند تا طبق مقررات مربوط به ورشکستگی، تصفیه امور شرکت انجام گیرد.

### ۳- بررسی اسناد بستانکاران و تهیه لیست دیون

متصدیان تصفیه موظفند دیون مسلم شرکت را در سر رسید آن ها پرداخت نمایند و در صورتی که دینی مسلم نباشد، کلیه اقدامات لازم را برای حفظ منافع شرکت معمول دارند. مطابق ماده ی ۲۲۵ لایحه اصلاحی ۱۳۴۷ مدیر یا مدیران تصفیه موظفند از طلبکاران و اشخاصی که علیه شرکت ادعایی دارند با انتشار آگهی در سه مرتبه و هر مرتبه در فاصله یک ماه در روزنامه رسمی و روزنامه ی کثیرالانتشاری که اطلاعیه ها و آگهی های مربوط به شرکت در آن درج می گردد، دعوت نمایند که طی شش ماه از تاریخ اولین نوبت انتشار آگهی مذکور به مدیران تصفیه مراجعه نمایند تا موضوع و میزان طلب خود را مطرح نموده و خود را در عدد و شمار طلبکاران شرکت منظور نمایند. مدیر یا مدیران تصفیه در پرداخت دیون شرکت موظفند مطالبات طلبکاران ممتازه را در نظر گرفته و آنان را در اولویت قرار دهند. ضمانت اجرای تخلف از ماده ی فوق در ماده ۲۲۶ لایحه ۱۳۴۷ آمده که مدیران تصفیه را مسؤول پرداخت خسارت بستانکارانی قرار داده که طلب خود را دریافت نکرده اند.

### ۴- خاتمه دادن به کارهای جاری، اجرای تعهدات و پرداخت دیون شرکت

شرکت در موقع انحلال فوراً از بین نمی رود و تصفیه امور آن مدتی وقت لازم دارد. در این مدت کارهای جاری شرکت مانند حفظ اموال شرکت، تنظیم حساب ها و پرداخت هزینه های جاری شرکت باید توسط مدیران تصفیه انجام گیرد.<sup>۱۳</sup> به موجب ماده ۲۰۸ لایحه ۱۳۴۷ مدیران تصفیه موظف به خاتمه دادن به کارهای جاری، اجرای تعهدات، وصول مطالبات و تقسیم دارایی شرکت می باشند و هرگاه برای اجرای تعهدات شرکت معاملات جدیدی لازم شود، مدیران تصفیه به نمایندگی شرکت انجام خواهند داد. در ماده ۲۰۷ قانون تجارت نیز تکلیف مذکور در مورد متصدیان تصفیه کلیه شرکت های تجاری مورد تصریح قرار گرفته است.

شرکت در موقع تصفیه ممکن است تعهداتی داشته باشد، مثلاً به موجب قراردادی اجرای عملی یا معامله ای را تعهد کرده باشد. انحلال شرکت باعث از بین رفتن تعهدات شرکت نشده و شرکت موظف است تعهداتی را که قبل از تصمیم به انحلال تقبل کرده است انجام دهد، مخصوصاً اگر تعهداتی که شرکت نموده است متضمن اقدامات و معاملات دیگری باشد.

مثلاً شرکت تجاری تعهد کرده است در ظرف سه ماه مقداری جنس به شخص دیگر تحویل دهد و اجناس مزبور می بایستی بعد از انعقاد قرارداد به مرور خریداری شوند. در این مورد طبق ماده ۲۰۸ قانون تجارت: «اگر برای اجرای تعهدات شرکت، معاملات جدیدی لازم شود متصدیان تصفیه انجام خواهند داد».

بنابراین معاملات مزبور چون ملازمه با اجرای تعهدات شرکت دارند، متصدیان تصفیه می توانند قراردادهای جدیدی به نام شرکت منعقد کنند. بدیهی است که متصدیان تصفیه حق ندارند بدون آن که ضرورت داشته باشد معاملات جدیدی به نام شرکت انجام دهند، زیرا پس از انحلال، شرکت دیگر اجازه ی معاملات جدید و ادامه کار

۱۳- حسن، منوچهری، بسین، ص ۳۹۰.

خود را ندارد.<sup>۱۴</sup> در خصوص دیون شرکت نیز متصدیان تصفیه موظفند دیون مسلم شرکت را در سر رسید آن ها پرداخت نمایند و در صورتی که دینی مسلم نباشد، کلیه اقدامات لازم را برای حفظ منافع شرکت معمول دارند. مطابق ماده ۲۲۵ لایحه ۱۳۴۷ مدیر یا مدیران تصفیه موظفند از طلبکاران و اشخاصی که علیه شرکت ادعایی دارند با انتشار آگهی در سه مرتبه و هر مرتبه به فاصله ی یک ماه در روزنامه ی رسمی و روزنامه ی کثیرالانتشاری که اطلاعیه ها و آگهی های مربوط به شرکت در آن درج می گردد، دعوت نمایند که طی ۶ ماه از تاریخ اولین نوبت انتشار آگهی مزبور به مدیران تصفیه مراجعه نمایند تا موضوع و میزان طلب خود را مطرح نموده و خود را در عدد و شمار طلبکاران شرکت منظور نمایند.

### - تقسیم دارایی در خلال مدت تصفیه

به موجب ماده ۲۱۵ قانون تجارت «تقسیم دارایی شرکت های مذکور در ماده فوق بین شرکا، خواه در مدت تصفیه و خواه پس از ختم آن ممکن نیست مگر آن که قبلاً سه مرتبه در مجله رسمی و یکی از جراید اعلان و یکسال از تاریخ انتشار اولین اعلان در مجله گذشته باشد» و ماده ۲۱۶ قانون تجارت اضافه می نماید: «تخلف از ماده ی قبل، متصدیان تصفیه را مسؤول خسارت طلبکارانی قرار خواهد داد که به طلب خود نرسیده اند.» در صورتی که در مورد شرکت های تضامنی و نسبی و مختلط ماده ۲۱۱ قانون تجارت مقرر داشته که:

«آن قسمت از دارایی شرکت که در مدت تصفیه، محل احتیاج نیست، به طور موقت بین شرکا تقسیم می شود ولی متصدیان تصفیه باید معادل قروضی که هنوز موعد تأدیه آن نرسیده است و هم چنین معادل مبلغی که در حساب بین شرکا مورد اختلاف است موضوع نمایند.»

علت اختلاف بین این نوع شرکت ها از این جهت است که در شرکت های تضامنی و نسبی و مختلط شرکای ضامن وجود دارند که در صورت عدم پرداخت طلبی، طلبکار مزبور حق دارد به شریک مزبور رجوع نموده و از دارایی شخصی او طلب خود را وصول نماید. در صورتی که در شرکت های سهامی و با مسؤولیت محدود و تعاونی شریک ضامن وجود ندارد که طلبکار بعد از تقسیم دارایی شرکت بتواند به او مراجعه کند. به این جهت است که ماده ۲۱۶ قانون تجارت مدیر تصفیه ای که رعایت مقررات ماده ۲۱۵ قانون تجارت را ننماید، در حکم شریک ضامن تلقی می نماید. در لایحه ۱۳۸۴ قانون تجارت مواد ۷۱۱ و ۷۱۲ به تقسیم دارایی شرکت اختصاص یافته است.

به موجب ماده ۷۱۱:

«تقسیم دارایی شرکت میان سهام داران، خواه در مدت تصفیه و خواه پس از آن ممکن نیست مگر این که شروع تصفیه و دعوت بستانکاران سه مرتبه و هر مرتبه به فاصله ۳۰ روز در روزنامه رسمی و روزنامه شرکت آگهی شده و لااقل شش ماه از تاریخ اولین آگهی گذشته باشد.»

به موجب ماده ۷۱۲:

«آن بخش از دارایی نقدی شرکت که در مدت تصفیه مورد نیاز نیست، میان سهامداران به نسبت سهام آن ها تقسیم می شود، به شرط آن که حقوق بستانکاران ملحوظ و معادل دیونی که هنوز سر رسید آن نرسیده است، موضوع شده باشد.»

ضمائم اجرای تخلف از مقررات فوق نیز در ماده ۱۸۵ لایحه مزبور تصریح شده که مدیران تصفیه را مسؤول جبران خسارات بستانکارانی قرار خواهد داد که طلب خود را دریافت نکرده اند. هر چند مقررات مذکور در مورد شرکت های سهامی است ولی به موجب مواد ۷۷۰ و ۸۰۰ لایحه ۱۳۸۴، این مقررات در سایر شرکت های تجاری نیز قابل تسری است.

متصدین تصفیه برای حفظ حقوق شرکت وظیفه دارند، شخصاً یا توسط وکیل در دادگاه به نام شرکت طرح دعوی کنند یا از دعاوی که علیه شرکت طرح شده دفاع نمایند هر چند در ماده ۲۰۹ قانون تجارت قانون گذار آن را نوعی حق برای مدیر تصفیه تلقی کرده است. این ماده مقرر می دارد:

« متصدیان تصفیه حق دارند شخصاً یا به توسط وکیل از طرف شرکت محاکمه کنند.»

#### ۷- ایداع وجوه باقیمانده نزد بانک و تقسیم دارایی باقیمانده در خاتمه کار

پس از پایان کار تصفیه و پرداخت دیون و انجام تعهدات شرکت، باقی مانده ی دارایی به نسبت سرمایه میان شرکا تقسیم می شود. همان طور که قبلاً گفته شد تقسیم دارایی شرکت میان سهام داران در مدت تصفیه و یا پس از پایان آن منوط به آگهی شروع تصفیه و دعوت از بستانکاران به صورت سه مرتبه و هر مرتبه به فاصله یک ماه در روزنامه رسمی و کثیرالانتشار شرکت است و دست کم باید ۶ ماه از تاریخ انتشار اولین آگهی بگذرد. در صورتی که پس از تصفیه وجهی باقی مانده باشد، مدیران تصفیه باید آن مبلغ را در حساب مخصوصی در یکی از بانک ها سپرده و نام بستانکاران و سهام دارانی را که حقوق خود را دریافت نموده اند نیز به آن بانک تسلیم نماید و مراتب را در آگهی مذکور بالا جهت اطلاع افراد ذی نفع اعلام کنند. چنان چه ظرف ده سال، تمام یا بخشی از وجوه دریافت نشود، به عنوان مال بلا صاحب به وسیله ی بانک و اطلاع دادستان به خزانه دولت واریز می گردد.<sup>۱۵</sup> در ماده ۷۱۷ لایحه ۱۳۸۴ متن ماده ۲۲۸ لایحه ۱۳۴۷ مورد تصریح قرار گرفته و خلاء قانونی مسکوت گذاشتن تکلیف فوق را با گذاشتن آن به عهده متصدیان تصفیه سایر شرکت های تجاری پر نموده است. همان طور که قبلاً نیز اشاره شد مدیران تصفیه پیش از انجام هرگونه اقدامی برای تقسیم دارایی شرکت های با مسؤلیت محدود، سهامی و تعاونی باید مفاد ماده ۲۱۵ قانون تجارت در خصوص اعلان تقسیم دارایی در مجله ی رسمی و یکی از جراید را رعایت کنند. در خصوص شرکت های تضامنی، نسبی و مختلط، ماده ۲۱۱ قانون تجارت تشریفات موجود در ماده ۲۱۵ ق. ت را در خصوص تقسیم دارایی موقت بین شرکا جاری ندانسته است و در خصوص تقسیم دارایی در خانمه کار، قانون گذار ساکت است. و حال این سؤال پیش می آید که آیا متصدیان شرکت های تضامنی، نسبی و مختلط موظف به رعایت تشریفات برای تقسیم دارایی هستند یا خیر؟ در لایحه ۱۳۸۴ این خلاء قانونی برطرف شده است چرا که در ماده ۷۱۱ تقسیم دارایی شرکت را منوط به دعوت بستانکاران سه مرتبه به فاصله ۳۰ روز در روزنامه رسمی و روزنامه شرکت و گذشتن لااقل ۶ ماه از تاریخ انتشار اولین آگهی کرده و مواد ۷۷۰ و ۸۰۰ لایحه مذکور نیز مقررات ماده فوق را در شرکت های تضامنی و با مسؤلیت محدود جاری دانسته است. به هر حال با توجه به این که در حال حاضر تنها مقررات قانون تجارت و لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ قابلیت اجرایی دارند، در خصوص سؤال فوق می توان چنین پاسخ داد که با توجه به این امر که قانون گذار در مقام بیان بوده و در صورتی که نیاز به وجود این تکلیف به عهده متصدیان تصفیه در شرکت های تضامنی، نسبی و مختلط بودن بایستی به وضع مقررات می پرداخت و با توجه به لزوم رعایت تشریفات فقط در مورد شرکت های مذکور در ماده ۲۱۴ قانون تجارت و هم چنین با توسل به اصول فقهی از جمله اصل عدم، می توان گفت که اصل بر عدم وجود تکلیف بر عهده ی متصدیان تصفیه در شرکت های مذکور به رعایت تشریفات ماده ۲۱۵ قانون تجارت در تقسیم دارایی شرکت است.

۱۵- ماده ۲۲۸ لایحه قانون تجارت ۱۳۴۷.



## ۸- تکالیف قراردادی

به موجب ماده ۲۱۸ قانون تجارت هر شرکتی مجاز است در اساسنامه‌ی خود برای تصفیه ترتیب دیگری مقرر دارد ولی در هر حال آن مقررات نباید مخالف مواد ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷ و قسمت اخیر ماده ۲۱۱ باشد. بنابراین در صورتی که در اساسنامه شرکت، رعایت نسیبقت و مقرراتی برای امر تصفیه پیش بینی شده باشد و مدیر تصفیه به تکالیف مقرر عمل ننماید و از این حیث خساراتی بر شرکت، شرکا یا طلبکاران شرکت وارد شود، مسؤول خسارات وارده می باشد.

### نتیجه گیری

با توجه به قواعد و مقررات و رویه عملی، متصدیان تصفیه، در طول مدت تصفیه شرکت، مدیر می باشند و صرفاً کار گزار در تصفیه نیستند. از طرفی برای مدیریت تصفیه شرکت، مقررات خاصی وجود ندارد. مقررات موجود مؤید این است که تصفیه امور شرکت ها اصولاً با مدیران شرکت است و مدیران با همان شرایط قبل و با تبدیل عنوان به مدیر تصفیه، امور شرکت را در کنترل خود دارند. سمت مدیریت تصفیه، قانوناً برخلاف مورد مدیریت عامل، در انحصار اشخاص حقیقی نبوده و اشخاص حقوقی نیز می توانند عهده دار آن گشته و اعلام توقف نمایند. شناخت مصادیق مسؤلیت مدیر تصفیه نیاز به تعیین اختیارات و وظایف وی داشت که به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت. چرا که تا زمانی که وظایف مدیر تصفیه به درستی تعیین نشود نمی توان از مسؤلیت سخن گفت و تمامی اقدامات وی را می توان در قالب ماده ۲۰۷ قانون تجارت توجیه نمود.

رعایت مساوات، رعایت مصلحت، رعایت مدت تصفیه و رعایت معیارهای قابل قبول و متعارف در صرف هزینه ها از جمله اصول حاکم در طول مدت تصفیه هستند و رعایت سایر وظایف مقرر شده حسب مورد در زمان انحلال، پس از اتخاذ تصمیم به انحلال تا ختم تصفیه و پس از ختم تصفیه برای مدیران تصفیه ضروری است.

### منابع و مأخذ

۱. جواد، افتخاری (۱۳۸۶) حقوق تجارت ۲، شرکت های تجاری، چاپ دوم، انتشارات ققنوس.
۲. یدانه، بارگیر (۱۳۸۶) موازین حقوق تجارت در آراء و دیوانعالی کشور، چاپ دوم انتشارات بازگیر.
۳. محمدرضا، باسیان (۱۳۸۹) حقوق شرکت های تجاری، چاپ چهارم انتشارات سمت.
۴. ستوده تهرانی، حسن (۱۳۸۸) حقوق تجارت، جلد دوم، چاپ چهارم، انتشارات دادگستر.
۵. محمود، عرفانی (۱۳۸۶) مجموعه کمال معاشی قانون تجارت ایران، چاپ اول، انتشارات جنگل - جاودانه.
۶. محمود، عرفانی (۱۳۸۶) حقوق تجارت، جلد دوم، چاپ سوم انتشارات میزان.
۷. فروحی، حمید (۱۳۸۹) حقوق تجارت شرکت های سرمایه ای، اشخاص، مختلط، جلد اول و دوم، انتشارات کیومرث.
۸. ناصر، کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج ۲، چاپ اول، انتشارات بهشهر.
۹. ناصر، کاتوزیان (۱۳۸۵) حقوق مدنی (درس هایی از عقود معین)، جلد دوم، چاپ دهم، انتشارات گنج دانش.
۱۰. ناصر، کاتوزیان (۱۳۸۷) اثبات و دلیل اثبات، جلد اول، چاپ پنجم، نشر میزان.
۱۱. حسینی، کاتبی (۱۳۸۰) حقوق تجارت، چاپ نهم، انتشارات گنج دانش.
۱۲. علی، مهاجری (۱۳۸۵) آیین قضاوت مدنی در محاکم ایران، چاپ سوم، انتشارات فکر سازان.

## مسئولیت وکیل سرپرست در تخلفات انتظامی کارآموزان وکالت

مرتضی شیخ الاسلامی

هیأت مدیره محترم کانون وکلای دادگستری مرکز در تاریخ ۸۵/۳/۲۳ شرح وظایفی را به عنوان راهنمای کارآموزان وکالت و وکلای سرپرست تصویب نمود، که این شرح وظایف لازم الاجرا می باشد. در موادی از این شرح وظایف به مسؤلیت های وکیل سرپرست تا حدودی اشاره شده است که در نامه ای که وکلای محترم سرپرست بعد از قبول کردن سرپرستی کارآموز و در زمان تحویل پروانه کارآموزی داده می شود به شرح ذیل به آنان مسؤلیت داده می شود:

آقای / خانم ..... وکیل محترم دادگستری

طبق تقاضای آقای / خانم ..... که با آن موافقت فرموده اید به سمت وکیل سرپرست نامبرده تعیین می گردید که ایشان دوره ۱۸ ماهه کارآموزی را نزد جنابعالی طی نمایند خواهشمند است با التفات به بندهای ۲-۲۰-۲۱-۲۳-۲۴-۲۵ مقررات و شرح وظایف کارآموزان وکالت مصوب ۸۵/۳/۲۳ هیأت مدیره کانون وکلای دادگستری مرکز، زمان شروع به کارآموزی و

گزارش های سه ماهه فعالیت نام برده و هم چنین اختتام دوره کارآموزی وی را با اظهار نظر صریح در رابطه با نحوه و کیفیت و عملکرد ایشان با قید تاریخ دقیق در صفحات مشخص و معین شده در کارنامه دوره کارآموزی ثبت و به کمیسیون کارآموزی اعلام نمایید.

بدیهی است کارآموز مکلف است کلیه وکالت هایی که قبول می کند با مشورت و موافقت جنابعالی بوده و خلاصه و موضوع هر اقدامی را که در جریان دادرسی ضروری می داند و هم چنین کلیه امور مربوط به وکالت را از تنظیم دادخواست و لوایح و اعتراض به احکام و قرارها به رویت رسانیده، تحت نظر جنابعالی در امور مربوط به وکالت اقدام نماید.

با احترام

نایب رئیس کانون وکلای دادگستری مرکز

در این قسمت به شرح موارد مذکور و بقیه بندهای شرح وظایف که مربوط به این موضوع می باشد می پردازیم :

## فصل اول :

### مدارک مربوط به شروع کارآموزی

۲- سه برگ معرفی نامه که ، نسخه اول مربوط به وکیل سرپرست ، نسخه دوم متعلق به کارآموز می باشد و نسخه سوم که با قید تاریخ به رؤیت و امضاء وکیل سرپرست رسیده باشد ،ظرف مدت یک هفته توسط کارآموز به دفتر کمیسیون کارآموزی تسلیم خواهد شد .

در این قسمت تکلیف شده است که وکلای سرپرست باید ذیل رضایت نامه خود را جهت ارائه به قسمت صدور پروانه امضاء نمایند . که این خود یک تعهد است که برای وکیل سرپرست مسؤولیت ایجاد می کند . و اما این مسؤولیت ها در چه حدودی می باشد ؟ که به شرح مواد زیر است :

## فصل سوم :

### مقررات مربوط به حضور در جلسات دادرسی دادگاه ها

۱۷- هرگونه دست بردن در مندرجات کارنامه کارآموزی یا سایر مدارک کارآموزی از قبیل تغییر یا پاک کردن اعداد و عبارات و مندرجات آن ، هم چنین الحاق یا دخل و تصرف در تأییدیه های وکلای سرپرست و اعضای کمیسیون کارآموزی از نظر کانون و کلا تخلف محسوب و عمل کارآموز قطع نظر از جنبه کیفری آن موجب تعقیب انتظامی است .

## فصل پنجم :

### کارآموزی نزد وکیل سرپرست

۲۰- کارآموزان باید بلافاصله پس از صدور پروانه کارآموزی، خود را به وکیل سرپرست معرفی کنند تا وکیل سرپرست شروع به کار وی را با درج تاریخ در کارنامه کارآموزی قید و امضاء نماید .

تبصره : محاسبه مبداء شروع کارآموزی ،تاریخ شرکت در اولین جلسه دادگاه خواهد بود .

۲۱- کارآموز باید به طور منظم در دفتر وکیل سرپرست خود ،حضور داشته باشد .

مسؤولیتی که در این قسمت به عهده وکیل سرپرست گذاشته شده است اهمیت نادن به حضور منظم کارآموز در دفتر وکالت می باشد .

۲۲- کارآموزانی که از تاریخ صدور پروانه یکسال متوالی یا دو سال متناوب وظایف کارآموزی را انجام ندهند مردود قطعی می شوند .

مسؤولیت وکیل سرپرست که مربوط به ماده ۲۱ و ۲۲ این شرح وظایف می باشد حضور مستمر و منظم کارآموز وکالت در دفتر وکیل سرپرست است . وکیل سرپرست برای این که بتواند مسؤولیت خود را انجام دهد بوظیفه دارد که عدم حضور کارآموز را در دفتر وکالت به کانون و کلا گزارش دهد . زیرا در دادرسی پرونده هایی موجود است

با این عنوان که وکیل سرپرست بعد از امضای موافقت نامه کارآموزی شخص، هیچ گونه اطلاع دیگری از کارآموز ندارد و کارآموز نیز مراجعه ای به وی نداشته است و وکیل سرپرست موضوع را به کانون گزارش نداده است و موجب مشکلاتی برای وکیل شده است.

۲۳- کارآموز باید هر سه ماه یک بار نظریه وکیل سرپرست خود را اخذ و به امضاء وی برساند. نظریه مزبور در صفحات مربوط به کارنامه کارآموزی منعکس خواهد شد.

در بسیاری از موارد کارآموزان وکالت حتی به دفتر وکیل سرپرست خود مراجعه نمی نمایند و تنها امضای وکالتنامه ها را در مراکز دیگر از وکیل سرپرست خود اخذ می نمایند و دفتر چه خود را نیز در پایان دوره کارآموزی به امضای وکیل سرپرست می رسانند.

۲۴- کارهایی که وکیل سرپرست به کارآموز ارجاع می کند باید در دفترچه کارآموزی منعکس گردد.

۲۵- پس از خاتمه دوره کارآموزی، وکیل سرپرست نظر خود را در خصوص کیفیت کار و طرز رفتار کارآموز در کارنامه کارآموزی منعکس خواهد نمود.

چون وکیل سرپرست تعهد نموده است که مسؤلیت کارآموز را در مورد مواد فوق به عهده بگیرد پس عملی را که خلاف آن باشد انجام دهد، موجب تعقیب انتظامی خواهد بود. (نظامات کانون - تخلف اخطار کتبی یا درج در پرونده)

مثلاً ۱- در منطقه ای که وکیل سرپرست به تعداد اندکی می باشد وکیل محترم حدود ۶۸ کارآموز را به تحت سرپرستی خود قرار داده است در صورتی که خود وکیل سرپرست در آن منطقه حضور ندارد و تمرکز وکالتی خود را در شهر دیگری قرار داده است. که در دادسرا تمرکز احراز شده است و متحر به صدور کیفرخواست گردیده.

۲- وکیل سرپرستی که در ابتدا از کارآموز، طلب هزینه های دفتر را به علت استفاده از دفتر وی را نموده است و

.....

وکیل سرپرست وظیفه دارد کلیه مواد فوق را در قبال تعهدی که داده است انجام دهد و تکالیف کارآموزی را از کارآموز تحت سرپرستی اش مطالبه نماید.

### فصل ششم: مقررات انتظامی

۲۶- نشانی کارآموز قبل از اخذ پروانه وکالت، دفتر وکیل سرپرست خواهد بود و کارآموزان تحت هیچ عنوان به تنهایی یا با شرکت دیگران اعم از وکیل یا کارآموز حق دایر نمودن دفتر را ندارند.

۲۷- کارآموزان باید در سربرگ و کارت ویزیت خود منحصرأ نام و نام خانوادگی و عنوان ( کارآموز وکالت ) و شماره پروانه کارآموزی و نشانی وکیل سرپرست و تلفن وی را قید نموده و از درج و استفاده از هر عنوان دیگر اکینا احتراز نمایند. تهیه و چاپ سربرگ و کارت ویزیت بدون درج نشانی و یا تصریح عنوان کارآموز وکالت، ممنوع است.

۲۸- با توجه به این که قبول کار وکالتی، فرع بر انجام وظایف کارآموزی است کارآموز می تواند منحصرأ با تصویب و امضای وکیل سرپرست در ذیل وکالتنامه و در حدود صلاحیت کارآموزان، قبول وکالت نماید و کارآموزان جهت قبول وکالت از فرم مخصوص کارآموزان وکالت استفاده کنند. تمرکز کار وکالتی در غیر از حوزه ای که برای آن پروانه کارآموزی دریافت نموده اند ممنوع می باشد.

حدود صلاحیت کارآموزان برای قبول وکالت به شرح تبصره ۳ ذیل ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت می باشد و در دعوای مالی حداکثر خواسته تا سقف یکصد میلیون ریال معادل ده میلیون تومان است. (البته سقف در حال حاضر ۵۰۰ میلیون ریال می باشد)

۲۹- کارآموز نمی تواند با وکیل سرپرست خود و یا وکیل دیگری متفقاً یا منفرداً در موضوعی که خارج از حدود صلاحیت کارآموزان است وکالت کند. امضاء وکیل سرپرست در هر حال الزامی است.

۳۱- کارآموزان باید نسخه سوم و کالتنامه های تنظیمی را به وکیل سرپرست خود تحویل و تصویر آن را در پرونده مخصوص به خود نگهداری کنند و در صورت مطالبه کانون وکلا، آن ها را ارائه نمایند.

## فصل هفتم

### مدت کارآموزی و اختیار

۳۲- ..... کارآموز تا زمان دریافت پروانه وکالت باید کلیه وظایف کارآموزی به استثناء حضور در جلسات دادگاه ها و سخنرانی را تحت نظر وکیل سرپرست انجام دهد.

۳۹- کارآموزان وکالت باید کلیه امور مربوط به وکالت از قبیل تنظیم وکالتنامه و دادخواست، شکواییه و لایحه را با نظارت و مشورت وکیل سرپرست تکمیل و ذیل وکالتنامه را به تأیید وی برسانند.

### فصل هشتم - مقررات عمومی

۴۰- ..... کارآموز در صورت عدم تمدید پروانه، تحت هیچ عنوان حق قبول وکالت به تنهایی یا با وکیل دیگر حتی با وکیل سرپرست خود را ندارد. تخلف از این امر مشمول مقررات انتظامی خواهد بود.

اطلاع وکیل سرپرست از کلیه مواد فوق الزامی می باشد تا بتواند وظیفه سرپرستی خود را به نحو مطلوب انجام دهد و اجباری برای گرفتن ۶۸ کارآموز که نمی تواند از عهده مسؤلیت آنان برآید، نیست.

وکیل سرپرست تا پایان کارآموزی باید به تکالیف کارآموز خود دقت لازم را داشته باشد و وقتی که کارآموز فعالیت کارآموزی خود را در طول دوره انجام ندهد، وکیل سرپرست با اطلاع دادن به کانون وکلا می تواند سلب مسؤلیت از خود در قبال تعهدی که نموده است بکند.

در دادرسی انتظامی کانون مواردی از قبیل سوء استفاده از موقعیت وکیل سرپرست در دوران کارآموزی و بالعکس در پرونده های انتظامی دیده می شود اما با مدقه در پرونده های انتظامی تاکنون رأیی که ثابت کند، تخلف کارآموز از عدم رسیدگی های وکیل سرپرست به ایشان می باشد، نیست (البته در زمان دادستانی جناب آقای زمانی سلیمی در یک پرونده ایشان از وکیل سرپرست دعوت کردند و تذکرات لازم را دادند ولی از محکمه انتظامی حکمی مبنی بر این موضوع نمی باشد) و یا می توان گفت هنوز در دادرسی انتظامی دقت بیشتری برای رسیدگی به تخلفات کارآموزانی که باعث آن وکلائی محترم سرپرست می باشند که مسؤلیت خود را به خوبی انجام نداده اند، نشده است. البته شاید وظیفه بیش تر را کانون وکلا ( کمیسیون کارآموزی ) باید در آموزش کارآموزان به کار گیرد و شاید در آموزش وکلائی سرپرست !؟

در تاریخ ۱۳۸۹/۱۱/۱ شرح وظایفی نیز توسط اتحادیه کانون های وکلائی دادگستری مصوب شده است که در فصل ششم از ماده ۲۸ الی ۳۲ به وظایف وکلائی سرپرست اشاره شده است. به عنوان مثال ماده ۲۹ را مطالعه می نمایم:

ماده ۲۹) امور زیر از جمله وظایف و کیل سرپرست است:

- الف) نظارت مستمر بر عملکرد و کالتی کارآموز و راهنمایی وی در کلیه مراحل، شامل تنظیم قرارداد و کالت با موکل، نحوه طرح دعوا و شکایت، تنظیم دادخواست و شکواییه، امور مربوطه به حق لزومه و پرداخت هزینه های قانونی توسط کارآموز، تدارک دفاع، تنظیم لوایح دفاعیه و.....
- ب) آموزش مستمر کارآموز جهت آشنایی با وظایف و اختیارات و کیل دادگستری، فن دفاع، اخلاق حرفه ای، نحوه تعامل با همکاران، قضات، کارمندان اداری، موکل و.....
- ج) نظارت و بررسی دقیق انجام تکالیف
- د) همکاری مستمر با کمیسیون جهت اجرای برنامه های آموزشی.
- ه) نظارت بر تهیه گزارش های سه ماهه موضوع تبصره ۴ بند ۳-۱۱ و اعلام نظر کمیسیون.
- و) اعلام تخلف احتمالی یا نداشتن حسن اخلاق و رفتار کارآموز به کمیسیون.
- ز) اعلام شروع به کارآموزی و اظهار نظر پیرامون نحوه انجام تکالیف در پایان دوره.
- ح) در صورت تأیید، امضای و کالتنامه تنظیمی بین کارآموز و موکلین وی، با توجه به صلاحیت علمی، عملی و قانونی کارآموز.
- ط) ارائه مشاوره به کارآموز در خصوص سؤالات و موارد ابهام وی.
- ی) اتخاذ تدابیر عملی برای حضور کارآموز حداقل ۲ روز در هفته در دفتر، به نحوی که کلیه امور و کالتی تحت نظارت و کیل سرپرست انجام شود.

به هر حال در شرح وظایف پیشنهادی اتحادیه کانون های و کلا که در اکثر کانون ها به تصویب هیأت مدیره ها رسیده است بندهای مربوط به مسؤولیت و کیل سرپرست تصریح شده است. اگر در دادسرا و دادگاه های انتظامی مبنای رفتار خلاف شأن به همه تعهدات و کیل دادگستری اعم از مسؤولیت هایی که در زندگی شخصی به عهده دارد (چک برگشتی) و یا مسؤولیت های مرتبط با موارد و کالتی و کیل دادگستری محصور است باز هم جای گاه تعهدات و کیل سرپرست در مقابل کارآموز و در مقابل کانون و کلا (رفتار خلاف شأن - تخلف از نظامات) در دادسرا و دادگاه انتظامی کانون ها کجاست ???

## نامه ها و نظرها

### نامه کانون های وکلای دادگستری به ریاست محترم قوه قضائیه در خصوص برگزاری آزمون داوطلبان دریافت مجوز مشاوران حقوقی (ماده ۱۸۷)

حضرت آیت الله آقای املی لاریجانی  
رئیس محترم قوه قضائیه

با سلام به تازگی مرکز موسوم به مشاوران و کارشناسان قوه قضائیه از طریق سایت خود آگهی دعوت از داوطلبان برای شرکت در آزمون ورودی دارندگان مدرک کارشناسی حقوق را صادر کرده و در مقام برگزاری چنین آزمونی است. از آن جا که این مرکز برپایه ماده منسوخه ۱۸۷ برنامه پنج ساله سوم تشکیل شد و در هنگام تصویب و اجرای این ماده جناب عالی بر قوه قضائیه حضور نداشته اید برای نشان دادن چگونگی تصویب و اجرای این ماده و اعتراضاتی که نسبت به آن انجام شده است مراتب زیر را به آگاهی می‌رسانیم:

۱- ماده ۱۸۷ به باروا در سال ۱۳۳۹ وارد برنامه پنج ساله سوم عمرانی شد و همین امر سرآغاز پیدایش مشکلاتی برای دستگاه قضایی کشور و حرفه شریف و کالت دادگستری گردید. برنامه پنج ساله همان گونه که از تعریف آن در بند ۳ ماده یک قانون برنامه و بودجه مصوب سال ۱۳۵۱ بر می آید یک «برنامه عمرانی پنج ساله» است و هیچ گونه قانون گذاری خارج از چارچوب موضوع و هدف آن در خلال لوایح مربوطه به آن امکان پذیر نیست. این در حالی است که از صدر مشروطیت و پس از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ده ها لایحه قانون گذاری در زمینه مسائل دادگستری کشور و کانون وکلای دادگستری به گونه مستقل تقدیم مجلس شده و به تصویب رسیده و به مورد اجرا گذارده شده اند. هر چند ماده ۱۸۷ به رغم ناسازگاری آن با اصل های ۲۶ و ۳۵ و ۱۵۶ و ۱۵۸ و ۱۵۹ قانون اساسی و با قضائیه های مسمرم عالی کانون های وکلا و عفت نمایندگان به تصویب رسید ولی به زودی «مجلس متوجه تصمیم ناصواب خود شد. از این رو هنگامی که نوبت وقت لایحه بودجه سال ۱۳۸۰ را به مجلس تقدیم و در بند «ج» تبصره ۳۲ این لایحه بودجه ای را برای اجرای ماده مزبور پیش بینی کرد با اعتراض نمایندگان با اصل این ماده روبرو شد و مجلس در یک رأی گیری از تصویب بودجه ای برای اجرای این ماده خودداری کرد و همین امر به اعتبار این ماده و امکان اجرای آن پایان بخشید. سپس ۱۵۳ تن از نمایندگان مجلس با تقدیم طرحی و با اعلام این که این ماده خلاف اصول قانون اساسی است خواستار حذف این ماده از برنامه پنج ساله پنجم شدند. در مقدمه توجیهی این طرح چنین آمده است:



«به منظور حفظ استقلال کانون های وکلای دادگستری و حفظ استقلال وکیل در امر دفاع از حقوق موکلان خود که بر پایه اصل ۳۵ قانون اساسی از مهم ترین حقوق مردم در جهت تأمین آزادی های فردی و اجتماعی و تر شاخص های مهم و بنیادین امنیت قضایی و توسعه پایدار کشور است و اجرای مؤثر اصل مزبور مستلزم حضور وکلای مستقل و غیر وابسته در مراجع پیگرد و دادگاه ها است و برای پرهیز از جمع شدن اختیارات قضایی، دادستان و وکیل دادگستری در قوه قضاییه که عملاً مردم را در برابر دولت و قوه قضاییه بی پناه و از حق دفاع جدی و مؤثر محروم می سازد و نظر به این که اصول ۱۵۶ و ۱۵۸ و ۱۵۹ قانون اساسی متضمن مسؤوبیتی برای قوه قضاییه در امر وکالت دادگستری نمی باشد و ایجاد سازمان های موازی در سال های گذشته عوارض نامطلوب و زیانباری را به دنبال داشته است و با توجه به این که مجلس شورای اسلامی با رد بند «ج» تبصره ۲۲ لایحه بودجه سال ۱۳۸۰ با تأمین اعتبار مالی ماده ۱۸۷ مخالفت کرده و این ماده قابلیت اجرای خود را از دست داده است بنابراین طرح دو فوریتی زیر برای اصلاح ماده مزبور تقدیم می گردد...»

اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان بدون در نظر گرفتن گرایش های سیاسی، این طرح را تصویب کردند ولی از آن جا که این مصوبه با برخورد غیر قابل توجیه شورای نگهبان رد شد نمایندگان در پنج مصوبه دیگر اجرای این ماده را به کانون های وکلا واکنار کردند که همگی این مصوبات نیز با برخورد غیر قابل توجیه شورای نگهبان رد شدند. به هر حال از آن جا که بودجه اجرای این ماده تصویب نشده بود امکان اجرای آن وجود نداشت ولی متأسفانه رئیس وقت قوه قضاییه به رغم اعتراضات کانون های وکلا این ماده را به مورد اجرا گذارد.

۲- با پایان یافتن دوره اعتبار برنامه پنج ساله سوم در تاریخ ۱۳۸۴/۱/۲۸ ماده ۱۸۷ که بودجه ای برای اجرای آن در سال ۱۳۸۰ و یا در قوانین بودجه سال های بعد پیش بینی نشده بود برای همیشه منتفی گردید. از سوی دیگر به دلیل اینکه ماده ۱۸۷ دارای مغایرت های آشکاری با چندین اصل قانون اساسی بود از آوردن و تکرار آن در لایحه برنامه پنج ساله چهارم که از سوی همان دولت قبلی به مجلس تقدیم شد خودداری گردید. این در حالی بود که بسیاری از مواد قانون برنامه پنج ساله سوم از جمله ماده ۱۸۹ که مربوط به شورای حل اختلاف در برنامه پنج ساله سوم بود در برنامه چهارم تکرار گردید که البته آن هم قابل انتقاد بود.

۳- به دلیل سبزی شدن دوره برنامه پنج ساله سوم و بی اعتبار شدن ماده ۱۸۷ آن دست اندر کاران اجرای این ماده تلاش کردند با گردآوری امضا از گروه کوچکی از نمایندگان مجلس هشتم طرحی را به مجلس تقدیم کنند تا مفاد ماده ۱۸۷ به یک قانون دائمی تبدیل شود. عنوان این طرح، «جایزه تأسیس مؤسسات مشاوره حقوقی، وکالت و کارشناسی رسمی قوه قضاییه» بود. هر چند این طرح به مجلس تقدیم و به کمیسیون قضایی ارجاع شد ولی پیرو ارسال نامه شماره ۴۲۴۲ مورخ ۱۳۸۴/۳/۱۷ به رئیس وقت مجلس شورای اسلامی و گفتگوهایی که با امضاء کنندگان

این طرح انجام شد. این نمایندگان نیز با درک مغایرت های این طرح با اصول قانون اساسی، امضاهای خود را از زیر این طرح پس گرفتند و این طرح به دلیل این که دارای امضاهای کافی نبود بایگانی گردید. مرکز پژوهش های مجلس نیز در مقام اعتراض به این طرح برآمد و خواستار ادغام مشوران ماده ۱۸۷ در کانون های و کلا گردید. در بخشی از نامه این مرکز چنین آمده است:

«... با تغییر ترکیب هیأت تعیین کننده تعداد کلرآموزان و کالت دادگستری و با اتخاذ تصمیمات منطقی با واقعیت باید مکانیسمی طراحی شود که با انتقال و الحاق مشاوران و وکلای ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه به کانون های وکلای دادگستری، ضمن ایجاد رژیم حقوقی واحد در عرصه وکالت، نسبت به حفظ استقلال کانون وکلای دادگستری اقدام مناسبی صورت گیرد.»

۴- ماده ۱۸۷ برنامه پنج ساله سوم در جای خود از جهت دیگری از سوی قوانین لاحق، نسخ شده است. برنامه پنج ساله سوم در تاریخ ۱۳۶۹/۱/۱۷ به تصویب مجلس رسید ولی قانون آئین دادرسی در امور مدنی در ۱۳۶۹/۱/۲۱ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. ماده ۳۳ این قانون که صریحاً ناظر به حرفه وکالت است مقرر داشته است: «وکلای متعاضین باید دارای شرایطی باشند که به موجب قوانین راجع به وکالت در دادگاه ها برای آنان مقرر گردیده است.» با تصویب این ماده هیچ وکیلی نمی تواند به دفاع از حقوق موکل بپردازد مگر آنکه دارای شرایط مقرر در قوانین راجع به وکالت باشد. بنابراین این ماده که مؤخر بر ماده ۱۸۷ است نافی هر گونه اعتبار این ماده می باشد. به ویژه این که ماده ۵۲۹ همین قانون نیز «سایر قوانین و مقررات در مورد مغایر را ملغی» اعلام کرده است.

۵- ماده ۱۸۷ که به نراوا و برخلاف اصول قانون گذاری در خلال برنامه پنج ساله عمرانی سوم طرح شده بود به دلیل این که دارای پیش بینی های لازم از جهت مقررات تفصیلی مشاوره حقوقی و وکالت نبود قابلیت اجرا نداشت. برای نمونه در این ماده هیچ مقرراتی از جهت تحلفات انتظامی این مشاوران و مراجع بیگردد و رسیدگی و صدور حکم علیه آنان پیش بینی نشده بود. هنگامی که رئیس محترم پیشین قوه قضائیه در مقام تدوین آیین نامه ای برای اجرای این ماده برآمد هیأت مدیره کانون وکلای دادگستری مرکز در دیداری با ایشان به تدوین آیین نامه برای اجرای این ماده از جمله پیش بینی مقرراتی در زمینه انواع تخلفات و کیفرهای انتظامی آن ها و شیوه رسیدگی به تخلفات و تشکیل دادگاه انتظامی در این آیین نامه اعتراض کرد. زیرا تشکیل هر گونه داور و دادگاه تنها باید به حکم قانون باشد و نه آیین نامه. اصل ۱۵۹ قانون اساسی نیز موضح است که: «تشکیل دادگاه ها و تعیین صلاحیت آن ها موطا به حکم قانون است.»

چنان که دادسرا و دادگاه انتظامی کلون و کلا نیز به موجب قانون استقلال کانون مصوب سال ۱۳۳۳ مقرر شده است. ولی در ماده ۲۷ آئین نامه ای که از سوی رئیس وقت قوه قضائیه تدوین و تصویب شده و به دلایل گوناگون فراتر از موضوع و چارچوب ماده ۱۸۷ بود در زمینه تخلفات و کیفرهای انتظامی این گونه مشاوران حقوقی قانون گذاری شد و در تبصره این ماده در مورد مرجع پیگرد این تخلفات چنین گفته شد:

«مرجع اعمال این تنبیهات پس از بررسی و کارشناسی و اظهار نظر مرکز، هیات موضوع ماده ۲ آئین نامه خواهد بود». هیات موضوع ماده ۲ این آئین نامه نیز مرکب از معاون رئیس قوه، رئیس حوزه نظارت قضایی و بزه قوه قضائیه، معاون آموزش قوه قضائیه، دادستان انتظامی قضات و غیره بوده اند که اصولاً مرجع رسیدگی و پیگرد و صدور حکم شمرده نمی شوند. و تشکیل چنین مرجعی برای پیگرد و صدور حکم انتظامی خلاف قانون اساسی بوده است. شگفت انگیزتر این بود که رئیس محترم پیشین قوه قضائیه به جای خودداری از اجرای ماده ۱۸۷ به یک روش خلاف اصول قانون اساسی دیگر نیز متوسل گردید و زیر عنوان «دستورالعمل اجرایی تبصره ماده ۲۷ آئین نامه اجرایی ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه» در تاریخ ۱۳۸۶/۴/۲۴ یعنی بیش از دو سال پس از سبزی شدن اعتبار برنامه پنج ساله سوم، یک متن ۱۷ ماده ای را برای رسیدگی به تخلفات مشاوران مشمول این ماده امضاء کرد که در جایی خود قانون گذاری دیگری بوده است. در ماده یک این دستورالعمل مقرراتی برای تشکیل دادسرای انتظامی برای این گونه مشاوران حقوقی پیش بینی شد و در ماده ۲ آن نیز با نسخ تبصره ماده ۲۷ آئین نامه اجرایی ماده ۱۸۷، گروهی از قضات را با موافقت رئیس قوه قضائیه به عنوان «قضات دادگاه انتظامی» برای رسیدگی به تخلفات این گونه مشاوران حقوقی پیش بینی کردند که از جهات گوناگون خلاف اصول قانون اساسی بوده است.

هنگامی که با آئین نامه نمی توان دادسرا و دادگاه تشکیل داد، وضعیت حقوقی «دستورالعمل اجرایی»، خود به خود روشن است و البته هر گونه پیگرد و رسیدگی به تخلفات این گونه مشاوران در مراجع غیر قانونی مقرر در این دستورالعمل همانند اجرای اصل ماده ۱۸۷ غیر قانونی است و در نتیجه مشاوران ماده ۱۸۷ که بر پایه این ماده به نارا و پروانه گرفته اند از هر گونه نظارت و کنترل قانونی آزاد و رها مانده اند.

۶- سرانجام این که کمیسیون ویژه تحقیق و تفحص از قوه قضائیه که در مجلس هفتم تشکیل شد در بخشی از گزارش خود به تفصیل به تخلفات قوه قضائیه در شیوه اجرای ماده ۱۸۷ در دوران رئیس پیشین این قوه پرداخت مانند دادن پروانه مشاوره و وکالت به گروهی از قضات سلب صلاحیت شده و موارد دیگری که به ذکر یک جمله از این گزارش که هم چنان مستبر است در اینجا بسنده می کنیم:

«... از همه مهم تر، بودجه مرکز (مشاوران قوه قضائیه) در مجلس شورای اسلامی تصویب نشده و قوه قضائیه برای تأمین هزینه های قابل توجه این مرکز، آن را از سایر موارد تأمین نموده است و تحت عنوان هزینه ثبت نام، هزینه صدور پروانه و هزینه تمدید پروانه، میامی از متقاضیان دریافت نموده که به خزانه واریز نشده است و توسط

مرکز مشاوران حقوقی مطابق سلیقه خود هزینه می‌گردند که هیچ‌گونه اطلاعی در زمینه میزان هزینه و درآمدهای آن مرکز به هیأت گزارش نشده است. هم‌چنین با پایان یافتن قانون برنامه سوم و عدم تنقید آن در برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، فعالیت مرکز مذکور اصولاً غیر قانونی می‌باشد که علی‌رغم تذکرات لازم، این مرکز کماکان به فعالیت غیر قانونی خود ادامه می‌دهد.»

۷- ماده منسوخه ۱۸۷ برنامه پنج‌ساله سوم به مسائلی چون حمایت‌های حقوقی، دسترسی مردم به خدمات حقوقی و حفظ حقوق عامه اشاره کرده بود که این مسائل در چارچوب وظایف و صلاحیت‌های عام قوه قضائیه و کانون‌های وکلای قرار دارند و نیاز به درج یک ماده مجمل و بی‌معنی در این زمینه در یک برنامه عمرانی پنج‌ساله وجود نداشت. صدور مجوز مشاوره حقوقی و وکالت نیز به روشنی بیرون از صلاحیت‌های قوه قضائیه مذکور در اصل‌های ۱۵۶ تا ۱۷۲ قانون اساسی است و بر طبق قوانین و مقررات لازم الاجرای کشور در چارچوب صلاحیت‌های کانون‌های وکلای است. با این حال در این ماده هیچ اشاره به این که انگیزه آن ایجاد اشتغال باشد نشده است به ویژه آن که در برنامه پنج‌ساله سوم فصل جناکلهای در باره اشتغال وجود دارد. بنابراین برگزاری هرگونه آزمون و پذیرش داوطلبان بر پایه این ماده منسوخه و بی‌اعتبار از سوی مرکز مشاوران که حتی بنا به گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس جایگاهی از نظر قانونی ندارد به دستاویز ایجاد اشتغال، تجاوز به حقوق وکلای جوان و داوطلبان ورود به حرفه وکالت است که باید پس از سال‌ها تلاش و فراگرفتن دانش حقوق و پذیرش در آزمون ورودی و گذراندن دوره کارآموزی و اختبار از اشتغال شرافتمندانه در حرفه وکالت برخوردار باشند.

اکنون که ۲۰ کانون وکلای دادگستری در استان‌های گوناگون کشور فعال هستند و همه ساله آزمون ورودی برای پذیرش داوطلبان بر طبق ماده یک قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶/۱/۱۷ برگزار می‌شود و آزمون پیش‌روی کانون‌ها برای پذیرش داوطلبان در چهارم آذرماه سال جاری برگزار خواهد شد. موجبی برای برگزاری آزمون از سوی مرکز مشاوران که هیچ جایگاهی از نظر قانونی ندارد وجود نخواهد داشت و البته صدور هرگونه پروانه مشاوره حقوقی یا وکالت در دعاوی از سوی قوه قضائیه چیزی جز نفی حق دفاع شهروندان کشور نیست که باید در امر دفاع در دادسراها و دادگاه‌ها بر پایه اصل ۳۵ قانون اساسی از وکالت وکلای دادگستری که دارای استقلال کامل هستند برخوردار باشند.

بنا به دلایل مزبور کانون‌های وکلای دادگستری کشور مراتب اعتراض خود را به این گونه اقدامات مرکز موسوم به مشاوران قوه قضائیه اعلام داشته و از جناب عالی درخواست صدور دستور توقف هرگونه اقدامی از سوی مرکز مزبور از جهت صدور آگهی و برگزاری آزمون ورودی و غیره را دارند.

کانون‌های وکلای دادگستری مرکز - فارس - آذربایجان غربی - اصفهان - مازندران - خراسان - قزوین - کرمانشاه و ایلام - خوزستان - همدان - قم - کردستان - گلستان - اردبیل - مرکزی - بوشهر - زنجان - لرستان و کرمان

## بیانیه اجلاس فوق العاده کانون های وکلای دادگستری عضو اتحادیه سراسری کانون های وکلای دادگستری ایران (اسکودا)

بیروانتشار آگهی در خرابد و سایت مرکز موسوم به مشاوران حقوقی قوه قضائیه برای پذیرش ناوطلبان مشاوره حقوقی، نشست فوق العاده هیأت های مدیره کانون های وکلای دادگستری سراسر کشور به دعوت اتحادیه سراسری کانون های وکلای دادگستری ایران (اسکودا) در تاریخ ۱۳۹۰/۸/۲۷ در محل کانون وکلای دادگستری مرکز برگزار و تصمیمات زیر اتخاذ شد:

- ۱- کانونهای وکلای دادگستری با توجه به تصویب نشدن بودجه اجرای ماده ۱۸۷ قانون برنامه پنج ساله سوم توسعه در مجلس شورای اسلامی و سپری شدن دوره اعتبار برنامه مذکور در ۱۳۸۴/۱/۲۸، هرگونه اقدامی را در جهت اجرای مقدمه ماده ۱۸۷ خلاف قانون می دانند و به آن معترض هستند بدیهی است تفصیل مراتب مغایرت های اقدام فوق الاضطرار با قانون متعاقباً به ریاست محترم قوه قضائیه و سایر مراجع ذی صلاحیت اعلام خواهد شد.
- ۲- کانونهای وکلای دادگستری اعلام می دارند: از آن جا که نیاز واقعی کشور به وکیل پس از تشخیص کمیسیون موضوع تبصره ماده ۱ قانون کیفیت اخذ پروانه و کالت مصوب ۱۳۷۶ - که اکثریت اعضای آن را نمایندگان قوه قضائیه تشکیل می دهند - همه ساله تأمین می شود و نظر به اینکه کمیسیون مذکور تنها مرجع صالح برای تشخیص این نیاز است و نظر به این که کانون های وکلای دادگستری قادر و آماده برای اجرای مصوبات کمیسیون مذکور، بدون محدودیت، هستند اقدام سازمان یادشده فاقد مینا و توجیه قانونی است.
- ۳- کانونهای وکلای دادگستری اعلام می کنند: نظر به این که ۲۱ کانون وکلای دادگستری مستقل در سراسر ایران فعال و بر پایه قوانین لازم الاجرای کشور متولی و مباشر اعمال حق دفاع مردم هستند انجام هرگونه کار موازی از سوی مراجعی که مسؤولیت و اختیار قانونی در این امر ندارند، پیامدهای زیانباری برای حرفه و کالت، دادرسی منصفانه، حق دفاع مردم و نظام قضایی، در سطح ملی و بین المللی، خواهد داشت.
- ۴- کانونهای وکلای دادگستری اعلام می دارند: با توجه به مطالب فوق الذکر و با عنایت به صراحت گزارش تحقیق و تفحص مجلس محترم شورای اسلامی در خصوص عملکرد این مرکز و با توجه به حذف ماده ۱۸۷ در برنامه های چهارم و پنجم توسعه - و با در نظر گرفتن عدم پیش بینی بودجه برای اجرای آن، اقدام سازمان موسوم به مرکز مشاوران حقوقی را حرکتی جز معارضه آشکار و مصرانه در مقابل قانون نمی دانند بنا به مراتب کانونهای وکلای دادگستری ضمن اعتراض شدید نسبت به اقدامات غیر قانونی سازمان مذکور و درخواست توقف فوری این اقدامات از مقامات مسؤول با حفظ حق هرگونه اقدام قانونی، مراجع ذی صلاحیت را به انجام اقدامات فوری در راستای جلوگیری از این فرآیند غیر قانونی فرا می خوانند.

به تاریخ ۱۳۹۰/۸/۲۷ هیأت های مدیره کانون های وکلای دادگستری ایران

**از: اتحادیه سراسری کانون های وکلای دادگستری ایران**  
**به: ریاست محترم سازمان حفاظت اطلاعات قوه قضائیه جناب آقای دکتر جهانگیر**  
**درباره: تفتیش وکلای دادگستری**

احتراماً: از کانون های بیست و یک گانه به تواتر اعلاماتی درخصوص بازرسی بدنی وکلای دادگستری در موقع ورود به مجتمع ها و سایر مراجع قضایی به این اتحادیه واصل می شود. با توجه به مفهوم تبصره ۳ ماده واحده مصوب ۱۳۷۰ مجمع تشخیص مصلحت نظام درخصوص انتخاب وکیل توسط اصحاب دعوی و یا عنایت به این که حضور وکلا در مراجع قضایی - بنابر اصل - به منظور ابهام وظایف دفاعی است و با لحاظ این که، حسب مسموع، همکاران محترم قضایی در موقع ورود مورد تفتیش بدنی قرار نمی گیرند و با در نظر گرفتن این که «برخورداری وکلا در موضع دفاع از احترام و تأمینات شغل قضا» به معنی رفتار همسان با قضات و وکلا در موارد مشابه است، مراتب اعلام می شود. خواهشمند است دستور فرمایید تدابیر لازم درخصوص رعایت شوون وکلای دادگستری اتخاذ شود. بدیهی است مسأله محدودیت تعداد قضات مراجع قضایی که طبعاً شناسایی ایشان را به وسیله عوامل امنیتی هر مرجع آسان می کند و این موضوع در مورد وکلای دادگستری - به ویژه در شهرهای پر جمعیت - مصداق ندارد، اصولاً قابل قبول است. اما این مشکل با ارائه پروانه و کالت از جانب وکلای دادگستری در موقع ورود به اماکن مورد بحث حل خواهد شد.

**با درود و سپاس**

**رئیس اتحادیه سراسری کانون های وکلای دادگستری ایران**  
**بهمن کشاورز**

**حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای رازی**  
**معاون محترم حقوقی قوه قضائیه**

سلام علیکم

بیرو نامه شماره ۴۹۱۷۴/۱۰۰-۹۰۰/۱۱/۲۸-۸۹/۱۱/۲۸ و بازگشت به نامه شماره ۲۶۸۵/۵۰۰-۹۰۰/۹/۵-۹۰ ریاست محترم قوه قضائیه با تمدید توقف اجرای آئین نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۸۸/۳/۲۷ از تاریخ انقضاء به مدت یک سال موافقت فرمودند. لذا بدین وسیله مراتب جهت اقدام لازم ابلاغ می گردد.

**علی خلفی**

**رئیس حوزه ریاست قوه قضائیه**

# طنز

محمد رضا محمدی جرقویه‌ای

- در ادامه سلسله برنامه های تحقیقاتی میدانی این بار نیز به میان مردم رفته و از ایشان پرسیده ایم به نظر شما ما چه نیازی به قانون داریم؟
- ۱- شهروند اول: ببخشید من که شما را نمی شناسم تا بدانم شما چه نیازی به قانون دارید؟
- ۲ شهروند دوم: هیچ نیازی چرا؟  
چون هم قانون مندان را دیده ام هم قانون شکنان را در هیچ کدام خبری ندیده ام.
- ۳- شهروند سوم: نیاز داریم مانند نیاز به چینی، فقط اگر بعضی وقت ها شکست خیلی نباید ناراحت شویم.
- ۴- شهروند چهارم نیاز داریم شدید. چطور؟  
اگر قانون نباشد چگونه می توانیم بدبختی ها و مشکلات خود را توجیه کنیم.
- ۵- شهروند پنجم: از نظر اقتصادی خیلی به قانون نیاز داریم.  
- چطور؟  
- اشتغال را است. لطفاً بیشتر توضیح دهید.
- ۶- شهروند ششم: قانون چیز قشنگی است، به شرط آن که مشمول آن نباشی.
- ۷- شهروند هفتم: نیاز داریم و اتفاقاً به ازای هر نفری که قانون وضع می کنند فکر می کنم چیزی در حدود سیصد هزار نفر هستند که نمی خواهند آن را اجرا کنند.
- ۸- شهروند هشتم: در حالی که لیست و سیاهه خرید منزل را نگاه می کرد گفت: اگر نیاز داشتیم حتما همسر ما را هم نوشته بود.
- ۹- شهروند نهم: حالا نه ولی چند مدت دیگر نیاز خواهیم داشت.  
چون در دوران مدرنیته انسان ها نیاز به قانون دارند ولی در دوران سنت خیر. هر وقت از سنت به مدرنیته گذر کردیم، آن وقت نیاز داریم. حالا فعلاً دوران گذار را طی می کنیم.
- ۱۰- شهروند دهم: همه به قانون نیاز دارند به خصوص اغنیا، تا به وسیله قانون از دست اندازی فقرا به ثروتمندان جلوگیری کرد و باعث تکثر ثروت خود شوند.
- ۱۱- شهروند یازدهم: حتماً نیاز داشتیم که ابوعلی سینا یک کتاب به اسم قانون نوشته است.
- ۱۲- شهروند دوازدهم: از یک جامعه شناس پرسید فقط می دانم آندرو بانگ گفته وقتی صد تا آدم پولدار تصمیم به کاری می گیرند هیچ چیز غیر قانونی نیست این اصل در همه جای دنیا صادق است.



